تصویر ابو عبدالرحمن الكردي

قَالَ اَبُوبَکرٍ وَعُمَرُ رَضِیَ اللهُ عَنهُمَا
اِعرَابُ القُرآنِ اَحَبُّ اِلَینَا مِن تَعَلّمِ حُرُوفِهٖ

فارسی شرح

تنویر

نحو میر

جامع المعقول والمنقول

مفتی عطاء الرحمٰن

مترجم

مولوی نصر الله "منصور" تخاری

سعیدیہ کتب خانہ
صدف پلازہ محلّہ جنگی پشاور
0092-0300-5713783
0092-091-2580096

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

قَالَ اَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
اِعْرَابُ الْقُرْآنِ اَحَبُّ اِلَيْنَا مِنْ تَعَلُّمِ حُرُوفِهٖ

تنویر

فارسی شرح

نحومیر

جامع المعقول والمنقول
مفتی عطاء الرحمن

مترجم

مولوی نصرالله «منصور» (تخاری)

ناشر

مکتبه سعیدیه

صدف پلازه محله جنگی پشاور

تلفون : ۰۹۱,۲۲۱۳۷۲۶

مشخصات

نام کتاب: تنویر شرح (فارسی) نحومیر

مصنف: مفتی عطاءالرحمٰن ملتانی

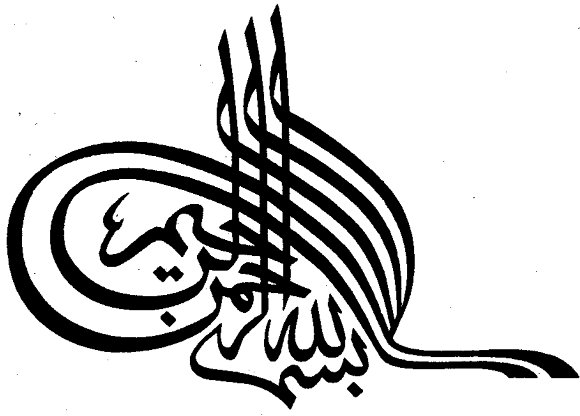
مترجم: مولوی نصرالله "منصور" (تخاری)

کمپوز: مجمع علمی وفرهنگی امام قتیبه رحمه الله

کمپوزر: عبدالرحمن «عابد»

ناشر : **مکتبه سعیدیه** صدف پلازه محله جنگی پشاور

تلفون : ۰۹۱,۲۲۱۳۷۲۶


بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمدلله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب وباسمه یصدرکل خطاب وبذکره یتنعم اهل النعیم فی دارالثواب والصلاة والسلام علی نبیه محمدالذی یشفع لنا یوم العرض والحساب وعلی آله وصحبه الذی بذلوا الجهد فی الدین والاعراب. اما بعد فیقول العبد الاحقر عطاء الرحمن بن العلام شبیراحمدالملتانی. غفرلهما الغفارالتواب. قد التمس منی بعض التلامیذ عندقرائتهم نحومیرفی ایام التعطیل علی ان اشرحه متینا شافیا کاشفا ابین فیه قواعد النحو وفوائده وحقائقه ودقائقه فشرعت علی مرامهم وحررته ممارائیت فی الکتب المعتبره وسمعت من الاساتذه المشفقتة لامن فکری القاصر وذهنی الفاتربتوفیق الرب ومسبب الاسباب.

قوله **بسم الله**: ازتسمیه وتحمید ابتداء نموده مصنف فوائد کثیرحاصل نموده است مثلاً تبرک، استعانت وموافقت ترتیب نزولی وجمعی کلام الله وتعمیل حدیث نبوی«کل امرذی بال لم یبداء بسم الله فهواقطع وفی روایة بحمدالله»

ورجم برشیطان: کماقال علیه الصلاة والسلام من قال بسم الله الرحمن الرحیم یذوب الشیطان کمایذوب الرصاص فی النار.

بالخصوص مصنف رحمه الله برتلفظ اکتفاء نکردبلکه جزء کتاب ساخته این حیدث«الامن کتب منکم کتابا فلیکتب فی اوله بسم الله الرحمن الرحیم» را معمول خود قرارداد.

قوله **الحمدلله**: معنی حمد: کل حمدمن الازل الی الابد من ای حامد من الخالق اومن مخلوقه مختص لله تعالی. درالحمدلله سه تعمیم اند ویک تخصیص.

تعمیم اول مرافراد راست وتعمیم دوم مرحامدین را وتعمیم سوم مرزمانه را. چهارم تخصیص است.

طریقه اخراج آنها دو اند(۱) مشهور (۲) غیرمشهور.

طریقه مشهور:

تعمیم اول :تعمیم افرادحمد است که الف لام ازاستغراق حاصل میشود معنی چنین میشودکه تمام افراد حمد.

تعمیم دوم : (من ای حامد) تعمیم دوم ازحامدِ این حاصل شده است باذکرنکردن فاعل. معنی اینِ میشودکه کسی حمدکننده باشد.

تعمیم سوم : سوم تعمیم زمانه این ازاسمیت جمله حاصل شده است معنی چنین میشودکه ازازل تا ابد.

اسمیت جمله : آنرا میگویندکه نخست جمله فعلیه باشد سپس بنابرکدام ضرورت جمله اسمیه ساخته شود.

سوال : اکنون اعتراض وارد میشودکه تعمیم زمانه ازاسمیت جمله برآمد واز جمله اسمیه چرا نمی برآید.

جواب : جمله اسمیه ابتداءً بردوام استمراردلالت نمیکندچنانکه در زیدٌ قائمٌ این معنی نیست که همیشه ایستاد است بلکه چون آنرا ازجمله فعلیه منتقل نموده جمله اسمیه ساخته شود پس آنگاه بردوام استمراردلالت میکند. این قول علامه عبدالقاهرجرجانی است.

تعریف لفظ الله : هوعلم للذات واجب الوجود المستجمع لجميع صفات الكمال والمنزه عن النقص والزوال. الله آن علمی است برای ذاتی که وجود او واجب است که جمع کننده است مرتمام صفات کمالیه را وازنقصان وزوال پاک است. درمستجمع سین برای طلب نیست بلکه برای مبالغه است ومطلب مبالغه اینست که الله تعالی زیادترجامع این صفات است.

فایده : چون لفظ الله منادی واقع شود پس آنگاه همزه را ساقط کرده نمیشود. ماننديا الله. ودرغیرمنادی ساقط کرده میشود مانند«والله خيرالرازقين»

قوله **رب العالمين** : تحقیق صیغوی لفظ رب. رب مصدر است ازباب نصر ینصر رب یرب رباً بمعنی تربیت.

وبعضی صیغه اسم فاعل ساخته اند راب والف را بنابرتخفیف حذف کرد،این توجیه درنوادرالاصول موجود است. وبعضی اینرا صیغه صفت مشبه ساخته اند. دراصل ربِبٌ بروزن حسنٌ سپس ادغام کرد پس رب گردید.

سوال : صفت مشبه ساختن غلط است زیراکه این باب متعدی است وصفت مشبه ازباب لازمی می آید.

جواب : این باب نصر را بطرف شرف لازمی متعدی نموده سپس صفت مشبه را ماخوذمیکنیم.

فائده : رب را صیغه مصدرساختن نیزغلط است زیراکه این صفت لفظ الله است ولفظ الله ذات است واین وصف است وقاعده اینست که صفت برموصوف حمل میشودحالانکه این حمل جائزنیست زیرا ضابطه اینست که حمل وصف برذات جائزنیست.

جواب : حمل مصدربرذات مبالغةً جائزمیباشد مانند زید عدل.

معنی رب: الرب هوالخالق ابتداءً والمربي غذاءً والغافرانتهاءً.

فایده : رب العالمین را اگرصیغه صفت ساخته شود پس این مشبه میباشد. این اضافت لفظی است که نه مفید تعریف میباشد ونه مفید تخصیص پس لازم می آید صفت ساختن نکره مر معرفه راکه هرگزجائزنیست.

جواب : این قاعدۂ شما درمورد آن صفاتی است که درآنها معنی تجدد وحدوث باشد وآن صفاتی که درآنها معنی دوام واستمرارباشدپس اضافت آنها مفید تعریف میباشد ودرینجا نیزهمچنان است.

آگاه باشید که درتمام صفات الهیه معنی دوام واستمرارمیباشدمانند:الحمدلله فاطرالسموات. حٰم تنزیل الکتاب من الله العزیزالعلیم غافرالذنب.

قوله **العالمین**: عالمین جمع عالم است، عالم صیغه اسم آله است بمعنی مایعلم به. اکنون اطلاق عالم برجمیع ماسوی الله میشود.

فایده : عالم را جمع آورد برای رعایت سجع بندی یا جمع باعتبارانواع است یعنی عالم انس عالم جن، عالم ملائکه وگرنه باید مفردآورده میشد. نیزلفظ عالم برتمام اجناس دال است باعتبارمعنی ومصنف خواست که چنانکه باعتبارمعنی برتمام اجناس دال است همچنان باعتبارلفظ نیزبرتمام اجناس دال باشد لذا العالمین راصیغه جمع آورد.

قوله **والعاقبت**: پیش ازالعاقبة مضاف محذوف است.اصل عبارت اینچنین بود.حسن العاقبة واعراب مضاف را به مضاف الیه داد ودر کلام عرب این کثیراست مانند:واسئل القریۃای اهل القریة.

فایده : عاقبت صیغه مصدراست.

آگاه باشید که فاعلة فعیل بروزن مفعول نیزمصدرمی آید مانند. کاذبة، مفتون، حریق.

قوله **للمتقین** : متقین جمع متقی است معنی لغوی آن زیاد دورشونده وپرهیز کننده، معنی اصطلاحی شرعاً متقی دارای سه درجه میباشد.

(۱)تقوی عام یعنی ایمان آوردن ازکفر پرهیزیدن.

(۲)تقوی خاص یعنی برمعمولات عمل کردن ازمنهیات پرهیزکردن عام مردم مکلف این هردو اند.

(۳) تقوی اخص یعنی از امورلایعنی وبیهوده پرهیز کردن، مردم خاص خاص را حاصل میباشد.

مقصودمصنف ازین جمله متنبیه ساختن طلباء کرام وترغیب دادن برعمل است زیراکه فرمان آنحضرت ﷺ است:لوکان للعلم شرف بدون التقوی لکان الشیطان اعلی منزلةً.

قوله **والصلات والسلام علی خیرخلقه محمد**

تحقیق صیغوی : صلوٰۃ دراصل صَلَوَةٌ بود.واومتحرك ماقبلش مفتوح بود بنابرقانون قال وباع با الف تبدیل نمود صلوات گردید. آگاه باشید که مطابق قاعده رسم الخط واو را به الف تبدیل کرده میشود. صاحب اصول اکبری اصول نوشته است که صلوة، زکوة، مشکوة، ربوا. درآخراین هرچهارواو نوشته میشود والف بالای آن نوشته میشود زیراکه این کلمات را باتفخیم خوانده میشد. حیواة یعنی بطرف واو مایل نموده. آری هنگام اضافت واو می افتدالف نوشته میشود. کقوله تعالی ان صلوتی ونسکی.

تحقیق معنوی : دومعنی لغوی اختلاف است. عندالبعض مشترک لفظی است وعندالبعض مشترک معنوی.

مشترک لفظی : آنست که برای هرمعنی لفظ وضع عیحده علیحده باشد و برای این چهارمعنی وضع گردیده باشد رحمت ودعاء، استغفار، تسبیح.

مشترک معنوی :آنرا میگویندکه وضع لفظ برای مفهوم کلی باشد آن دارای چندافراد وجزئیات باشد و وضع لفظ صلوة برای یک معنی کلی اضافه خیراست افرادآن نیزچهاراند. بهرحال هردو درست است البته برین سوال میشودکه برای مشترک ضابطه است که تاوقتیکه قرینه تعین نباشدپس توقف کرده میشود نزد شما قرینه تعین چیست؟

جواب :نزدماقرینه اینست که چون لفظ صلوة بطرف الله رب العزت نسبت شود پس معنی دارای رحمت مراد میباشد. بطرف انسان نسبت شود پس دعاء، بطرف ملائکه نسبت شود استغفار، بطرف حوش وطیور شود معنی تسبیح مراد میباشد. درینجا معنی رحمت مراد است.

برین سوال میشودکه معنی تمام جمله چنین میشود: اضافة الخیر من الرب المعبود نازلة علی نبیه المحمود. چونکه مانندتسبیح وتحمیدتصلیه علی النبی عقلاً ونقلاً واجب بود زیراکه آن حضرت محسن اند وشکریه محسن واجب میباشد.

ودلائل عقلیه اینست که درقرآن مجید آمده است«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا»ودرحدیث شریف می آید: اذا ذکرتم الله فاذکرونی معه.

نیز: بذریعۀ صلوٰة بطرف این سخن نیزاشاره کردکه این تصنیف وتالیف ازتألیفات مسلمانان است زیراکه میان مسلمانان وکافران بذریعۀ صلوٰة وسلام فرق میباشد. بخلاف حمدکه اینرا کافرنیزمیکند.

فایده : فاضل اسفرائنی نوشته است که ازلفظ حمد دو نام برای مبالغه مشتق میباشند یک نام محمدکه برای مبالغه محمودیت دوم احمد که برای مبالغه حامدیت.

قوله **وآله اجمعین** : مراد ازآل تمام متبعین اند درآن صحابه کرام واهل بیت داخل اند. صرف اهل بیت مراد نیست.

دلیل : چنانکه در«أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ» متبعین فرعون ولشکروی مراد اند نه اولاد او زیرا که فرعون اولاد نداشت.

قوله **بدان ارشدک الله تعالی** : عادت حسنه مصنفین است که برای متوجه ساختن طلباء کرام درکتب عربی إعلم ودرکتب فارسی «بدان» همچو کلماتی ذکرمیکنند پس مصنف نیزلفظ بدان آورد.

فایده : لفظ دان صیغه امراست وبرامر باء داخل کرده میشود. مقصد آن اینست که ای طالب علم ! این مسائل نحویه را باگفتاروشنیدن هرگزمحدود مگذاربلکه اینرا دردل جایگزین کن.

نیزدرشروع لفظ فارسی آورده اینراگفت که این کتاب بزبان فارسی است.

سپس جمله دعائیه رابزبان عربی آورده اشاره کردکه مقصد ازین کتاب فهمیدن عربی است.

همچنان به عربی دعاء زود قبول میشود.

ضابطه : که جمله دعائیه همیشه خبریه مازویه میباشدلیکن معنی انشائیه استقبالیه میباشد. ولی درینجامعنی ماضی وخبرنیزدرست است که الله تعالی ترارهنمائی فرمایدزیراکه تمام اموردنیوی را ترک نموده برای حصول علم دین برآمدن فقط ثمره رهنمائی باری تعالی است.

لفظ اما : درلفظ امّا سه احتمال اند.

(۱)امّا باکسره همزه وتشدید میم این حرف عطف است اینرا حروف تردید میگویند.

(۲) امَا برهمزه زبروبرمیم فتح بلاتشدید این حرف تنبیه است.

(۳) امّامیم مفتوحه مشدده وبفتح همزه حرف شرط است. درینجا امّاشرطیه است علامت آن اینست که بعداز آن فاء جزائیه واقع شده است.

قوله مختصر: ازاختصاراست. معنی آن اداء المطالب الکثیرة بالفاظٍ قلیلةٍ.
کتاب برچهارقسم اند. رساله، فتاوی، مختصر، مطول.
رساله : آنست که قلیل الالفاظ قلیل المعانی باشد.
فتاوی:آنست که کثیرالالفاظ کثیرالمعانی باشد.
مختصر : آنست که کثیرالالفاظ کثیرالمعانی باشد.
مطول : آنست که کثیرالالفاظ قلیل المعانی باشد.
مصنف با مختصراشاره کردکه این کتاب من باوجود اختصارمشتمل مطالب کثیره است.
تعریف : النحوهوعلم باحث عن معرفة احوال المرکبات اعرابا اوبناء وافرادا او ترکیبا.
موضوع علم نحو: کلمه و کلام است.
غرض وغایت : صیانة الذهن عن الخطاء اللفظی فی الکلام.
قوله **مبتدی** : مبتدی آنرامیگویند که: ماشرع فی اول جزء مع قصد تحصیل الباقی. مقابل منتهی است که تعریف آن: مایصل الی آخرجزو من الاشیاء.
قوله **تصریف** : تصریف درلغت گشتن را میگویند.
تعریف : الصرف هوعلم باحث عن احوال المفردات من حیث الهیئة والصورة.
مصنف رحمه الله از اما بعد تافصل بطرف کتاب خود رغبت داده است که ای طالب علم با خواندن این کتاب برای تو سه فوائدعظیم حاصل میشوند.
(۱)ترکیب کلمات عربی آسان میشوند.
(۲)شناخت معرب بودن ومبنی بودن کلمات حاصل میشود واعراب ووجه اعراب یعنی مرفوع ومنصوب ومجرور چرا اند سبب این معلوم میشود وهمین اصل مقصود علم نحواست.
(۳) استعداد صحیح خواندن عبارات کتب عربی پیدامیشود.
بتوفیق الله : موافق تطبیق الهی شدن تدبیرانسانی همین توفیق است.

باوجود این فوائد شامل حال شدن توفیق ونصرت الهی ضروری است یعنی درپهلوی محنت اهتمام ادعیه را نیز ضرورکرده شود. لقوله تعالی«قل ربی زدنی علما»

قوله: **فصل بدانکه لفظ مستعمل درسخن عرب بردوقسم است مفرد ومرکب مفردلفظی باشد که تنها دلالت کند بریک معنی وآن راکلمه گویند.**

لفظ بردوقسم اند.(۱)بامعنی (۲) بی معنی. ولفظ بامعنی چند نام دیگرنیزدارد مستعمل، موضوع، غیرمهمل.

وبی معنی نیزچند نام دیگردارد. غیرموضوع، غیرمستعمل، مهمل وچونکه درعلوم ازالفاظ موضوعه بحث میشود لذا مصنف رحمه الله بالفظ قید مستعمل راگذاشت. استعمال لفظ درکلام عرب دونوع میشود.(۱)مفرد(۲) مرکب.

تعریف وتقسیم مفرد : مفرد آن لفظی است که بریک معنی دلالت کندمانندزید نام دیگرمفرد کلمه است. درتقسیم کلمه را ذکرکرده میشود.

کلمه برسه قسم است. (۱)اسم (۲) فعل (۳) حرف.

وجه حصر : اینست که کلمه ازسه حال خالی نمیباشد ذات میباشد یا وصف میباشد یا رابط مباشد. اگر ذات باشد پس اسم است واگروصف باشد پس فعل است واگررابط باشد پس حرف است.

تعریف اسم : معنی آنرا بدون آموختن باکلمه دیگری فهمیده شود وزمانه یابیده نشودمانندزید.

تعریف فعل : فعل آن کلمه است که معنی آنرا بدون آمیختن باکلمه دیگری فهمیده شود وزمانه نیزیابیده شود. ضرب، یضرب، اضرب.

تعریف حرف : حرف آن کلمه است که معنی آن بغیرکلمه دیگرفهمیده نشود. مانند مِن و اِلی.

فایده : دراقسام ثلاثه باعتبارمرتبه اسم مقدم است.

دلیل : اینست که فعل دروجودخود محتاج اسم است. مانند«خلق الله» الله تعالی بغیرخلق نیست همچنان زید بغیراکل وشرب نیست لهذا اسم محتاج

الیه شد وفعل محتاج واین سخن آشکاراست که محتاج الیه اعلی وافضل ومقدم میباشد.

دلیل :برای بُعدیت حرف دلیل اینست که حرف دراسماء وافعال عامل میباشد ودرمعانی واعراب مؤثرمیباشد.

فائده : مفرد درمقابل پنج چیزمی آید. (۱)درمقابل تثنیه، جمع یعنی این مفرد است. تثنیه جمع نیست.

(۲) مفردبمقابله مرکب .

(۳) مفرد بمقابله جمله.

(۴) مفرد بمقابله مضاف.

(۵) مفرد بمقابله شبه مضاف.

قوله **اما مرکب لفظی باشد که ازدوکلمه یا بیشتر حاصل شده باشد** :

بعدازمفردتعریف مرکب وبیان تقسیم.

مرکب صیغه اسم مفعول است که ازترکیب ماخوذاست بمعنی آمیختن.

مرکب آنست که ازدوکلمه یا زیادتر ازدوکلمه ساخته شود.

قوله **مرکب بردوگونه است** : مرکب بردوقسم اند. (۱)مرکب مفید (۲)مرکب غیرمفید.

بحث مرکب مفید

مرکب مفید: آنست که چون گوینده اشاره کند پس برای شنونده خبرواقعه یا طلب سخنی معلوم شود مانند: قام زیدٌ، ایت بالماء، نام این جمله وکلام نیزاست واین را مرکب اسنادی ومرکب تام نیزمیگویند.

درکلام وجلمه فرق است یانه درین دومذهب اند(مزیدتفصیل تنویر شرح نحومیر)

قوله **پس جمله بردوقسم است خبریه وانشائیه**: جمله بردوقسم است جمله خبریه وجمله انشائیه. عندالبعض جمله برسه قسم اند. (مزید تفصیل تنویرشرح نحومیر)

تعریف جمله خبریه : (۱) جمله خبریه آنست که گوینده آنرا راستین ودروغ گفته شود درخاطرباشد که صدق وکذب صفت کلام ومتکلم هردو قرارداده میشود.
(۲) ماقصد به الحکایة عن الواقع. جمله خبریه آنست که مقصود ازآن حکایت واقعهٔ باشد. یعنی درخارج یک نسبت موجودمیباشد آنرا بذریعهٔ الفاظ نقل کردن.
(۳) مالایتوقف تحقق مضمونها علی النطق بها. جمله خبریه برچهارقسم اند. (۱) اسمیه (۲) فعلیه(۳) ظرفیه(۴) شرطیه.
جمله اسمیه : آنست که جزء اول ازاجزای اصلیه اسم باشد مانند: زید قائم.
فائده : جزء اول جمله اسمیه (بجزقسم ثانی) مسندالیه میباشند این چند نام دیگرنیزدارد. مبتداء محکوم علیه، مخبرعنه، موضوع لیکن نام ترکیبی مبتداء است.
جزء دوم مسندمیباشد مر این را نیزچندنام دیگراست.خبر، محکوم به، مخبر، حکم ، محمول. نام ترکیبی این خبراست بجزقسم ثانی.
جزء دوم قسم ثانی مبتداء مسندالیه فاعل میباشد که قایمقام خبرمیباشد.
ترکیب : زیدقائم (زید)مرفوع لفظاً مبتداء (قائم) مرفوع لفظاًخبراست. مبتداء همراه خبرجمله اسمیه خبریه.
جمله فعلیه : آنست که جزء اول ازاجزای اصلیه فعل باشد مانند: قام زید.
جزء اول جمله فعلیه مسندمیباشد آنرا فعل میگویند ودوم مسندالیه میباشد آنرا فاعل یا نائب فاعل میگویند.
فائده : مسندالیه صرف اسم میباشد. وفعل مسندالیه نمیباشدزیراکه اسم ازلحاظ وضع مسنداليه است وحرف ازلحاظ وضع غیرمسندالیه اند.
اگراینها مطلع شوندپس خلاف وضع لازم می آید که غلط است.
حرف نه مسندالیه میباشد ونه مسند.

اگراین مسندومسندالیه شود پس خلاف وضع لازم می آید که باطل است.

فایده : واسماء افعال خواه بمعنی ماضی باشند یابمعنی امر. اینها نیزجمله فعلیه میباشند زیراکه اینهاقایمقام فعل اند.

ترکیب : مررت فعل با فاعل (با) حرف جار (زید) مجرورلفظاً جار به همراه مجرورخودتعلق میگیردبه فعل. فعل به همراه فاعل ومتعلق خودجمله فعلیه خبریه شد.

تعریف جمله ظرفیه: جمله ظرفیه آنست که جزء اول آن ظرف باشد یا جارمجرورمسندباشد وجزء مسندالیه فاعل باشد مانند: مافی الداررجل.

ضابطه : (بهِ داء) درجای که یک جزء جمله ظرف باشد جزء دوم اسم، اگر اسم مقدم باشد وظرف مؤخرباشدمانند(زیدفی الدار) پس اسم مبتداء وظرف خبرمیشود واگرظرف مقدم باشد واسم مؤخرمانند(به داء) پس نزد بصریین همان ترکیب میباشدونزدکوفیین برای ظرف مستقر اسم بعدی فاعل میباشد واین جمله ظرفیه میباشد(مزید تفصیل تنویرشرح نحومیر)

جمله شرطیه : جمله شرطیه آنست که ازشرط وجزاء مرکب میباشد.

ترکیب : ان ضربت زیداً اکرمتک. ان شرطیه ضربت فعل بافاعل. زیداً منصوب لفظاً مفعول به. فعل بافاعل ومفعول خودجمله فعلیه شرط. اکرمت فعل بافاعل «ه» ضمیر منصوب محلاً مفعول به. فعل با فاعل ومفعول به جمله فعلیه جزاء. شرط همراه جزاء خودجمله شرطیه شد.

فایده : کلمه اعرابیه برچهارقسم اند (۱)مسندالیه (۲) مسند (۳) فضله (٤) اداة.

الاسناد : هوالحکم بشئ علی شئ.

مسندالیه : ماحکمت علیه بشئ این همیشه اسم میباشدزیراکه این ذات میباشد وذات نمیباشد مگراسم لهذا این همیشه اسم میباشد.

حکم مسندالیه آنست که این همیشه مرفوع میباشد بشرطیکه نواسخ جمله داخل نباشد.

مسند : ماحکمت به علی شئ این اسم هم میباشد وفعل هم زیراکه مسند وصف میباشد ووصف اسم نیزمیباشد. وفعل نیزبخلاف حرف که این نه مسند میباشد ونه مسندالیه زیراکه حرف نه ذات میباشدونه وصف.

حکم مسند : اگراسم باشد پس این همیشه مرفوع میباشدبشرطیکه معرب باشد ونواسخ داخل نباشد.

اگرفعل باشدپس مادی میباشد یا امر یا مضارع. اگرماضی وامر حاضر باشد پس مبنی میباشد.

واگرمضارع باشد پس مرفوع میباشدبشرطیکه ازنون تاکید ونون مؤنث خالی باشد وازعامل لفظی نیزخالی باشد.

آگاه باشید که این مسند ومسندالیه چونکه رکن کلام قرارمیگیرند لذا نام آنهارا عمده گذاشته میشود.

الفضله : هی اسم یذکرلتتمیم معنی الجملة .

حکم فضله : اینست که این همیشه منصوب میباشد مگرآنکه بعداز حرف جاریامضاف باشد پس مجرورمانند: کتبت بالقلم.

ضابطه : آن اسمی که عمده وفضله شدن آن جائزباشد پس برآن رفع ونصب هردو جائزاند ماننددمستثنی درکلام منفی باشد ومستثنی منه مذکورباشد. ماجاءنی احد الاسعید الاسعیدا.

الاداة : هی کلمة رابطة بین جزئی جملة بینهما وبین الفضلة وبین الجملتین.

حکم آن اینست که این ازجهت مبنی بودنش همیشه برحالت واحده قایم میباشد آری اگراین اسم باشدپس گاهی مسندالیه مانند: من امیر.

وگاهی مسند مانند: خیرمالک ما انفق فی سبیل الله

وگاهی فضله مانند: اکرم الذی یحی السنة ویمیت البدعة لیکن برین هردو ادوات اعراب محلی میباشد.

فائده : **مسندالیه** : چند چیزواقع میشود. (۱) فاعل (۲) نائب فاعل (۳) مبتداء (۴) اسم حروف مشبه بالفعل (۵) اسم حروف مشبه بلیس (۶) اسم افعال ناقصه (۷) اسم لای نفی جنس.

مسند :چه واقع میشود. (۱) فعل (۲) اسم فعل (۳)خبرمبتداء (۴).خبرافعال ناقصه(۵) خبرحروف مشبه بالفعل (۶) خبرمشبه بلیس (۷) خبر لای نفی جنس.

فایده : اجزاء اصلیه جمله.

جمله اسمیه : اجزاء اصلیه جمله اسمیه مبتداء خبر واسم وخبیرلای نفی جنس وغیره.

اجزاء اصلیه **جمله فعلیه** فعل وفاعل، فعل مجهول ونائب فاعل واسم وخبرافعال ناقصه وافعال مقاربه.

شناخت اجزاء اصلیه : برای شناختن مبتداء وخبروفاعل وغیره تنویر را ملاحظه کنید.

شناخت اجزاء زائده :برای شناختن مفاعیل خمسه وحال نیزآنجا مراجعه کنید.

ترکیب : ترکیب بسم الله: باء حرف جارلفظ«اسم» مجرور مضاف لفظ« الله» مجرورموصوف«الرحمن» صیغه صفت اول«الرحیم» صفت ثانی. سپس موصوف با هردوصفت خود مجرورلفظاً مضاف الیه ازبرای اسم مضاف ومضاف همراه مضاف الیه مجرور جار، جار همراه مجرورخود ظرف مستقر تعلق میگیردبه مستعان.

وصیغه صفت بانائب فاعل ومتعلق خود شبه جمله گردیده خبرمقدم. برای آن مبتداءمؤخرمحذوف است که ابتدائی سپس ابتدائی مرفوع تقدیراً مضاف یای ضمیرمجرور ملاً مضاف الیه مضاف همراه مضاف الیه خود مبتداء مؤخر، مبتداء مؤخرباخبرمقدم خودجمله اسمیه انشائیه.

ترکیب دوم : بسم الله جارمجرور ظرف لغو یا ظرف مستقرمتعلق به اقرء یا به اشرع فعل مقدر واقرء فعل مضارع مرفوع لفظاً ضمیر ورد مستتر معبربه «انا» مرفوع محلاً فاعل وفعل بافاعل ومتعلق خود جمله فعلیه انشائیه شد.

﴿التمرین﴾

درجمله های قرارذیل خبرازکدام قسم است ترجمه وترکیب کنید و مسند ومسندالیه را تعین کنید.

الله ربنا ، صلی زید، خلفک رجل، ان اکرمتنی اکرمتک، استغفرالله، کل شیئ هالک الاوجهه، الصلوة واجبة ، مافی البیت بکرا، اجتهد عمیرفی الدرس، المومنون یدخلون الجنة ، ان اجتهدت فقد افلحت، یشتدالحر، فی الصیف، فی الامتحان ، یکرم الرجل اویهان، من اراد الحج فلیعجل.

﴿تعریف وتقسیم جمله انشائیه﴾

(۱)جمله انشائیه آنست که درآن احتمال راست ودروغ نباشد.

(۲) مالایقصدبه الحکائة عن الواقع. درآن حکایت واقع مقصود نباشد.

(۳) مایتوقف تحقیق مضمونهاعلی نطق بها.

جمله انشائیه برسه قسم اند.

اسمیه : مانند: لیت زید حاضر.

فعلیه :مانند هل ضرب زید.

ظرفیه: مانند افی الدار رجل.

قوله **<u>وان برچندقسم است امرچون اضرب الخ</u>** : انشاء مصدرباب افعال است بمعنی نوپیداکردن،جمله انشائیه را انشائیه بخاطراین گفته میشودکه این را متکلم خود پیدا میکند. هیچ واقعهٔ را نقل کرده نمیشود.

ده علامات انشاء که درین شعرموجوداند.

تمنی ترجی عقود ای اخی
نداء وقم عرض امر ونهی
استفهام وتعجب بخوان ای جوان
ده اقسام انشاء بخوبی بدان

تعرٖیف وتشریح آن اینست.

(۱)**امر** : بمعنی حکم کردن وتعری اینست: **هوصیغة یطلب بها الفعل من الفاعل المخاطب.** وامرآن صیغه است که بذریعۂ آن ازفاعل مخاطب فعل طلب کرده شود.مانند: **اقم الصلوٰة** .

فائده : این برسه قسم است (۱) امر(۲)التماس (۳) دعاء.

وجه حصر :آنستَ که طالب خودرا ازمخاطب بزرگ بداندیانه. اگربزرگ دانست پس امراست واگرندانست پس ازدوحال خالی نیست یا برابرمیداند یا کوچك اگربرابرمیداندپس التماس است واگرکوچك میداند پس دعاء است.

(۲)**نهی** : بمعنی بازداشتن. تعریف: این صیغه است که بذریعۂ این ازمخاطب ترک فعل طلب کرده شود. مانند: **لاتشرک باالله.**

این نیزماننددامر سه معنی دارد.

(۳) **استفهام** : مصدرباب استفعال ماده آن فهم است بمعنی کوشش فهمیدن رانمودن.

تعریف: **هو اسم مبهم یستفهم به عن شئ.** استفهام آن جمله رامیگویندکه درآن متکلم ازمخاطب خواهش فهمیدن سخن نامعلوم راکند مانند: **من قام.**

فائده : چون متکلم خود علم داشت یعنی اگرقصداً سوال کرده شود پس این را استخبارمیگویند. تمام سوالات باری تعالی عزاسمه استخبار اند. مانند: **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.**

(۴) **تمنی** : بمعنی آرزوکردن. تعریف: **هوطلب امرمحبوب ممکن اومتعسر.** مانند: **لیت زیدا حاضر، یالیتنا اطعناالله واطعناالرسول .**

(۵) **ترجی** : بمعنی امیدکردن. تعریف:**هوطلب امر ممکن محبوب اومکروه.** مانند: **لعل الصدیق قادم، لعل المریض هالک.**

فائده : درتمنی وترجی دوفرقاند.

فرق اول : استعمال تمنی فقط دراشیاءمحبوب میشود درحالیکه ترجی عام است که دراشیاءمحبوبه ومبغوضه برهردو میشود.
فرق ثانی : استعمال تمنی درممکنات وغیرممکنات میشودلیکن درممکنات اقل قلیل درحالیکه استعمال ترجی فقط درممکنات میشود.
(۶)**عقود** : بمعنی گره زدن، معامله کردن. تعریف: آن جمله فعلیه که بذریعهٔ آن معامله کرده شود مانند: **بعت واشتریت.**
این هردوجمله خبریه بودند مگرچونکه درایجاد بیع وشراء استعمال کرده میشوندلذا جمله انشائیه میباشند.
یا داشته باشید که اگراین جمله را هنگام خرید وفروخت گفته شوند پس انشائیه میباشند واگربعداز طی شدن معامله گفته شوند پس خبریه میباشند زیراکه مقصودخبردادن میباشدنه که انشاء.
(۷) **نداء** : این مصدرباب مفاعله است بروزن قیال بمعنی آوازدادن.
تعریف: بواسطه حرف نداء کسی را بطرف خودمتوجه کردن که کسی راکه صدا کرده میشود ومتوجه کرده میشود آنرا منادی گفته میشود و برای کدام مقصدکه صداکرده میشودآنرا مقصود بالنداء گفته میشود مانند: **یازید اقم الصلوة.**
یادداشته باشید که منادی جمله انشائیه میباشدلیکن جمله انشائیه بودن مقصود بالنداء ضروری نیست.
(۸) **عرض** : عرض مصدرباب ضرب است بمعنی پیش کردن.
تعریف: آن جمله که درآن با نرمی درخواست سخنی راکرده شود مانند: **الا تنزل بنا فتصیب خیرا** ـ **الا تنزل** این جمله انشائیه عرض است. فاء جوابیه است بعدازآن «ان» مقدراست وتصیب خیراً جواب عرضً است که جمله خبریه است.
(۹) **قسم** : این جمله را برای تأکیدگفته میشودتاکه ازذهن مخاطب شک وغیره ختم شود.

تعریف : آن جمله قسمیه که بذریعهٔ حرف قسم برچیزی قسم خورده شود. یاد داشته باشید که جمله قسمیه انشائیه میباشد لیکن جواب قسم جمله خبریه میباشد.

(۱۰) **تعجب** : مصدرباب تفعل بمعنی تعجب کردن، فریفته کردن، درفتنه انداختن.

تعریف : ادراک کردن چیزغریب ونادر که سبب آن مخفی باشد یا چنین گفته شود که ازجهت ادراک شئ نادر که آن کیفیت نفسی که در دل پیداکرده میشود نام آن تعجب است مانند: ما احسنه، واحسن به.

ترکیب : اعبدالله : اعبدوا فعل امرحاضر«واو» ضمیرمرفوع محلاً فاعل لفظ الله منصوب لفظاً مفعول به. فعل به همراه فاعل ومفعول به خود جمله فعلیه انشائیه.

ترکیب : یسروا ولاتعسروا. یسروا فعل امرمجزوم بحذف نون واو ضمیر مرفوع محلاً فاعل فعل همراه فاعل خود جمله فعلیه انشائیه معطوف علیه واو حرف عطف لائی نائیه جازمه. تعسروا فعل مضارع مجزوم بحذف نون وو ضمیرمحلاً مرفوع فاعل. فعل همراه فاعل خود جمله فعلیه انشائیه معطوف.

﴿التمرین﴾

درجملات قرارذیل خبریه وانشائیه را تمیزکرده وتعین کنید که جمله خبریه وانشائیه کدام قسم است وترکیب وترجمه کنید.

اعبدوا الله، لاتشرکوا به شیئا، صلی الله علیه وسلم، لعل الساعة قریب، اسمع بهم وابصر، آمنوا ، آمِنوا، والتین والزیتون، لیت سعیدا حاضر، من دق الباب، الا تاکل معنا، یسروا ولاتنفروا، من صمت نجاً ، لعلکم تفلحون، رضی الله عنه، مادینک ، یانوح انه لیس من اهلک، لایدخل الجنة قتات ، هل لکم حاجة، یالیتنی التخذت مع الرسول سبیلا، الی ربک فارغب، والعصران الانسان لفی خسر.

بحث مرکب غیرمفید

مرکب غیرمفید : آنست که متکلم سخن گفته خاموش شود سامع نه ازواقعه خبرباشد ونه طلب سخنی برایش معلوم باشد. مرکب مفید بر چهارقسم اند.

قسم اول مرکب اضافی : آنست که نسبت یک اسم بطرف دیگر شود واسم دوم را قایمقام تنوین پنداشته شودمانند: غلام زید. جزء پیش ازین را مضاف ودوم را مضاف الیه میگویندواین مضاف الیه همیشه مجرور میباشد.

فائده : جزء اول مرکب اضافی مبنی میباشد تاوقتیکه با عامل مرکب نشود، آنرا معرب خواندن غلط مشهوراست.

قسم دوم مرکب بنائی : آنست که دو اسم را یکی کرده شود. اسم دوم آن متضمن حرف عطف باشد.

حکم آن اینست که هردوجزء این مبنی برفتحه میباشد. جزء ثانی بخاطراین مبنی میباشدکه واو متضمن معنی حرف میباشد وضابطه است که هرآن چیزی که متضمن معنی مبنی الاصل باشدآن نیزمبنی یمباشد ومبنی علی الحرکت بخاطراینکه مشابه مبنی الاصل است.

وفتحه بخاطراینکه اخف الحرکات است.

وجزء اول بخاطراین مبنی میباشدکه آخرآن دروسط کلمه می آید درحالیکه اعراب درآخرکلمه جاری میشود(مزیدتفصیل تنویرشرح نحومیر)

فائده : مرکب بنائی از احدعشرتا تسعة عشر است.

مگردرخاطرباشدکه جزء اول اثنا عشر- معرب میباشدزیراکه این دراصل اثنان بودکه لفظاً ومعناً مشابه تثنیه است وبرای تثنیه

ضابطه : است که چون تثنیه مضاف باشد پس معرب میباشد ونون می افتد همچنان اثنان واثنتان که مشابه تثنیه اند شبه مضاف گردیده معرب میباشند.

فائده : اسم عدد بروزن فاعل می آید اگرآن اسم عدد ازعشرمرکب شود پس آن نیزمبنی برفتحه میباشد. مانند: ثالث عشر مگرناقص یائی باشد پس جزء اول مبنی برسکون مانند حادی عشر.

فوائد زیادتر را تحت اسماء عدد«قدة العامل» ملاحظه کنید.

فائده : آن علت های که مراحکام مسائل رامیباشند آنهارا نکته نیزگفته میشود. این نکته بردوقسم اند. (۱) نکته قبل الوقوع یعنی پیش ازصادر

نمودن حکمی این علامت ونکته درخاطرموجودباشد باعتبارآن حکم داده شود. مطلب اینست که همیشه حکم را تابع آن ساخته شود بخلاف آن هیچ حکم داده نشود چنانکه درمسائل منطقی ومعقولی میباشد.

(۲) نکته بعدالوقوع یعنی بعدازدادن حکمی ازجهت سوچ وفکریک علت ونکته کشیده شود با آن درکم تقویت پیدا میشود مطلب آن این نیست که حکم برآن علت موقوف باشد بغیرآن داده نشود این شان مسائل نحوی ومنقولی است لهذا اگرعلت احکام میسرشد پس بهتراست وگرنه درحکم هیچ فرقی نمی آید بدستور ادامه پیدامیکند. ازآن این سخن معلوم شد که درمسائل نحوی علت تابع حکم است بشرطیکه حکم نقلی باشد بخلاف قسم اول که درین حکم تابع علت است.

قسم سوم مرکب صوتی : که دو اسم را یکی کرده شودکه اسم دوم آن متضمن حرف نباشد وقبل ازترکیب مبنی باشدمانند: سیبویه.

حکم آن اینست که هردو جزء این نیزمبنی میباشند جزء اول بخاطراینکه آخراین دروسط کلمه آمد وثانی زیراکه این اسم صوت است.

قسم چهارم مرکب منع صرف : آنست که دو اسم رایکی کرده شود وجزء ثانی پیش ازترکیب معرب باشد مانند: بعلبک.

حکم این عندالاکثرجزء اول مبنی برفتحه میباشد اگرحرف آخری صحیح است مانندبعلبک واگرعلت است پس مبنی برسکون مانند معدی کرب وجزء ثانی معرب غیرمنصرف است.

بنابرین مناسبت اینرا مرکب منع صرف میگویند.

فائده بعلبک این از بعل وبک مرکب است اکنون نام یک شهرمشهور کشورشام قرارداده شده است.

قسم پنجم مرکب توصیفی : آنست که ازموصوف وصفت حاصل شود مانند: رجل عالم.

قوله **بدانکه مرکب غیرمفید همیشه جزء جمله باشد** :مرکب غیرمفید چونکه مرکب ناقص است تام نیست لذا همیشه جزء جمله میباشد هرگزجمله کامل نیست.

این عبارت دفع دخل مقدرنیزشده میتواند.

شبه : این میشدکه چون این غیرمفید است یعنی این فائدۀ نداردپس نحویان اینرا چرا ذکرمیکنند. مصنف رحمه الله جواب داد.

جواب : اگرچه این مرکب غیرمفید جمله کامل نمیشودلیکن جزء جمله ضرور میشود وباجزء دوم یکجا شده جمله میشود. مانند: غلام زیدٍ قائم. عندی احدعشررجلا.

قوله **بدانکه هیچ جمله کمتراز دوکلمه نباشد وبیشتر را حدی نیست الخ** : این عبارت رانیزجواب سرال مقدر ساخته میشرد.

سوال : این سخن طی شده است که برای جمله وجود دوکلمه یعنی مسندومسند الیه ضروری است لیکن اضرب را ببینید که باوجودیکه یک کلمه است جمله وکلام است.

جواب : هیچ جملۀ چنین نیست که ازیک کلمه بناء شده باشد بلکه برای هرهرجمله وجود دوکلمه ضروری است خواه آن دوکلمه درالفاظ باشد مانند: زیدقائم یا یکی مقدرباشد مانند: اضرب . درین یک کلمه مقدراست که ضمیرمخاطب است.

فائده : آن ضمیرکه مستترمیباشندآنهاشکل وصورت ندارندآری البته برای فهمانیدن گفته میشودکه در اضربُ مخاطب«انت» مستتراست.

مصنف رحمه الله میفرمایندکه برای جمله ازدوکلمه زائد شده میتوَاندکه آن حدی ندارد. این مسئله اختلافی است(درکاشفه شرح کافیه مطالعه فرمائید) (مزید تفصیل تنویرشرح نحومیر)

﴿التمرین﴾

درین مثالها بخش های مرکب غیرمفید را معرفی کنید.

رسول الله، ستة عشر، سیبویه، کتاب الله، رسول امین، غلامه، حضرموت عندی، ابا احد، بکرویه، اثناعشرة، صوم رمضان، امراة سوداء، شذرمذر، غلام هذا، عمرویه، تسعة عشر، هذا الرجل، بعلبک، اثنتا عشرة، رؤف رحیم، رافعی ایدیکم.

قوله **بدانکه چون کلمات جمله بسیارباشد اسم وفعل وحرف رابیک دیگرتمییزکردن** : مصنف رحمه الله درین عبارت طریقه مطالعه نمودن را معرفی میکند. برای طالب العلم ضروری است که درمطالعه چند اموراحل کند.

(۱)طالب علم دراسم وفعل وحرف امتیازکند واین بذریعهٔ علامات اسم وفعل حاصل میشود آن علامات رامصنف رحمه الله درصفحه پیش ذکرکرده است.

(۲) معرفه ونکره را بشناسدکه باضم نمودن اقسام معرفه ونکره حاصل میشود.

(۳) مذکرومؤنث رامعلوم کند واین ازیاد نمودن بحث مذکرومؤنث معلوم میشود.

(۴) کلمات معرب ومبنی را نیزبیاندیشدکه کدام مبنی است وکدام معرب زیراکه احکام هردوجداگانه اند. برای این ضروی است که اقسام مبنی را خوب یادکند.

(۵) براعراب نیزخوب غورکندکه رفع است یا نصب یاجر.

(۶) وجه اعراب رانیزمعلوم کندکه رفع است پس چرا سپس در مرفوعات کدام قسم میشود الخ. برای وی ضروری است که مرفوعات، منصوبات ومجرورات راخوب یادکند.

(۷) درعامل ومعمول امتیازآورد برای یاد نمودن تمام عوامل وبیست ودو معمولات راضروری داند.

مزید توضیح دستورمطالعه : برای صحیح خواندن عبارت عربی برای طلباء کرام حل نمودن دوسخن لازمی است. (۱)حل مفردات (۲)حل مرکبات.

(۱)حل مفردات : مفردات راطالب علم با این طریق حل کندکه برای هرهر مفرد سوچ کندکه اسم است یافعل است یاحرف، علامت کدام یکی یابیده میشود.

اگراسم باشد پس این سوالات راحل کند

(۱)معرفه است یانکره اگرمعرفه است پس کدام قسم است.
(۲) مذکراست یا مؤنث.
(۳) منصرف است یا غیرمنصرف. اگرغیرمنصرف است پس کدام دو سبب یا یک سبب قایمقام دوسبب یابیده میشود.
(۴) معرب است یا مبنی. اگرمعرب است پس، کدام قسم از شانزده قسم است واعراب چیست. اگرمرفوع است پس کدام قسم ازمرفوعات است.
ومبنی است کدام قسم از اسم غیرمتمکن است. اگرضمیراست پس کدام یکی ازپنج انواع است.
(۵) عامل کدام است.

اگرفعل باشد پس این سوالات راحل کنید

(۱)فعل معلوم است یا مجهول، لازمی است یامتعدی. پس ازمتعدی کدام است متعدی به یک مفعول است یامتعدی بدومفعول یا به سه مفعول.
(۲) معرب است یامبنی. اگرمعرب است پس کدام قسم از چهار اقسام فعل مضارع است.
(۳) عامل کدام است.

اگرحرف است پس این سوال را حل کنید

که این عامل است یا غیرعامل. اگرعامل است کدام قسم وغیرعامل است پس کدام قسم. استاد بایدکه اینهاراخوب مشق کناند وطلباء آنهارا خوب یادکنند.

حل مرکبات: مرکبات را اینگونه حل کندکه مرکب مفید یا غیرمفید.
اگرمرکب مفیداست پس کدام قسم جمله خبریه است یا جمله انشائیه.
اگرخبریه است پس ازچهارقسم کدام قسم است وانشائیه پس کدام قسم است.
سپس کدام قسم ازده اقسام انشائیه است.
نیزجمله است یا شبه جمله. اگرجمله است پس صیغه صفت است ومعمول آن چیست.

اگرمرکب غیرمفید : است پس کدام قسم ازپنج اقسام است مثلاً اگر مرکب اضافی است پس مضاف کدام است ومضاف الیه کدام است واگر مرکب توصیفی است پس موصوف کدام وصفت کدام است. هرصفت بحاله یابحال متعلقه. سپس درچقدرامورموافقت یابیده میشود.

تنبیه : تاوقتیکه طالبِ علم این اموررا حل کرده نیاورد پس مطالعه او ناقص وعبارت غلط است اگرچه بطوراتفاقی عبارت را درست بخواند وقطعاً مستحق سبق خواندن نیست. اورا ازسبق کشیده شود. اساتذۂ کرام درشنیدن مطالعه رعایت نفرمایند.

البته تمام این سوالات راحل کردن برطالب علم یقیناً دشواراست لذا این سوالات را ازمختلف طلباء کرده شود کم ازکم یک سوال ازهمه کرده شود ودیگران بشنوندپس گویا ازهمه سوال شد. وطلباء این سوالات را شنیده ضرورپریشان خواهندشدلیکن همت مردان مددخدا.

من جد وجد. البته چند روز اساتذه خود مطالعه کنند اجراء نیزکنند. اگر برای این ضوابط نحویه وشرح نظم **مائة عامل قدة العامل** را یادکرده شود.

پس دروقت بسیارمختصرفایده زیاد ازتوقع حاصل خواهد شد. انشاء الله تعالی. احقردر دورۂ صرف ونحو اینرا تجربه کرده است.

﴿یک نمونه شنیدن مطالعه واجراء کردن﴾

بنده روش مطالعه واجراء نمودن را پیش نوشته است.لیکن یک مثال بطور نمونه ذکرنموده نشان میدهم تاکه برای شما آسانی شود.

ازهمه نخست مفردات را اجراء کنید.

﴿طریقه اجراء نمودن مرکبات﴾

استاد : قرآن مجید را بیاورید وسوره فاتحه را بکشائید.

شاگرد : سوره فاتحه را من بازکردم.

استاد : آیت اول است **الحمدلله رب العالمین**. درین کلمات را بشمارید.

شاگرد :کلمات چهاراند. (۱)الحمد (۲) لله (۳) رب (۴) العلمین.

استاد :این جواب غلط است. مثلاً الحمد را یک کلمه شمرده اید حالانکه این دوکلمه است(۱)الف لام (۲) حمد.

شاگرد : الف لام حرف است.

استاد :آری جناب حرف نیزکلمه میباشد. تقسیم کلمه فراموش شد.

شاگرد : تشکر ازشما. ذهن من بطرف آن متوجه نشد.

استاد : الحمد مفرد است یامرکب .

شاگرد :مرکب است که ازدوکلمه مرکب است.

استاد : درمرکب حرف اعتبارندارد. اندکی فکرکنید این نه ازاقسام مرکب مفید میشود ونه ازاقسام غیرمفید زیراکه مرکب مفید از دو اسم یافعل واسم مرکب میشود ومرکب غیرمفید صرف از دو اسم مرکب میشود. درهردوحرف بالکل اعتبارندارد.

استاد : این سخن اکنون درخاطرمن آمده است حالانکه اقسام مرکب را من خوب یاد کرده ام.

استاد : اصل سخن نیزاز اجراء درخاطرمی آید. اکنون بگوئید الحمد مفرد است یا مرکب.

شاگرد : مفرد است وکلمه است.

استاد :کلمه چند قسم است وکدامها اند.

شاگرد :کلمه سه قسم اند واین اسم است.

استاد : برای شما چگونه معلوم شدکه این اسم است.

شاگرد : در الحمد علامت آن الف لام یابیده میشود.

استاد : بسیارخوب. این علامات را فراموش ن کنید.

استاد : معرفه است یانکره.

شاگرد : معرفه است.

استاد : معرفه ازکدام قسم است.

شاگرد :معرفه باللام است.

استاد : مذکراست یا مؤنث

شاگرد : مذکراست.

استاد : برای شما چگونه معلوم شدکه مذکراست.

شاگرد : درین هیچ علامه تانیث موجود نیست.

استاد : (الحمد) کدام یکی ازواحد تثنیه جمع است.

شاگرد : واحد است.

استاد : معرب است یا مبنی.

شاگرد : الف لام مبنی است وحمد معرب است.

استاد : برای شما چگونه معلوم شد.

شاگرد : ضابطۀ اقسام معرب ومبنی درخاطرمن است. الف لام حرف است وتمام حروف مبنی ومبنی الاصل میباشند و(حمد) زیرا معرب است که این مبنی الاصل نیزنیست وازهشت اقسام اسم غیرمتمکن نیز نیست.

استاد : بسیارخوب. این ضابطه را درخاطر گذارید. ازحرف ومبنی الاصل شما ازسوالات زیادتر محفوظ ماندید لیکن ازمعرب بودن(حمد) مواجه پاسخ دادن سوالات هستید. درین فایدۀ شما است.

(۱)معرب چراست ومبنی کدام قسم است.

(۲)اسم متمکن است پس کدام قسم ازشانزده قسم است واگرفعل مضارع است پس کدام قسم ازچهارقسم است.

(۳) اعراب چیست واعراب کدام قسم است.

(۴)محل اعراب چیست.

(۵) عامل اعراب چیست.

استاد : معرب چرا است وکدام قسم معرب است.

شاگرد : قسم دوم معرب اسم متمکن که درترکیب واقع است ومعرب بخاطری است که باعامل خود مرکب است.

استاد : کدام قسم ازاقسام شانزده گانه اسم متمکن است.

شاگرد : شانزده قسم اعراب میباشند.

استاد : نه خیر برشما مغالطه واقع شده است. اعراب نُه قسم اند واسم متمکن شانزده قسم اند.

درهدایة النحووکافیه بیان اقسام اعراب است ودرنحومیرشانزده قسم اسم متمکن.

شاگرد : این فرق ازین اجرا معلوم میشود. اکنون جواب اینست که (الحمد) قسم اول اسم متمکن مفردومنصرف صحیح است.

استاد :اعراب چیست.

شاگرد : اعراب اعراب بالحرکة لفظی است واین مرفوع لفظاً بالضمه است.

استاد : کدام قسم از مرفوع است. ووجه اعراب چیست.

شاگرد :مبتداء است.

استاد :محل اعراب چیست.

شاگرد : دال الحمد است. زیراکه این حرف آخری معرب است.

استاد : درالحمدعامل برای این اعراب چیست.

شاگرد : عامل معنوی است.

استاد : عامل معنوی برای چه چیزمی آید.

شاگرد : برای دو چیز. (۱) مبتداء (درین اختلاف است) (۲) فعل مضارع مرفوع.

استاد : عامل برچندقسم است.

شاگرد : عامل بردوقسم است. لفظی ومعنوی.

استاد : عامل لفظی برچندقسم است.

شاگرد : این یاد نیست.

استاد : اینرا یاد کردن میخواهد.

شاگرد : مختصروجلدی ازکجایادخواهدشد.

استاد : اشعا نظم مائة عامل را یادکنید ویاد نمودن شرح آن قدة العامل را شروع کنید. اگر نزد استادی بخوانید زیاد بهتراست.

شاگرد : الحمد را من یادکرده ام. فردا درمناظره انشاء الله من شمارا خوش خواهم کرد.
استاد : برای من اکنون امتحان دهید که عامل لفظی برچند قسم اند.
شاگرد : برسه قسم است. (۱)حروف عامله (۲) افعال عامله(۳) اسماء عامله.
استاد : اسماء عامله چقدراند.
شاگرد : یازده اند.
این بود طریقه اجراء نمودن مفردات.
اکنون طریقه اجراء نمودن مرکبات را بشنوید.

﴿طریقه اجراء نمودن مرکبات غیرمفید﴾

طالب علم این آیت الحمدلله رب العلمین را بخواند اکنون طریقه سوال اینست.
استاد : رب العالمین مفرد است یا مرکب.
شاگرد : مرکب است.
استاد : برای توچگونه معلوم شدکه این مرکب است.
شاگرد :زیراکه رب العالمین ازدوکلمه ساخته شده است.
استاد : مرکب چندقسم است.
شاگرد : ازشرح تنویرنحومیرمن یاد کرده ام درآنجاه ده قسم است.
استاد : مرکب کدام قسم است.
شاگرد :مرکب غیرمفید.
استاد : کدام قسم مرکب ناقص است.
شاگرد : مرکب اضافی.
استاد : برای توچگونه معلوم شدکه این مرکب اضافی است.
شاگرد : درین ضابطه علامت مضاف مضاف الیه یابیده میشود.
استاد :مرکب غیرمفید جمله میباشد یا جزء جمله.
شاگرد : جزء جمله واقع میشود.

استاد :اگراین جزء جمله واقع میشود پس این مرکب اضافی چه واقع میشود؟
شاگرد : مضاف مضاف الیه شده صفت لفظ الله اسم جلالت میشود.
استاد : موصوف صفت جمع شده کدام مرکب میشود مرکب توصیفی.
شاگرد : مرکب توصیفی.
استاد : مرکب توصیفی مرکب تام است یا مرکب ناقص.
شاگرد : مرکب ناقص.
استاد : درترجمه مرکب تام ومرکب ناقص چه فرق است.
شاگرد : درمرکب تام معنی حکم (است یانیست) نمیباشد ودرمرکب ناقص میباشد.
استاد : اعراب این مرکب توصیفی چیست.
شاگرد :مرکب توصیفی مجرور است.
استاد : برای تو چگونه معلوم شدکه مجرور است.
شاگرد : برین لام جاره داخل است.
استاد : جارمجروریاهم چه میشود.
شاگرد : ظرف .
استاد : این را چگونه حرف میگوئید حالانکه ظروف اسماء میباشندآیا بحث حروف درخاطرت است.
شاگرد : استاد محترم سخن شما درست است لیکن جارمجرور را ترکیب میکنیم مجازاً ظرف میشود.
استاد : ظرف برچند قسم است.
شاگرد : بردوقسم. (۱) ظرف لغو (۲) ظرف مستقر.
استاد : این کدام ظرف است.
شاگرد :ظرف مستقر.
استاد : درترکیب ظرف لغو وظرف مستقرچه فرق است.

شاگرد : درقدة العامل این ضابطه موجوداست که در ظرف لغو در ترکیب چیزی واقع نمیشود. نه مسند ونه مسندالیه وظرف مستقر بامتعلق خود یکجا شده درترکیب گاهی مسندالیه میشود و گاهی مسند.

استاد :درینجا چه واقع شده است.

شاگرد : خبرواقع شده است.

استاد : متعلق اِین چه می برآید.

شاگرد :بصریین متعلق آنرا فعْل می کشند.(ثبت) وکوفیین متعلق آنرا شبع فعل می کشند.

اکنون تقدیرعبارت اینچنین میشود الحمد(ثبت یاثابت) لله رب العالمین.

استاد : ترجمه کن .

شاگرد :تمام تعریف ثابت است مرالله را چنین الله که تربیت دهنده تمام جهان است.

استاد :اکنون ترکیب جمله راکن.

شاگرد :

ترکیب : «الحمد» مرفوع بالضمه لفظاً مبتداء (لام) حرف جار لفظ الله مجروربالکسره لفظاً موصوف«رب» مجروربالکسره لفظاً مضاف«العالمین» مجرور بالیاء لفظاً مضاف الیه.

مضاف با مضاف الیه خود صفت الله. موصوف باصفت خودمجرور جار جاربامجرورخودظرف مستقرمتعلق است با ثبت یا ثابتٌ وثبت یا ثابت جمله یا شبه جمله گردیده خبرمبتداء که الحمد است. مبتداء با خبرخود جمله اسمیه لفظاً خبریه ومعناً انشائیه شد.

شاگرد : امر است.

﴿طریقه اجراء نمودن مرکبات مفید﴾

اجراء جمله فعلیه خبریه

اتخذالله ابراهیم خلیلا

استاد : این مفرد است یا مرکب.

شاگرد :مرکب.
استاد :کدام قسم مرکب است.
شاگرد : مرکب مفید.
استاد : کدام قسم مرکب مفید است.
شاگرد : جمله خبریه زیراکه هیچ علامتی ازعلامات انشائیه یابیده نمیشود.
استاد : کدام قسم جمله خبریه است.
شاگرد :جمله فعلیه. زیراکه جزء اول ازاجزاء اصلیه فعل است.
استاد : جزء اول جمله فعلیه جزآء وجزء دوم چه میباشد.
شاگرد : جزء اول همیشه مسند میباشد اینرا فعل میگویند وجزء دوم همیشه مسندالیه میباشند آنرافاعل میگویند.
استاد : درین جمله بگوئید که فعل کدام است وفاعل کدام است.
شاگرد : اتخذ مسند وفعل است ولفظ الله مسندالیه فاعل است.
استاد : ابراهیم خلیلاً چه واقع میشود.
شاگرد:هردو مفعول به است.
استاد : دراینها مسند ومسندالیه کدام اند.
شاگرد: اینها مفاعیل فضله اند اینها مسندومسندالیه واقع نمیشوند.
استاد :پسرم ! اکنون مطالعه کنید. زیادترمحنت کنید. الله حامی وناصرباد.
البته این را بدانید که افعال تصیرباعتباردو اصل مبتداء وخبراند.
استاد : این جمله اتخذالله ابراهیم خلیلاً را ترجمه کنید.
شاگرد:
ترکیب : اتخذ فعل لفظ الله مرفوع بالضمه لفظاً فاعل. ابراهیم منصوب بالفتحه لفظاً مفعول اول. خلیلاً منصوب بالفتحه لفظاً مفعول ثانی. فعل با فاعل وهردو مفعول خود جمله فعلیه خبریه.

طریقه اجراء جمله اسمیه خبریه

نحن طلاب مجتهدون

استاد : این مفرد است یا مرکب.

شاگرد:مرکب.

استاد :کدام قسم مرکب است.

شاگرد: مرکب مفید است.

استاد : کدام قسم مرکب مفید است.

شاگرد:جمله خبریه. زیراکه هیچ علامه ازعلامات انشاء یابیده نمیشود.

استاد : کدام قسم جمله خبریه است.

شاگرد: جمله اسمیه زیراکه جزء اول از اجزاء اصلیه اسم است.

استاد : جزء اول ودوم جمله اسمیه چه میباشد.

شاگرد: جزء اول همیشه مسنداليه میباشد وآنرا مبتداء میگویند وجزء دوم همیشه مسند میباشد آنراخبرمیگویند.

استاد : درین جمله بگوئیدکه مسنداليه مبتداء کدام است ومسندخبرکدام است.

شاگرد: نحن مسنداليه مبتداء است وطلاب مجتهدون مسندخبراست.

استاد :طلاب مجتهدون چیست؟

شاگرد: مرکب توصیفی.

استاد : این جمله نحن طلاب مجتهدون را ترکیب کنید.

شاگرد:

ترکیب : نحن ضمیرمرفوع منفصل مرفوع محلاً مبتداء. طلاب مرفوع بضمه لفظاً موصوف مجتهدون مرفوع بالواو لفظا. ضمیر درو مستتر مرفوع محلاً فاعل صیغه صفت بافاعل خود شبه جمله صفت است. موصوف باصفت خود خبرمبتداء. مبتداء باخبرخودجمله اسمیه خبریه میشود.

طریقه اجراء جمله انشائیه

نعم الرجل زید

استاد : نعم الرجل زید مفرد است یا مرکب.

شاگرد: مرکب است.

استاد :مرکب مفید است یا غیرمفید.

شاگرد: مرکب مفید است.

استاد :مرکب مفید کدام قسم است.
شاگرد: جمله انشائیه است.
استاد : کدام یک ازسیزده علامات جمله انشائیه است.
شاگرد: فعل مدح.
استاد : این جمله نعم الرجل زید را ترکیب کنید.
شاگرد: این چهارترکیب دارد.
ترکیب : نعم صیغه واحد مذکرغائب فعل ماضی معلوم. فعل از افعال مدح رافع. الرجل مرفوع بالضمه لفظاً فاعل. فعل بافاعل خود خبرمقدم. زید مخصوص بالمدح مبتداء مؤخر. مبتداء مؤخرباخبرمقدم خود جمله اسمیه انشائیه.
فائده : برین طرز دراختتام بحث اینرا ضرور اجراء کنید.
قوله **بدانکه علامات اسم آنست که الف لام** : مطالعه چونکه سخن اول اسم وفعل را می شناخت که بذریعهٔ علامات میباشد لذا ازهمه نخست علامات را بیان کرده میشود. دراصطلاحات علامات وخاصه یک چیزاند.

علامات اسم

(۱)الف لام میباشد مانند: الحمد
(۲) تنوین میباشد مانند: زیدٍ
(۳) درشروع میم زائد میباشد مانند:مضروب
(۴) علم بودن مانند: عمر، بکر
(۵) حروف جاره بودن مانند : برب الناس.
واین حروف جاره هفده اند.
باء، تاء، کاف، لام، واو، منذ، مذ، خلا، رب حاشا، من، عداً، فی، عن ، علی ، حتی ، الی.
(۶) داخل شدن حروف نداء مانند: باالله.
واین حروف نداء پنج اند. یاء، هیا، ایا، ای ، همزه، مفتوحه.
(۷) تصغیربودن مانند: رجیل.

فائده: تعریف تصغیر : تصغیراسمی است که درآن زیادت کرده میشود برای حاصل نمودن معنی قلت یا حقارت یا محبت یاعظمت. مثال قلت : ضویرب، مثال حقارت: رجیل، مثال محبت: یا بنی. مثال عظمت: قریش این ازقرش است.

نام یک ماهی است که برتمام ماهیان غالب است همچنان این قبیله عرب ازهمه بزرگ بودوبرهمه غالب بود.

(۸) یای نسبت بودن مانند: بغدادی

(۹) تاء متحرک بودن مانند : ضاربه

(۱۰) الف مقصوره بودن مانند : ضربیٰ.

الفق مقصوره آنرا میگویندکه درآخرکلمه الف آید وبعدازآن همزه نباشد.

(۱۱) الف ممدوده بودن مانند: ضرباء

الف ممدوده آنرا میگویندکه درآخرکلمه الف آید وبعدازآن همزه باشد.

(۱۲) جمع اقصیٰ بودن.

علامه جمع اقصی اینست که حرف اول ودوم مفتوح باشد وبعدازآن الف باشدوبعدازآن اگریک حرف بودآن مشدد میباشدمانند : دواب

اگریک حرف است پس اول مکسورودوم یاء ساکن باشد سوم حسب عامل مانند: ضوراب.

اگرسه حرف بود پس اول مکسورودوم یاءساکن باشد مانند مضارب.

(۱۳) اضافت بودن مانند: غلام زید.

فائده : صرف مضاف بودن خاصه اسم است زیراکه **فعل** وجمله نیزگاه مضاف الیه میباشند. مضاف الیه بودن اگرخاصهٔ اسم بود پس غیر اسم یعنی فعل وجمله مضاف نمیشود حالانکه **فعل** وحروف نیزساخته میشود مانند: **یوم ینفع الصدقین صدقهم.** درین یوم مضاف است وینفع فعل مضاف الیه میشود پس معلوم شدکه صرف مضاف بودن خاصه اسم است(مزیدتفصیل تنویرشرح نحومیر)

(۱۴) موصوف بودن مانند: رجل عالم.

(۱۵) مسندالیه بودن مانند : زید قائم .

(۱۶) تثنیه بودن مانند: رجلان.

(۱۷) جمع بودن مانند: رجال.

فائده این شبه شده میتواند که فعل نیز تثنیه وجمع شده میتواندمانندفعلا فعلوا. جواب این میباشد که درین فاعل تثنیه وجمع است نه فعل زیراکه الف تثنیه وواو جمع ضمائراند وضمیراسم است نه فعل اما این سخن که وجه تثنیه وجمع نشدن فعل چیست آن اینست که درفعل معنی حدثی میباشد ومعنی حدثی اسم جنس میباشد ودراسم جنس قلت وکثرت برابراست. چنانکه شان مصدراست که نه تثنیه میباشد ونه جمع قائده مشهوراست.

(۱۸) حروف مشبه بالفعل داخل شدن.

واین همه شش اند. ان ، ان ، کان ، لیت ، لکن ، لعل

(۱۹) تنوین مقدربودن مثال : اضرب

(۲۰) کسره بودن مثال : غلام

(۲۱) داخل شدن لای نفی جنس مثال لارجل قائم.

(۲۲) داخل شدن یا ولای مشبهتین مانند: مازید قائما.

لام وتنوین حرف جر مسندالیه منسوب دان
پس مصغر و تثنیه مجموع و مضاف دان
پس تای متحرک که موصوف این علامت اسم دان
نظم کردم آنچه دیدم درکتب نحویان

قوله **علامات فعل آنست** :

فعل : علامات فعل اینها اند.

(۱)حروف اتین اند مانند: یضرب، تضرب. اضرب نضرب.

(۲) لفظ قد است مانند : قد افلح.

(۳) سوف است مانند : سوف تعلمون

(۴) لفظ سین است مانند: سیضرب
(۵) حروف جوازم اند.
(۶) حروف نواصب اند. وحروف نواصب چهاراند. ان ، لن ، کی ، اذن.
(۷) امر است مانند : اضرب.
(۸) نهی است مانند : لایضرب
(۹) لانفی است مانند : لایضرب
(۱۰) نون ثقیله ونون خفیه است مانند : اضربن
(۱۱)مبنی برفتحه مانند: ضرب
(۱۲) الف ضمیری است مانند: ضربا
(۱۳) واو ضمیری است مانند : ضربوا
(۱۴) تاء ساکنه است مانند : ضربت
(۱۵) نون ضمیری است مانند : ضربن
(۱۶) تاءْ متحرکه است مانند : ضربت
(۱۷) تما ضمیری است مانند : ضربتما
(۱۸) تم ضمیری است مانند : ضربتم
(۱۹) تن ضمیری است مانند: ضربتن
(۲۰) نا ضمیری است مانند : ضربنا

اشعارعلامات فعل .

سین سوف جازمه قد تائی ساکن امر دان
اتصال تای فعلت نهی این علامت فعل دان

فائده : الاسنادالیه هذه انفع علامات الاسم . لذا درهراسم این علامات میباشد ودیگرهیچ علامت نباشد سپس موجود بالفعل بودن ضروری نیست بلکه صلاحیت کافی است ودرهراسم صلاحیت مسندالیه بودن است وآن اینست که فعل مستقل باشد وباعتبار وضع زمانه نباشد این در هراسم است.

فائده : دو علامات فعل ماضی (۱)تاء ساکنه راقبول کند (۲) قدر را قبول کند.

لهذا اسماء افعال بمعنی ماضی خارج میشوند.
دوعلامات فعل مضارع (۱) لم جازمه را قبول کند(۲)یاء مخاطبه را قبول کند.
لهذا اسماء افعال بمعنی مضارع خارج میشوند.
یکجاشدن دوعلامات برفعل امرضروری است.(۱) برطلب دلالت کند باعتبارصیغه. (۲) یای مخاطبه راقبول کند.
لهذا اسماء افعال بمعنی امرخارج میشوند.

علامات حرف : علامت حرف اینست که ازعلامات اسم وفعل خالی بودن این علامت تجرد حروف است.

فایده : علامت بردوقسم اند(۱)وجودی (۲) عدمی. دراینها علامت وجودی فعل واسم را داده شده است زیراکه به نسبت حرف فعل واسم اصل اند وبه نسبت علامت عدمی علامت وجودی اصل است ولایق اصل اصل است باین وجه این هردو را علامت وجودی داده شد وعلامت عدمی حرف را داده شد زیراکه به نسبت اسم وفعل حرف ادنی است وعلامت عدمی به نسبت وجودی ادنی است ومناسب ادنی ادنی میباشد باین وجه حرف را علامت عدمی داده شده است. چنانکه شعراست.

دوحرف هرگزنباشد ای عزیز
ازعلامات اسم وفعل هیچ چیز

﴿التمرین﴾

کتاب الله، تعلمین، قانتان، اشربوا، بل، لسوف یعطیک، اما، محمد، اقطعن، مسلمون، نورث، مدنی، الجنة، برب الناس، یره، امرئة سوداء، نعم، نعم، یابنی صلیت، کل ، اتکذب، من ، من، ال، الشهرالحرام.

قوله **بدانکه جمله کلمات عربی بردوقسم است معرب ومبنی** :
مصنف رحمه الله برای آسانی طلباءمبتدی تعریف معرب ومبنی را باحکم نمود چنانکه درعلم صرف تعریف حرف اصلی زائده باحکم کرده میشود تحقیق آنرا در «املاء الصرف» ملاحظه نمائید.

تفصیل مقام معرب ومبنی

تعریف معرب : هواسم رکب مع عامله ولایشبه مبنی الاصل.
معرب آن اسمی است که مرکب باشد باعامل خود ومشابه مبنی الاصل نباشد.
وجه تسمیه : معرب از اعراب است بمعنی ظاهرکردن برین نیزچونکه اعراب ظاهرمشیوند لذا اینرامعرب میگویند.
حکم معرب : باتبدیل شدن عامل آخرآن تبدیل میشود مانند«قام زید ورأیت زید ومررت بزید»
اقسام معرب : معرب بردوقسم اند.(۱)اسم متمکن وقتیکه درترکیب واقع شود.(۲)فعل .مضارع وقتیکه نون تأکید ونون جمع ازمؤنث خالی باشد.
بحث دوم برای مرکببودن چارچیزضروی است.
(۱)اعراب یعنی بذریعۀ آن اثرعامل ظاهرمیشود.
(۲) عامل یعنی که درمعرب معنی تقاضاکنندہ اعراب پیداکند.
(۳) سبب اعراب یعنی آن معنی که اعراب رامیخواهد.
(۴) محل اعراب یعنی برآنکه اعراب جاری میشود واین حرف آخری معرب میباشد.
بحث سوم اعراب معربْ را رفع ، نصب، جر، سکون گفته میشود. والقاب مبنی را ضم، فتح، کسر ووقف گفته مشیود.
درخاطرباشد که درمبنی اکثرتنوین نمی آیدبخلاف معرب که این تنوین را قبول میکندبشرطیکه مانع نباشدمانندغیرمنصرف.
بحث چهارم دراسم اصل معرب میباشدلهذا هیچ اسمی مبنی الاصل نمیباشدبلکه مبنی عارضی است.
ودرحروف مبنی بودن اصل است لهذاتمام حروف مبنی الاصل میباشد.
وفعل نه بالذات اعراب رامیخواهد ونه بناءً رابلکه گاهی معرب میباشد وگاهی مبنی لهذا از افعال ماضی وامرحاضرمعروف مبنی اند وفعل مضارع ونهی ومر باللام معرب اند.

زیراکه فعل دردلالت برمعنی خود درجه وسط رادارد‌نه.مستقل چنانکه اسم میباشدونه بالکل غیرمستقل بلکه ازیک جهت مستق ویک جهت غیرمستقل باین وجه درجهٔ درمیانی داده شده است.

تحقیق : عموماً گفته میشودکه ازجهت عامل آخرمعرب تبدیل میشود مگر تحقیق اینست که عامل برمعرب داخل گردیده درمعرب معنی پیدا میکند پس آن معنی تقاضای اعراب رامیکندسپس آن اعراب داخل میشودبنابرآن آخرمعرب تبدیل میشودمانند: قام زید لهذا اعراب سبب قریب شد ومعنی مقتضی سبب بعید وعامل سبب ابعد شد.

تعریف مبنی : تعریف مبنی بخلاف معرب میباشد این سه صورت دارد(۱) آنکه خودمبنی باشدمانند حروف.

(۲)با بمنی دیگری جهت مشابهت یا معامله دیگری مبنی باشدمانند در قام هٰؤلاء هٰؤلاء این هردو بالاتفاق مبنی اند.

(۳)نه خودمبنی باشد ونه بامعامله اصل مشابهت داشته باشد لیکن با عامل مرکب نباشدبلکه مفرد باشدمانند زید، بکروغیره این قسم آخری نزد ابن حاجب مبنی ونزد علامه زمخشری معرب است.

حکم مبنی : با تبدیل شدن عامل آخرش تبدیل نشود.

وجه تسمیه : مبنی ازبناء است بمعنی مضبوط وآخراین نیزچنان مضبوط میباشدکه باتبدیل شدن عامل بدل نمیشود لذا این را مبنی میگویند.

اقسام مبنی : مبنی برشش قسم اند. (۱)تمام حروف (۲) فعل ماضی معلوم ومجهول (۳) فعل امرحاضرمعلوم این هرسه مبنی الاصل اند.

(۴) فعل مضارع که باوی نون تاکیدثقیله یا خفیفه یا نون جمع مؤنث نباشد.

(۵) اسم غیرمتمکن.

(۶) اسم متمکن وقتیکه تنهاباشد درترکیب نباشد.

فائده : نزد علامه ابن حاجب اسماء معدوده قبل ازترکیب مبنی اند. مانند زید، عمرو ونزددیگرنحاة آن اسماء که بعدازترکیب معرب اند آنها قبل

ازترکیب معرب اند آن اسماء که بعدازترکیب مبنی اندآنها قبل ازترکیب مبنی اند.

ترکیب : ولاتأکلو اموالکم الی اموالکم.

«لاتأکلوا» لا ناصیه جازمه تاکلوا فعل واوضمیرمرفوع محلاً فاعل اموال منصوب لفظاً مضاف «هم» ضمیرمجرور محلاًمضاف الیه.مضاب همراه مضاف الیه خود مفعول به. «الی»حرف جر اموال مجرورلفظاً مضاف. «کم» ضمیرمجرورمحلاً مضاف الیه مضاف با مضاف الیه خود مجرور جار جارهمراه مجرور خود تعلق میگیردبه لاتأکلوا سپس فعل بافاعل ومفعول ومتعلق خودجمله فعلیه انشائیه.

ترکیب : آمنت باالله. آمنت فعل بافاعل، باحرف جار، لفظ الله مجرور بالکسره لفظاً جار مجرورتعلق میگیردباآمنت. آمنت فعل با فاعل ومتعلق خودجمله فعلیه خبریه.

﴿التمرين﴾

درین مثالهابگوئیدکه معرب کدام است ومبنی کدام است وکدام قسم است.

علم، امین، یضربن، تعلمون، اکتسب، اولئک لم تنصر، الذی، لایقیمونک، ستة عشر، ان، زید، بخ بخ.

﴿التمرين﴾

درین امثله معرب ومبنی را معرفی کنید وترجمه وترکیب کنید.

القرآن کتاب الله، اولئک هم الصادقون، هل اکلت برتقالا، نحن طلاب مجتهدون، هؤلاء البنات الصالحات، ان اخوک، قل امنت باالله ثم استقم، فاتبعنی اهدک صراطاسویا، متی ترجع، هوالذی یصورکم فی الارحام، اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم، اهتدیتم، هذاذکرمبارک.

قوله **اسم غیرمتمکن اسمیست که بامبنی اصل** : اسم متمکن آن اسمیست که مشابه بامبنی الاصل باشد.

فائده: مبنی الاصل سه چیزاند. (۱)تمام حروف (۲) فعل ماضی معلوم ومجهول (۳) فعل امر حاضرمعلوم. نزدمیرسیدشریف با یکی ازین مشابهت اسم آید پس آن اسم غیرمتمکن میشود.

مثال مشابهت باحرف ضمائراند.

ومثال مشابهت بافعل ماضی هیهات که با بعد.

ومثال مشابهت با امرحاضر نزال که بمعنی انزال است.

ونزددیگرنحاة برای غیرمتمکن شدن اسم مشابهت باحرف ضروری است زیراکه مبنی الاصل بودن حرف اتفاقی است ودر مبنی الاصل بودن فعل ماضی وامرحاضر اختلاف است. وجه آن درمبنی ساختن مشابهت آنها کارنمیدهد.

اقسام مشابهت : مشابهت اسماء با مبنی الاصل برچندقسم است.

(۱)شبه وضعی که اسم دروزن مشابه حرف باشد یعنی اسم یک حرفی یا دوحرفی باشد زیراکه دراسم کم ازکم بودن سه حروف ضروری است لهذا اگردراسم دوحرف بود پس درین ازوضع خود حیک حرف کم شد. واگریکی بودپس دوحرف کم شد. بنابرین این اسم دروزن برابرحرف شد چنانکه در قمت (ت) یک حرفی است که مشابه باء است ودر قمنا (نا) دوحرفی است که مشابه (قد) و(بل) است دراسماء مضمرات شبه وضعی است زیراکه اکثرضمائربریک حرف یا دوحرف است وباقی طرداللباب برآنها محمول اند.

تنبیه : اب و اخ معرب انداگرچه دوحرفی اند لیکن حقیقةً سه حرفی اند زیراکه اصل آنها ابو واخو بود لهذااین مشابهت عارضی شَد.

(۲) **شبه معنوی** : اسم معنی حرفی را وضعاً متضمن باشد سپس این بر دوقسم است.(۱) معنی حرف موجود را متضمن باشد مانند‌اسماء شخصیه حرف شرط را واسماء استفهام معنی حرف استمرار واستفهام را متضمن باشند.

(۲) حرف معنی غیرموجودرا متضمن باشد مانند اسماء اشاره. باید حرف برای این معنی وضع شود زیراکه این معنی غیرمستقل است وبرای معنی غیرمستقل حرف وضع میشودلیکن این معنی را وضع کرده نشده است.
فائده : ایّ شرطیه مانند ایما الاجلیس قضیت و ایّ استفهامیه مانند: ای الفریقین احق بالامن معرب اند زیراکه ازجهت اضافت مشابهت ضعیف گردیده است.
(۳) **شبه استعمالی** : اسم دراستعمال وعمل مشابه حرف باشد یعنی آن عامل قرارگیردلیکن معمول قرارنگیرد مانند‌اسماء افعال.
(۴) **شبه افتقاری** : دراسم مانند حرف احتیاجی یابیده شود مانند اسماء موصوله واذا وحیث وبعضی ظروف.
(۵) شبه احمالی اسم مانند حرف مهمل واقع شود یعنی نه عامل قرار بگیرد ونه معمول مانند اسماء اصوات وحروف مقطعات.

اقسام اسم غیرمتمکن

این برهشت قسم اند(۱)مضمرات (۲) اشارات (۳)موصولات(۴) اسماء افعال (۵) بعضی ظروف (۶) اسماء اصوات(۷) اسماء کنایات. (۸) مرکب بنائی.
فائده : اسماء متمکنه درین اقسام منحصرنیست بکله علاوه ازین دیگر اقسام نیزدارد زیراکه هرآن اسمائی که مبنی اند خواه برای همیشه مبنی باشند مانند مضمرات یا بطورعارضی مبنی باشند مانند لا رجل، یارجل، این اسماء نیزاسماء غیرمتمکنه اند.

بحث مضمرات

این جمع مضمراست این بافتح میم ومضمرصیغه اسم مفعول است. ضمائرمصدربمعنی پوشیده گذاشتن. مضمروضمیریک چیزاند ودل را نیز بخاطراین گفته میشودکه آن ینزپوشیده میباشد وضمیررا بخطاری ضمیرگفته میشودکه پوشیده میباشد.

تعریف ضمیر: ماوضع لمتکلم اومخاطب اوغائب تقدم ذکره لفظا اومعنا او حکما.
ضمیراسمیست که برای متکلم یا مخاطب یا چنین غائب موضوع باشدکه تذکره آن نخست لفظایا معنا یا حکما شده باشد. ازین معلوم شدکه ضمیربرسه قسم اند. (۱) ضمیرمتکلم مانند: انا (۲) ضمیرمخاطب مانند: ایاك (۳) ضمیرغائب مانند: هو.
ودرتعریف بطرف تقسیم مرجع اشاره کرده است که مرجع برسه قسم است (۱) مرجع لفظی (۲) مرجع معنوی (۳) مرجع حکمی.
مرجع لفظی مانند: ضرب زیدٌ غلامَه
مرع معنوی مانند: اعدلوهوا اقرب للتقوی.
مرجع حکمی:آنست که مرجع این نه لفظاً مقدم باشد ونه معنیً مقدم باشد بلکه بعدازآن مفرد باشد که تفسیرآنراکند مانند: نعم رجلاً۔ ربه رجلاً جوادا. این ضمیررا ضمیرمبهم میگویند.
(۲) مرجع آنکه نه لفظاً مقدم باشد ونه معنیً مقدم باشد بلکه درمابعد آن جمله باشد که تفسیرآنراکند. اگراین ضمیرمذکوربود پس این را ضمیر شان میگویند مانند: قل هو الله احد. واگرضمیرمؤنث بود پس آنرا ضمیرقصه میگویند مانند :وانها زینب قائمة.
فائده : چند تقسیم ضمیر.
تقسیم اول : باعتبارمدلول. این برسه قسم است (۱) متکلم(۲) غائب (۳) مخاطب.
تقسیم دوم : باعتباراعراب برسه قسم است. (۱) مرفوع (۳) منصوب (۳) مجرور.
تقسیم سوم : باعتبارظهوروعدم ظهور. این بردو قسم است. (۱) بارز و(۲) مستتر.
فائده : ضمیربدوقسم است.(۱)ضمیرمتصل (۲)ضمیرمنفصل.
ضمیرمتصل : هومالایصح به الابتداء ولایقع بعد الا . ضمیرمتصل آنست که مبتداء شده نتواند وبعداز الا استثنائیه واقع هم شده نتواند بجز ضرورت

شعری یعنی چون بذات خودغیرمستقل باشد وتلفظ آن بغیراتصال با کلمه دیگرشده نتواند. مانند: غلامی، ضربت، اکرمک.

ضمیرمنفصل : وما یصح به الابتداء ویقع بعد الا. ضمیرمنفصل آنست که مبتداء قرارگرفته بتواندوبعداز الا انشائیه واقع شود مانند: انا مؤمن، ماقام الا انا.

(۱)ضمیرمرفوع متصل مانند:از ضربت، ضربنا تا ضربن.

(۲) ضمیرمنصوب متصل مانند:ازضربنی، ضربنا تا ضربهن. این مثال متصل با فعل است.

(۳)مجرورمتصل که با مضاف متصل شود مانند: غلامی الخ. وآنکه با جار متصل شود مانند: لی لنا الخ.

ضمیرمنفصل بردوقسم است

(۱)مرفوع مانند: از انا نحن تا هن.

(۲)منصوب متصل مانند: از ایای گرفته تا هنَّ.

درخاطرباشد که مجررهمیشه متصل میاباشد منفصل نیست.

ضمیرمتصل به سه نوع اند. مرفوع، منصوب، مجرور ومنفصل بدوقسم است. مرفوع ومنصوب.اینهاپنج انواع اند.

فائده : ضرورت نَوَد ضمیربودزیراکه شش برای غائب وشش برای مخاطب وشش برای متکلم مجموعه آن هجده میشود اکنون پنج را بر هجده ضرب زده شود پس نود ضمیرمیشودلیکن برای متکلم صرف دوصغه مستعمل اند وبرای غائب ومخاطب پنج پنج اکنون دوازده دوازده صیغه شدند زیراکه درتثنیه غائب وتثنیه غائبه در فعلا، فعلتا الف ضمیرفاعل است که یکی است وتثنیه مخاطبه در فعلتما، تما ضمیرفاعل است که یکی است ودوازده را برپنج ضرب داده شود پس همه شصت ضمیرمیشوند.

فائده : احکامات برای ضمائر.

حکم اول : استتاراست. ضمیربردوقسم است. (۱) بارز (۲)مستتر.

ضمیربارز : ماله صورة ظاهرة فی الترکیب نطقاً وکتابةً. مانند: ان رئیتُک.

ضمیرمستتر: مایکون خفیاً غیرظاهرفی النطق والکتابة. آنست که نه درتلفظ است ونه درنوشتن بلکه برای این درواقع هیچ لفظی نباشد چنانکه در ضرب ضمیرمستتراست. علاوه ازضمیرمرفوع متصل باقی تمام ضمایریعنی ضمیرمرفوع منفصل ومنصوب متصل ومنفصل وضمیر مجرور متصل اینها همیشه بارزمیباشند مستترهر گزنیستند.

تفصیل مستتربودن آن اینست که صروف دوصیغه ماضی واحد مذکر غائب وواحد مؤنثه غائبه مستترشده میتواند ودرپنج صیغه های مضارع متکلم مسترشده میتواند.

(۱)واحد متکلم مانند: انا در اضرب .

(۲) جمع متکلم مانند در تضرب نحن.

(۳) درواحد مذکرغائب مانند: در یضرب ، هو .

(۴) واحد مؤنثه غائبه مانند: در تضرب ، هي.

(۵) واحد مخاطب مانند: در تضرب. انت.

فائده : درصفات یعنی اسم فاعل، اسم مفعول اسم تفضیل الخ مطلقاً همیشه ضمیرمستترمیباشد دراینها ضمیربارزهر گزشده نمیتواند.

فائده : مستتربردوقسم است.(۱)جائزالاستتار(۲)واجب الاستتار. جائز الاستتار واحد مذکرغائب وواحد مؤنثه غائبه درمضارع وماضی میباشد ودرصیغه صفت مطلقاًجائزاست وواجب الاستتاردرپنج جای میباشد وآن پنج مقام اینست.

(۱)واحدمتکلم.(۲)جمع متکلم، فعل مضارع معلوم است (۳)درواحد مذکر فعل مضارع معلوم (۴) واحد مذکرمخاطب امرحاضرمعلوم.

(۵)اسماء افعال بمعنی امر.

فائده : ازضمیرشان وضمیرقصه مقصود بیان نمودن عظمت واقعه میباشد زیراکه چیزی را نخست بصورت ابهام ذکرکرده میشود وبعداً

بصورت تفصیل ذکر کرده میشود پس درذهن مخاطب وسامع عظمت ومنزلت آن زیاد میشود وآن اوقع فی النفس میگردد.

فائده : درمیان مبتداء وخبرصیغه مرفوع منفصل آورده میشود برای این دو مقام اند. مقام اول وقتیکه مبتداء وخبرهردومعرفه باشند درمیان آن آورده میشود مانند: زید هوالقائم.

مقام دوم : مبتداء معرفه باشد وخبراسم تفضیل مستعمل به مِن باشد چنانکه در کان زید هوافضل من عمرٍ، هو. ونام این را صیغه فعل گذاشته شده است زیراکه این درمیان مبتداء وخبرفصل می آورد.

فائده : بعضی نحویان اینرا حرف قرارمیدهندزیراکه این برنسبت غیر مستعمل دلالت میکند وبعضی اینرا اسم قرارمیدهند.

﴿تعریف وترکیب انواع پنجم﴾

ضمیرمرفوع متصل : آنست که متصل با فعل باشد ودرترکیب فاعل یا نائب فاعل واقع شود مانند: ضَرَبتَ، ضُربتَ.

ضمیرمرفوع منفصل : آنست که ازفعل علیحده باشد. اگراین ازفعل پیش بود ابتداءً برکلام بودپس درترکیب مبتداء واقع میشودمانند: هم یجادلون، انت مذکراً واگربعدازفعل بود پس مانندفاعر ماند: ماقام الا ان، اراغب انت یا مانندتاکید: قمت انت.

ضمیرمنصوب متصل :آنست که بافعل یا اسم الفعل متصل شده باشد ومفعول به واقع باشد مانند: ضربک یا باحرف مشبه بالفعل متصل باشد ودر ترکیب اسم واقع باشدمانند: انک.

ضمیرمنصوب منفصل : آنست که ازفعل علیحده باشد ودرترکیب همیشه مفعول واقع شود خواه ازفعل مقدم باشد یا مؤخرمانند:ایاک نعبد.

ضمیرمجرورمتصل : آنست که با حرف جر یا مضاف متصل شده باشد مانند:لی ، غلامی .

فائده : وجه مبنی بودن فاعل شبه وضعی است وباقی مضمرات طرداًللباب. وجه دوم شبه افتقاری است. این نتائج قرائن اند تاوقتیکه قرائن نباشد تاآنگاه تعین شده نمیتواند خواه متکلم باشد یا مخاطب باشد یا غائب.

شبه : درعلم صرف نخست صیغه غائب سپس مخاطب سپس متکلم ذکر کرده میشوند.

جواب : درعلم صرف ازجزء اول یعنی ازفعل بحث میشود وچونکه درفعل اصل صیغه غائب اند ودرعلم نحوازفاعل بحث میشود.

ترکیب :جئتک لاکرامک(جئت) فعل بافاعل کاف ضمیرمنصوب محلا مفعول به، لام حرف جار اکرام مجرور، مجرور لفظاً مضاف، کاف ضمیرمجرورمحلاً مضاف الیه مرفوع معناً فاعل مضاف همراه مضاف الیه خودمجرور جار جار همراه مجرورخود تعلق میگیرد با جئت فعل فعل با فاعل ومفعول به ومتعلق خود جمله فعلیه خبریه.

ترکیب : هم ملائكة الرحمٰن (هم) ضمیرمرفوع محلاً مبتداء ملائکه مرفوع بالضمه لفظاً مضاف، الرحمن مجرور بالکسره لفظامضاف الیه مضاف همراه مضاف الیه خود خبرمبتداء مضاف همراه خبرخود جمله اسمیه خبریه.

﴿التمرین﴾

ضمائررا تعین کنید که کدام قسم است وترجمه وترکیب نیزکند.

اللّٰهُمَّ ایاک نعبد، نحن مجتهدون فی الدرس، اقراء کتابک ، له ملک السموت والارض، فادخلی فی عبادی، قل هوالله احد، هذا خیرلک، هی باکیة، لی اربعة اصدقاء، انها فاطمة قارية، هم ملائكة الرحمن، اهدناالصراط المستقیم، وجعلنانومکم سباتا، علمتن، علمک، من انت، رحمتی وسعت کل شئ، اغسل یدیک، انتن مسلمات.

قوله **قسم دوم اسماء اشارات**:

بحث اسماء اشارات

تعریف اسم اشاره : ماوضع لتعین المشارالیه. اسم اشاره اسمیست که برای دلالت نمودن برمشارالیه وضع گردیده باشد.

فائده : برای اشاره چهارچیزضروری اند.

(۱)آن لفظی که بذریعهٔ آن اشاراه کرده شود یعنی اسم اشاره.

(۲) چیزیکه بطرف آن اشاره کرده شود یعنی مشارالیه.

(۳) شخصیکه برای آن اشاره کرده شودیعنی مشارله.

(۴) شخصی که خودخود اشاره کند.

اسماء اشاره دارای پنج الفاظ اند، برای شش معنی.

ذا برای واحد مذکر.

ذان درحالت حالت وذین درحالت نصبی وجری برای تثنیه مذکراست.

وتا، تی، ته ، تهی ، ذه، ذهی برای واحد مؤنثه.

تان درحالت رفعی تین درحالت صصبی جری برای تثنیه مؤنث.

اولا، جمع مذکروجمع مؤنث برای هردو می آید واین اولا با الف ممدوده(اولاء) می آید وبا الف مقصوره(اولیٰ) نیزمی آید.

فائده : مشارالیه سه درجه دارد. (۱) مشارالیه قریب (۲)مشارالیه بعید (۳)مشارالیه متوسطه.

اسم اشاره که ازکاف ولام خالی باشد پس برای مشارالیه قریب معین کرده است زیراکه این قلیل الحروف است وآن اسم اشاره که با لام وکاف باشد مانند«ذالک» پس آن برای مشارالیه بعیداست لذا این کثیرالحروف است.

وآن اسم اشاره که صرف کاف باشد مانند ذاک پس این برای متوسط است لذا این متوسطه است پس مشارالیه نیزبرای متوسطه استعمال کرده میشود.

فائده : گاهی درشروع اسماء اشاره هاء تنبیه داخل کرده میشود ازآن تنبیه نمودن مخاطب برمشارالیه میباشدتاکه مخاطب ازآن غافل نشود. مانند هذا، هذان، هؤلاء.

فائده : گاهی درآخراسماء اشاره حروف خطاب لاحق کرده میشود.

وجه اول : وجه آن اینست که برای تعین مخاطب که مخاطب مفرد است یا تثنیه یا جمع ومخاطب مذکراست یا مؤنث.

تنبیه : ازحروف خطاب اسم اشاره واحد تثنیه جمع نمیباشد برطلباء کرام اشتباه میشود که«ذالکم» را جمع مذکرمیگویند و«ذالکن» را جمع مؤنث میگویندحالانکه اینها برای واحد اند. واین حرف خطاب صرف مخاطب را تعین میکند.

فائده : واین حروف خطاب نیزپنج لفظ اند. شش برای معانی. كَ، کما،کم، كِ، کنّ واسماء اشاره را با حروف خطاب ضرب داده شود پس ازضرب پنج برپنج صورت میشوند. مانند: ذاك، ذاکما الخ.

فائده : این حروف خطاب حروف اند.

دلیل : اگراین اسم باشدپس اسم اشاره را مضاف پنداشتن میخواهد حالانکه این مبنی است که مضاف شده نمیتواند.

فائده : وبرای پیدانمودن بعدزیادتردرمیان اسم اشاره وکاف خطاب حرفی لام آورده میشودواین لام زائده میباشد اجاره نمیباشدمانند:ذالك.

ضابطه : بغیرلام کاف با اسم اشاره لاحق نمیشود.

فائده : در ذان، ذین، تان، تین، اختلاف است. بعضی اینهارا معرب میگویند زیراکه اینها تثنیه اند آخراینها درحالت نصبی مختلف میشوند لهذا اینها معرب اند.

جمهور : نزد جمهوراین مبنی است وهمین سخن درست است.

اما این سخن که اختلاف چرا میباشد جواب آن اینست که این به تبدیلی عامل نیست بلکه واضع برای حالت رفعی ذان، تان را علیحده وضع گردیده است. وبرای حالت نصبی وجری ذین، تین را علیحده وضع کرده است.

نیز : وجه شبه چنانکه در ذا است همچنان در ذان ، تان نیزاست.

فائده : درذین، تین یاء ساکن ماقبل مفتوح وقاعده اینست که چون واو یا ساکن ماقبل مفتوح باشد پس آنهارا به الف تبدیل کردن جائزاست لهذا

آنهارا درحالت نصبی ذان، تان خواندن جائزاست همین وجه است که دریک قرأت آمده است: ان هذان لساحران.

فائده : درجمع اولی اسم اشاره بعدازهمزه واو نوشته میشودتاکه اسم اشاره وحرف جر(الی) فرق آید وگرنه خواندن یان واو بالکل نمی آید.

فائده : (۱) اسماء اشاره ازجهت شبه افتقاری مبنی اند زیراکه اینها مانند اشاره حسی عقلی محتاج اند. پس این باقرینه خارجیه یا صفت متعین میشود.

ترکیب : اولئک لم یؤمنوا ، اولئک اسم اشاره مرفوع محلاً مبتداء. لم حرف جازم. یؤمنوا فعل مضارع مجزوم بحذف نون واو ضمیرمرفوع محلاً فاعل فعل با فاعل خودجمله فعلیه خبر. مبتداء باخبرخود جمله اسمیه خبریه.

ترکیب : تلک المرءة صالحة تلک اسم اشاه مرفوع محلاً موصوف. المرءة مرفوع بالضمه لفظا صفت. موصوف باصفت خود مبتداء صالحة مرفوع بالضمه لفظاً خبر، مبتداء باخبرخودجمله اسمیه خبریه.

ترکیب : باالله لافعلن کذا باء حرف جر الله مجرور لفظاً جار بامجرورخود تعلق میگیرد به اقسم فعل مقدر. فعل بافاعل ومتعلق خود جمله فعلیه انشائیه قسم. لام تاکیدیه ابتدائیه افعلن صیغه واحدمتکلم مؤکد بانون تاکید ثقلیه انا ضمردرو مستتر مرفوع محلاً فاعل کذا اسم کنایه منصوب محلاً مفعول به فعل با فاعل ومفعول به خود جمله فعلیه جواب قسم.

﴿التمرین﴾

درین مثالهااسم اشاره را بگوئید وترکیب کنید.

ذالک الکتاب لاریب فیه، هذا من فضل ربی ، تلک حدود الله ، تلک بتلک مارایت بعینی هاتین مثل محمد، هذا مطبخ وهذه ارواته، کذالک العذاب، اولئک هم خیرالبریة هؤلاء کفرة فجرة، تلک المرءة صالحة ، ذانک عالمان جیدان، تلک کوس، هاتان شجرتان مثمرتان، اولئک الاساتذة عطوفون، هذه سبیلی ، ذالک بذالک، لاتقرباهذه الشجرة.

قوله **قسم سوم اسماء موصولات** :

بحث اسماء موصوله

قسم سوم اسماء غیرمتمکن اسم موصول است. تعریف اسم موصول.
(۱) هواسم یحتاج وجملة اومؤل بجملة والی عائد.
موصول آن اسمیست که مختارباشد بطرف جمله یا مؤل به بطرف جمله.
تعریف صله : الصلة هی الجملة تذکر بعده فتتمم معناه.
صله آن جمله راگفته میشودکه بعداز اسم موصول واقع شود ومعنی آنرا مکمل کند چنانکه: درالذی قام، اقام فعل فاعل الذی صله اسم موصول است.

اسماء موصوله بردوقسم اند.(۱) اسماء موصوله خاصه(۲)اسماء موصوله مشترکه.
اسماء موصوله خاصه : آنست که برای معنی یک لفظ باشد مانند واحد مذکرالذی واحدمذکز، اللذان درحالت رفعی و اللذین درحالت نصبی برای تثنیه مذکر اللتی برای واحدمؤنثه اللتان درحالت رفعی اللتین درحالت نصبی برای تثنیه مؤنث. اللذین، الالی برای جمع مذکر و اللاتی، اللواتی برای جمع مؤنث.
(۲) اسماءموصوله مشترکه که لفظ واحدبرای جمعی المعانی می آید یعنی درین مفرد، تثنیه، جمع، مذکر، مؤنث همه شریک اند. آن (من، مای، ذو، الف لام بمعنی الذی، ذا) است.
ضابطه : والصلة جملة خبرية ولابد عائدفيها يعودالی الموصول، صله موصول همیشه خبریه میباشد درآن بودن عائد نیزضروری است که بطرف موصول برگردد وعائد دربحث موصول همیشه ضمیرمیباشد مطلق عائد نمیباشد. چنانکه دربحث مبتداء مراد میباشد.
ضابطه : ضمیرعائد را مطابق اسم موصول خاص آوردن واجب است ودراسم مشترک دو وجه جائزاست یعنی رعایت کردن لفظ یا معنی جائزاست مانند: ومن الناس آمنّا باالله وباليوم الآخروماهم بمؤمنين.

ال موصول : که براسم فاعل ومفعول داخل میشود این نیزاسم موصوف بمعنی الذی رای همه معانی مناسب می آید. مانند: الضارب بمعنی الذی، المضروب بمعنی الذی ضُرِب.

ضابطه : برای موصول بودن الف لام دو شرط اند.

(۱)الف لام عهدخارجی نباشد و گرنه ابهام نمیباشد وقتیکه ابهام نبود پس چگونه اسم موصولَ شده میتواند.

(۲) معنی اسم فاعل واسم مفعول دارای تجدد وحدوث باشد، دارای دوام استمرارنباشد و گرنه این صفت مشبه میشود وبرصفت مشبه الف لام موصوف نمی آید.

قوله **اي واية معرب است** : بیان فائده است یا ازاله یک وهم راکرده شده است چونکه تمام اسماء موصوله مبنی میباشد لذا ای، ایةٌ را نیز کسی مطلقاً مبنی نپندارد پس گفت که ایّ ، اية چهارحالت دارند.

حالت اول : مضال الی «ایّ» مذکورباشد وصدرصله نیزمذکورباشد مانند: ایهم هوقائم.

حالت دوم : مضاف الیه«ایّ»وصدرصله هردومحذوف باشند مانند: ای قائم

حالت سوم :مضاف الیه محذوف باشد وصدرصله مذکور باشد مانند: ایّ هوقائم.

حالت چهارم : مضاف الیه مذکورباشد وصدرصله محذوف باشد مانند: ثم ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد. درین مضاف الیه ای مذکوراست وصدر صله آن محذوف است. درحالت های اول ایٌ وایةٌ معرب اند ودرحالت چهارم مبنی میباشند.(همع)

فائده : درین حالت چهارم وجه مبنی بودن اینست که دراسماء موصوله شبه افتقاری یابیده میشود ودرین صورت زیادتراحتیاج یابیده میشود، احتیاج اول مرنفس صله را بود اکنون احتیاج دوم مرصدرصله رامیباشد که آن محذوف شده است.

ووجه مبنی علی الضم بودن اینست که ظروف با غایات مشابهت دارند.

فائده : **ذوموصوله و ذو صاحبی** میان این هردو چند فرق اند.
فرق اول : معنی ذو موصوله الذی است ومعنی ذو صاحبی صاحب است.
فرق دوم :دخول ذوموصوله جمله میباشد ومدخول ذو صاحبی مفرد میباشد.
فرق سوم : ذوموصوله موصوف مبنی میباشد وذوصاحبی معرب میباشد.
برای ذا موصولی سه شرائط اند :
(۱)این بعداز ما استفهامیه یا من استفهامیه واقع شود.
(۲) معنی اسم اشاره مراد نباشد.
(۳) ذا را با من وماکلمه واحده ساخته نشده باشد.
فائده : وجه مبنی بودن اسماء اشاره واسماء موصوله شبه افتقاری است که اسماء اشاره محتاج مشارالیه میباشند واسماء موصوله محتاج صله میباشند.
فائده : موصوله بردوقسم اند. (۱)موصول اسمی (۲)موصول حرفی. تااینجا بحث موصول اسمی بودموصول حرفی حروف مصدریه رامیگویند که برای آن صله همیشه فعل میباشد واین موصول حرفی فعل را بتاویل مصدر میگرداند. مزید تفصیل را درضوابط نحویه ببینید.
ترکیب : هوالذی یصورکم فی الارحام.
هوضمیرمرفوع محلاً مبتداء الذی اسم موصول، یصور فعل مرفوع بالضمه لفظاً ضمیردرو مستتر معبرباهو مرفوع محلافاعل، کم ضمیرمنصوب محلاً مفعول به. فی حرف جار. الارحام مجرور بالکسره لفظاً جاربامجرورخود تعلق میگیرد به یصور فعل. فعل با فاعل ومتعلق خودجمله فعلیه خبریه صله زبرای موصول. موصول درصله خود خبرازبرای مبتداء. مبتداء همراه خبرخود جمله اسمیه خبریه.
ترکیب : خیرالناس من ینفع الناس. خیر مرفوع بالضمه لفظاً مضاف، الناس مجروربالکسر لفظاً مضاف الیه، مضاف همراه مضاف الیه خود مبتداء. من موصوله ینفع مرفوع بالضمه لفظاً فعل. ضمیردرومستتر معبربه هو فاعل. الناس منصوب بالفتحه لفظاً مفعول به، فعل با فاعل ومفعول به خود جمله

فعلیه خبریه صله شد موصوله با صله خود خبرازبرای مبتداء. مبتداء همراه خبرخود جمله اسمیه خبریه.

ترکیب : زید بالبلد. زید مرفوع لفظا مبتداء با حرف جار البد مجرور لفظاً جار همراه مجرورخود تعلق میگیردبه مستقر. مستقربامتعلق خود خبر. مبتداء به همراه خبرخود جمله اسمیه خبریه شد.

﴿التمرین﴾

درین امثله اسماء موصوله را معرفی کنید وترجمه وترکیب کنید.

قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون، لااعبد ماتعبدون، خیرالناس من ینفع الناس، اتقواالنارالتی وقودهاالناس والحجارة، جائنی ذوجائک ایهم اشد علی الرحمن عتیاً، الاساتذة الذی ادبونی احبهم، المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده، اولئک الذین حبطت اعمالهم، توفیت التی کانت مریضة، نجح الذین کانوایجتهدون.

قوله **قسم چهارم اسماء افعال**:

بحث اسماء افعال

قسم چهارم ازاسماء غیرمتمکنه بیان اسماء افعال است. اسماء جمع اسم است وافعال جمع فعل است.

تعریف :اسم الفعل هوماناب عن الفعل معناً واستعمالاً.اسم فعل آنست که درمعنی واستعمال قایمقام فعل باشد. مراد ازاستعمال اینست که عامل قرار گیرد لیکن معمول هرگزنشود.

فائده :جمهورنحاة اختلاف دارندکه این اسماء افعال برلفظ دلالت میکنند یا برمعنی فعل. فرق درترکیب میباشد. اگرافعال برلفظ فعل دلالت کنند پس ترکیب مرافعال را میشود وبرای آنها فاعل میشود.

واگربرمعنی دلالت کنند پس ترکیب اسماء افعال میشود واسماء افعال عامل قرارمیگیرند وبرای آنها فاعل میشوند.

مذهب اول :که هیهات برلفظ بعدَ دلالت میکند پس ترکیب بعدُ میشود واینچنین ترکیب کرده میشود که هیهات بمعنی بعد وبعد صیغه واحد مذکر عامل میشود وپیش فاعل بعد میشود.

مذهب دوم : این اسماء افعال برمعنی فعل دلالت میکنند مثلاً آنکه معنی بعد است آن معنی هیهات است پس معنی ترکیب برای هیهات مشود عامل برای هیهات وفاعل برای هیهات میباشد.

وجه تسمیه : چونکه اینها باعتبارذات اسم اند وبه اعتبارمعنی فعل لذا آنرا اسم الفعل گذاشته شده است.

اسماء افعال باعتبارمعنی برسه قسم اند

قسم اول بمعنی ماضی : (هیهات)بمعنی بعدَ (شتان) بمعنی افترق (سرعان) بمعنی سرع.

قسم دوم بمعنی امرحاضر: اینها کثیراند(روید) ای امهل. (صه) ای اسکت. (حی) بمعنی اقبل (مه) بمعنی انکفف (نزال) بمعنی انزل (تراک) بمعنی اترک (ها) بمعنی خذ (مکانک) بمعنی اثبت (امامک(بمعنی تقدم (وراک) بمعنی بعضیـ تاخ (الیک) بمعنی تنحَّ (ایه)بمعنی امض فی حدیثک دونک) بمعنی خذ (علیک) بمعنی الزم (آمین) بمعنی استجب (هیت وهیا) بمعنی أسرع (ویها) بمعنی اِغر(علی الامر)بمعنی اقبل علیه (الی الامر) بمعنی عجل الیه (بالامر) بمعنی عجل به.

قسم سوم اسماء افعال بمعنی مضارع : این قلیل است. (اَوّه) بمعنی اتوجع (اف) بمعنی اتزجّر (وی ، واہ واها) بمعنی اتعجب، ویکانه لایفلح الکافرون.

تقسیم ثانی باعتب اصالت وعدم اصالت.

اسماء افعال باعتباراصالت وعدم اصالت برسه قسم اند.

قسم اول موضوع :ماوضع من اول امره اسم الفعل ولم یستعمل فی غیره. که ابتداءً برای آن موضوع باشد مانند شتّان.

قسم دوم منقول : ماوضع فی اول الامر لمعنی ثم انتقل الی اسم الفعل. این نیزسه صورت دارد.

(۱)ازظرف منقول باشد مانند: مکانک ، دونک اند. درین جزء اول فعل است وجزءثانی بحالت خود قایم میمانند پس درمکانک مکان اسم فاعل است وکاف ضمیرمجرورمتصل برحال خودقائم است.

(۲) ازجارومجرورمنقول باشد مانند: علیک، الیک درین نیزمانند ظرف تفصیل است.

(۳) ازمصدرمنقول باشد مانند: روید زیداً.

فائده :من لم یستطع فعلیه بالصوم،علی اسم فعل است وها فاعل وباء زائده و الصوم مفعول است.

قسم سوم معدول : مانند: نزال، تراک، که از انزل، اترک معدول است.

ضابطه :اسماء افعال که منقول ومعدول اند همیشه بمعنی امرحاضرمیباشند.

ضابطه : اسماء افعال که معدول اند آنهاقیاسی وغیرمحصوراند وهمیشه بروزن فعال می آیند وهرفعل ازثلاثی تام متصرف می آید وآمدن آن از ثلاثی مزید نادروشاذ است مانند: (دراک) بمعنی اَدْرِک (بدار) بمعنی بادِرْ.

(مزیدتفصیل تنویرشرح نحومیر)

فائده :«حیهل» متعد بنفسه با علی ، لام، با، میباشد واین مرکب است. حی بمعنی اقصل و «هلاّ»التی اللحث والعجلة سپس الف افتاده حیهل بلاتنوین ومع التنوین حیهلا خوانده میشود. کلها فصیح.

فائده : اسماء افعال همه معرفه اندلیکن این قول مرجوح است. نزد جمهور آن افعال که تنوین را قبول نمیکنند آنها همیشه معرفه اند وآنکه همیشه قبول میکنند آنها نکره اند آنهای که هرگزقبول نمیکنند، گاهی قبول میکنند وگاهی نمیکنندوقتیکه قبول میکنندآنگاه نکره میباشند وقتیکه قبول نمیکنندآنگاه معرفه میباشندزیراکه این تنوین نکره است یعنی برای تنکیراست.

الحاصل : اسم الفعل باعتبار تعریف وتنکیربرسه قسم اند.

(۱)همیشه معرفه باشندمانند: نزاک، تراک، بلهـ.

(۲)همیشه نکره باشند مانند :واهاً، ویهاً.

(۳)منون باشد پس نکره واگرغیرمنون بود پس معرفه مانند: صَهٍ، صَه.

فائده : (هات) و(تعال) فعل غیرمتصرف اندزیراکه علامت فعل را قبول میکنند.

فائده : هلم نزد اهل حجازاسم فعل است که لازمی هم میباشدمانند: احضُر- بمعنی حاضر. ومتعدی هم مانند: ایت.
نزد بنوتمیم فعل است زیراکه یاء مخاطبه را قبول میکند. هلمی فعل غیر متصرف است.

فائده : وجه مبنی بودن اسماء افعال اینست که درآن شبه استعمال یابیده میشود یعنی عامل میشودلیکن معمول نمیشود.

ترکیب : روید زیدا (روید) اسم فعل ناصب بمعنی امهل (انت) ضمیردرو مستتر مرفوع محلاً فاعل (زیدا) منصوب بالفتحه لفظاً. اسم بافعل وفاعل ومفعول خود جمله فعلیه انشائیه شد.

ترکیب : هذا (ها) اسم فاعل ناصب بمعنی خذ (انت)ضمیردرو مستتر مرفوع محلاً فاعل (ذا) منصوب محلاً مفعول به. اسم فعل بافاعل ومفعول خود جمله فعلیه انشائیه.

ترکیب : هیهات زید (هیهات) اسم فعل رافع بمعنی بعد (زید) مرفوع لفظاً فاعل. اسم فعل بافاعل خود جمله فعلیه خبریه شد.

ترکیب :آمین رب العلمین (آمین) اسم فعل بمعین استجب پس استجب فعل ضمیرمستترمعبربانت مرفوع محلاً فاعل. رب منصوب بالفتحه لفظاً مضاف. العلمین مجرور بالیاء لفظاً مضاف الیه. مضاف بامضاف الیه خود مفعول به. استجب فعل بافاعل ومفعول به خودجمله فعلیه انشائیه.

﴿التمرین﴾

حی علی الصلوة، هاؤم اقراؤ کتابیه، علیکم بالصدق، امامک، ورائکم یاسعید، فلاتقل لهما اف، هیهات هیهات لماتوعدون، الیک یاخالد، آمین رب العلمین، یاسلیم مکانک ، شتان زید وعمرو، یاصدیقی، هلم الی الغداء المبارک، علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین، ویکانه لایفلح الکافرون، قالت هیت لک، هذا، هات، کتابی، والمقصود امامکم، مه یازید، بلهٖ شریفا، سرعان عبدالله.

بحث اسماء اصوات

قوله **قسم پنجم اسماء اصوات** : قسم پنجم مبنی اسماء اصوات است. اصوات جمع صوت است بمعنی آواز واگربمعنی تصویت شود پس آواز دادن.اسماء اصوات بردوقسم اند.

قسم اول :هو اسم یصوت به مالایعقل اوصغار الانسان. اسم صوت آنست که غیر ذوی العقل را آوازداده شود یابچه کوچک را آواز داده شود. چنانکه شتررا برای نشاندن آب آواز داده میشودجئ جئ بزر راماماگوسفندرا عاعا.
قسم دوم :ما یحکی به صوت من الاصوات المسموعة. آوازی رانقل کرده شود خواه هنگام خرسندی برآید یا هنگام غم چنانکه آواز زاغ را(غاق غاق) میگویند وآوازضرب را (طاق طاق) وآواز افتادن سنگ را(طق طق) وآواز هنگام خوشی را (بخ بخ) چنانکه آنحضرت ﷺ فرمود: (بخ بخ) یااباهریرة. واه واه ای ابوهریره رضی الله عنه. این اسماء اصوات مبنی اند ازجهت شبه اهمالی زیراکه اینها نه عامل قرارمیگیرند ونه معمول. واین اسماء اصوات ازقبیل مفردات اند.

بحث ظروف

قوله **قسم ششم ظرف** : ظرف آن اسمیست که برمکان یا وقت دلالت کند پس اسماء ظروف بردوقسم اند.(۱)ظروف زمان (۲)ظروف مکان. ظرف بمعنی آوند.
ظرف زمان : آنست که بروقت دلالت کند مانند:اذ، اذا، متی، کیف ، کیفما، ایان امس، مذ، منذ، قط، قبل، عوض، بینا، بینما، الآن، قبل، بعد.
ظرف مکان : آنست که برمکان دلالت کند مانند:حیث، هنا، ثم، این واسماء جهات سته مقطوع عن الاضافت. وظروف مبنیه مشترکه بین الضمان والمکان.(انی، لدی، لدن) و(قبل، بعد) نیزدربعضی احوال ازآنها اند.

معانی وتفصیل اسماء ظروف

(إذ) بمعنی بمعنی وقتیکه، برای ماضی می آید اگرچه برمضارع داخل شود. مانند: اذ قام زید، اذ زید قام.
علت بناء : زیرا مبنی است که درین شبه وضعی است یعنی دوحرفی بودن.
اذا بمعنی وقتی، چون، ناگاه.
(إذا) برای زمان مستقبل می آیداگرچه برماضی داخل میشود پس اکثربا زمانه مستقبل خاص میباشد.مانند:اذاجاء نصر الله.

فائده : گاهی محض برای ظرفیت مانند:واللیل اذایغشی.
وگاهی برای مفاجات نیزمی آید. مفاجات مصدرباب مفاعل است بمعنی چیزی راناگاه گرفتن یا چیزی را ناگاه یابیدن پس اذاگاهی برناگاه فراهم گردیدن چیزی دلالت میکند مانند:خرجت فاذا زید فی الباب.
وجه بناء : در اذا همیشه شبه افتقاری است که بطرف جمله مضاف میباشد.
(متیٰ) بمعنی(چه وقت) این برای دومعنی می آید.
①شرط جازم مانند: متی تسافراسافر② استفهامیه مانند: متی نصراللہ.
این متضمن معنی استفهام وشرط میباشد.
علت بناء:همزه متضمن معنی استفهام میباشد اگرشرطیه بودپس متضمن معنی شرط است.
کَیفَ: بمعنی(چگونه)این برای دریافت حال است.چنانکه گفته میشود: کیف انت توچگونه هستی یعنی خوب هستی یا بیمار.ومرادازحال صفت میباشد.
فائده : این کیف گاهی خبرواقع میشودمانند: کیف انت.
همچنان خبرافعال ناقصه: کنت کیف یا کیف کنت.
وحال نیزواقع میشودمانند: کیف تکفرون باالله.
همچنان مفعول به نیزواقع میشودمانند: کیف جئت.
وگاهی مفعول ثانی افعال قلوب مانند: کیف ظننت الامر.
علت بناء: وجه مبنی بودن آن اینست که درین شبه معنوی است که همزه متضمن معنی استفهام است.
ایّانَ : بمعنی چه وقت این اسم استفهام است.ازین تعین زمانه استقبال مطلوب میباشد. این برای استفهام می آید مانند: ایّان یوم الدین.
فائده :این گاهی شرط جازمه نیزمیباشدمانند: ایّان تجتهد اجتهد این نیز ازجهت شبه معنوی مبنی میباشد.

قط : بمعنی (گاهی) برای ماضی منفی می آید وفایده استغراق نفی رامیدهد مانند: ماأكل زید فاكهة قط. ازجهت شبه جمودی مبنی است.

عوض : بمعنی(هرگز)برای نفی مستقبل می آیدوفایدۀ استغراق نفی رامیدهدمانند: لااترک الصلوة عوض. این هردو نیزازجهت شبه معنوی بمعنی لام استغراق بودن شان مبنی اند.

امس: این دحالت دارد.

حالت اول: امس معرفه باشدبمعنی روزگذشته این مبنی علی الکسرمیباشد ومنصوب محلاً میباشد بنابرظرفیت.

حالت دوم: چون مضاف بود یا برین الف لام داخل شودیانکره کرده شود پس درین هرسه صورت بالاتفاق معرف میباشد مانند: مضٰی امسنا.

مذ. منذ: این برای هردو معنی می آید.① اول برای مدت وقتیکه(متیٰ) صلاحیت جواب دادن راداشته باشدچنانکه کسی سوال کند: متیٰ رأیت زیداً جواب:مارأیته مذیوم الجمعة درینجااول بمعنی مدت است.

②معنی دارای جمیع مدت باشدکه صلاحیت جواب قرارگرفتن کم راداشته باشدمانند: كم مدت مارأیت زیدا، مارأیت منذیومان.

علت بناء: درمذشبه وضعی یابیده میشودکه وضع این بردوحرف است ومذر را نیزبرین محمول کرده شده است.

لمّا: این ظرف زمان برای ماضی می آید بمعنی(وقتیکه) واین تقاضای شرط وجزاء رامیکندکه هردوفعل ماضی میباشند.

لما: اگربرمضارع داخل شود پس حرف جازم واگربرماضی داخل شودپس حرف شرط اگرعلاوه ازآن هردو بودپس برای استثناء می آید.

الآن : ظرف زمان برای وقت موجوده. ظرف زمان برای ماضی.

علت بناء: متضمن معنی فی است پس شبه معنوی است.

بیناـبینما: اصل این(بین)فتحه نون را اشباع کرد پس بینّاشد.بعدازین اکثر جمله اسمیه میباشد وقلیلاً جمله فعلیه نیزمی آید.

فائده : اصل (بین)برای مکان و گاهی برای زمان نیزمی آیدمانند: ساعة الجمعة بین خروج الامام وانقضاء الصلوة.(الحدیث) لیکن وقتیکه باآن الف یا ما زائده لاحق شودپس بازمان مختص است.

ظروف مکان

(اَینَ) (اَنّی): بادومعنی می آید:

(۱)استفهام مانند: این تذهب اذهب الی تقعد.

(۲) شرط جازم مانند: این تجلس اجلس، انی تقعد اقعد این مبنی است ازجهت شبه معنوی وانّیٰ بمعنی کیف نیز می آید. مانند: فأتواحرثکم انی شئتم ای کیف شئتم. قبل، بعد، قدام، خلف، فوق، تحت، یمین، شمال،امام، وراء. اینهاظروف غایات اند. اینهاچهارصورت دارند درسه حالت آنهامعرب ودر یک حالت مبنی اند.

(۱)مضاف الیه مذکورباشد.

(۲)مضاف محذوف باشد نسیاً منسیاً یعنی درنیت وقصد متکلم باقی نباشد.

(۳) مضاف الیه محذوف باشد ودرنیت وقصد متکلم لفظ واقع باشد. درین سه حالات معرب میباشند.

(۴) مضاف الیه محذوف باشد ودراراده ونیت متکلم فقط معنی باقی باشد درین صورت مبنی میباشد. این ظروف غایات ازجهت شبه افتقاری مبنی اند. نام اینهاراظروف وغایات گذاشته شده است زیراکه غایت کلام مضاف الیه آنهامیباشدلیکن وقتیکه مضاف الیه حذف شدپس غایت کلام همین میشوداز همین جهت نام آنهارا ظروف غایات گذاشته شده است.

حیث : این ظرف مکان مبنی علی الضم است این اکثربطرف جمله مضاف میشود. مانند: سنستدرج من حیث لایعلمون. وجه مبنی بودن آناینست که حیث لازم الاضافت است بطرف جمله لیکن درحقیقت این درجمله که مصدراست بطرف آن مضاف میباشد واین سخن آشکاراست چونکه آن

مصدرمذکورنیست پس مشابهت این باظروف غایات شد پس ازهمین جهت این رانیزمبنی برضم کرده شد.
لیکن گاه گاهی این بطرف مفرد نیزمضاف میشود مانند: اما ترى حيث سهيل طالعا ای مکان سهيل.
فائده : باحیث چون مازائده لاحق شود پس این اسم شرجازم میباشد. حيثما تذهب اذهب.
هنا،ثم :این به اشارات برای مکان اند. هنامکان قریب وثم برای مکان بُعد است گاهی با این تاء تانیث لاحق میشودمانند: **فمضيت ثمة قلت لايعنيني.**
مع : این برای ظرف مکان یازمان یا اجتماع می آیدمانند: انی **معک** جئت مع الفجر.
فائده : این اکثرباضافت مستعمل میشودلیکن گاهی بغیراضافت با تنوین نیزمستعمل میشودمانند: (معاً)درين صورت اکثرحال میباشد مانند: **جئنامعا** ای جميعا وگای خبرمانند: **خالدوسعيد معا.**
فائده : در(معا، جميعاً) فرق اینست که دراول وقت واحد ودرثانی ضروری نیست.
دون: ظرف مکان است وضد فوق است مانند: **هودونه.**
(**لدى ولدن**): این برای ظرف زمان ومکان می آید بمعنی: عند.
فائده : چون با (لدى) ضمیرمتصل شود پس الف به یاء تبدیل میشود مانند: لديه، لديهم، لدينا.
فائده : اول ، اسفل، دون درحکم آنهاست البته ازجهت اول ، اسفل(وصفت، وزن فعل) غیرمنصرف اندلهذا براینها تنوین نمی آید.
فائده: لفظ(اول) دو استعمال دارد. اگرمراد ازآن وصف باشد پس بمعنی اسبق میباشد ودارای حکم اسم تفضیل میباشد وغیرمنصرف میباشد.
واگروصف مراد نباشدپس اسم ظرف میباشدمانند: **ماله اول والآخر.**
ضابطه : لفظ غیربعدازلیث یا لا باد مانند:لیس غیر، لاغیر، ولفظ حسب را جهت مشابهت با ظروف وغایات همان حکم را داده میشود.

ضابطه : حاصل آن اینست که آن ظروف که مبنی نباشند وقتیکه بطرف جمله مضاف شوندیابطرف کلمه اسم مضاف شودپس آنهارا مبنی برفتحه خواندن جائزاست جهت مصاحبت مبنی.

یا زیراکه آنهامضاف اند بطرف جمله وجمله مبنی میباشدپس قاعده است که مضاف از مضاف الیه خود بناءحاصل میکندمانند: **یوم ینفع الصادقین صدقهم** درین یوم چونکه بطرفجمله ینفع الصادقین مضاف است لذا این را مبنی برفتحه خواندن جائزاست وآن حروفی که بطرف اذ مضاف باشد وجه مبنی بودن آنها این هم است بواسطه اذ بطرف جمله مضاف میشوند معرب شدن آنها نیزجائزاست زیراکه اسم بناء حاصل کردن مضاف را ازمضاف الیه خود واجب نمیکند.

ضابطه : چنانکه ظروف مذکوره را معرب ومبنی برفتحه خواندن جائزاست همچنان لفظ مثل ولفظ غیررا نیزمبنی برفتحه ومعرب خواندن جائزاست وقتیکه بایکی ازسه الفاظ واقع باشد.

(۱)ما مصدریه مانند: **مثل ما انکم تنطقون** . **ضربته مثل ماضرب زید**، من اورا زدم مانند زدن زید.

(۲) ان مفتوحه مانند: **ضربته غیران ضرب زید** .

(۳) ان مفتوحه مثقله مانند: **ضربته غیران زیدا قائم**.

واین بخاطری جائزاست که درین شبه افتقاری یابیده میشودکه این بطرف مضاف الیه محتاج میباشد ومعرب بودن زیرا جائزاست که دراصل اسم است معرب بدن آن جائزمیباشدلفظ مثل وغیر ظرف نیست اینهارا ازجهت مبنی بودن ذکرکرده شد.

حاصل بحث

فائده : ظروف مبنیه برچهارقسم اند.

(۱) اذ،اذا، **متیف کیف**، ایان، امس، مذ، منذ، الآن، حیث، اینها همیشه مبنی میباشند و مع عندالبعض مبنی برسکون است.

(۲)ظروف غایات. که دریکی ازچهارصورت مبنی اند.

(۳)لفظ یوم وحین چون مضاف شوندبطرف اذ پس اینها ازجهت صحبت مبنی اند.

(۴)مرکب بنائی.بین بین ، صباح، مساء که ماقبل گذشته است.

فائده : تقسیم اسماء ظروف باعتبارتعریف وتنکیر.

(۱)آنکه بطرف جمله مضاف میباشدآنهاهمیشه نکره میباشندزیراکه این دراصل بطرف مصدرفعل مضاف میشوند ودرفعل آنکه مصدرمیباشد آن نکره است وفعل مصدر ازنکره ساخته میشود لهذا این نیزنکره شد.

(۲)آنکه بمعنی شرط باشد.

(۳)آنکه بمعنی استفهام باشد.

(۴)که ظرف مبهم بطرف معرفه مضاف باشد اینها همه نکره اند.

ترکیب :اشتریت العبدبالفرس (اشتریت) فعل بافاعل (العبد) منصوب لفظاً مفعول به (با)حرف جر(الفرس) مجرورلفظا. جاربامجرورخود تعلق میگیرد به فعل. فعل با فاعل ومفعول به خودجمله فعلیه خبریه.

﴿التمرین﴾

درین امثله ظروف را معرفی نموده ترجمه وترکیب کنید.

آتیک اذالشمس طالعة، بل احیاء عندربهم یرزقون، ایان یوم القیمة، اله مع الله، لا اعطیک درهماعوض، انی تقرأ اقرأ، جئتک امس، لاتمش قدام زید، لله الامر من قبل ومن بعد، مارایتک قط، اذاالشمس کورت، فاتوحرثکم، انی شئتم این ترید، اذا ارادالله بقوم سوء فلامردله، خلفک، رجل، یاسعید انظرورائک، مارئیته مذیومان، المال لدیک.

بحث اسماء کنایه

قوله **اسماء کنایات** :قسم هفتم ازاسماء مبنیات اسماء کنایات اند.

کنایات جمع کنایه است وکنایه مصدراست بمعنی چیزی را بنابرغرضی با چنین الفاظی تعبیر کردن که برآن دلالت آن صریح نباشد.

تعریف اسم کنایه :کنایه اسمیست که برعدد مبهم یا سخن مبهم دلالت کند.

کم و کذا کنایه ازعدد اند مانند: کم مالاً انفقت. چقدرمال خرج کرده ای یا وعندی کذا درهماً نزد من اینقدر درهم است.
و کیت ذیت کنایه ازسخن مبهم است واینها اکثربا واو عطف مکرراستعمال میشوند مانند:سمعت، کیت وکیت من چنین وچنین شنیدم.کان بینی وبین فلان ذیت وذیت میان من وفلان چنان چنان سخن شد تاء این هردو را با ضمه وفتحه و کسره خوانده میشود یعنی: کیت، کیتِ کیتُ، ذیت، ذیتِ ذیتُ.
فائده : وجه مبنی بودن اسماء کنایه.
کم : درین شبع وضعی است وکم بردوقسم است کم استفهامیه وکم خبریه. ودرکم استفهامیه شبه معنوی است که این متضمن معنی همزه استفهام است وکم خبریه محمول برکم استفهامیه است.
کذا : باعتباراصل خود مبنی است زیراکه این دراصل ازکاف تشبیه وذا اسم اشاره مرکب است پس چنانکه این قبل ازترکیب مبنی بودپس بعداز ترکیب نیزمبنی است اگرچه اکنون یکی شده است ومعنی خبررا میدهد.
کیت. ذیت : ازجهت شبه وقوع وشبه اهمالی مبنی است که این درجای جمله واقع است وجمله مستقل میباشد محتاج ماقبل ومابعدنمیباشد ووقتیکه این درجای جمله واقع شد وجمله مبنی الاصل است پس این بنابرواقع شدن درجای آن مبنی شده است.

مرکب بنائی

قسم هشتم مرکب بنائی است، تفصیل این گذشته است.

بحث تعریف وتنکیر

قوله **اسم بردوضرب است معرفه ونکره** :
اسم باعتبارعموم وخصوص بردوقسم است.(۱)معرفه(۲)نکره.
معرفه:ماوضع لشئ معین. معرفه آنست که برای شئ معین وضع گردیده باشد.
ومعرفه برهفت قسم است. (۱)مضمرات (۲) اعلام شخصیه.
(۳)اشارات (۴) اسماء موصولات. این اسماء اشارات وموصولات رامبهمات گفته میشود زیراکه اسماء اشاره بغیراشاره حصیه نزدمخاطب مبهم میباشد

زیراکه نزدمتکلم چندین اشیاء اندهریکی ازآنها مشارالیه شده میتوانند لهذا بغیراشاره حسیه تعین شده نمیتوانست اینرا مبهم گفته میشود واسماء موصوله نیزبغیرصله مبهم بود لذا این هردو را مبهمات گفته میشود.

(۵) معرفه باللام مانند: الرجل.

(۶)اسم مضاف باشدیعنی بطرف یکی ازآنها با اضافت معنویه مضاف باشد. با قید اضافت معنویه خارج نمودن اضافت لفظیه مقصود است زیراکه اضافه لفظیه نه فائده تعریف را میدهد ونه فائده تخصیص را. تفصیل آن پیش می آید.

سوال : غلام ابیک، مالک یوم الدین . اینها معرفه اند حالانکه اینها دراقسام معرفه داخل نیستندزیراکه این ازآن پنج اسماء است که بطرف یکی مضاف نیست بلکه این مضاف است بطرف اسمیکه آن مضاف است بطرف معرفه.

جواب : مراد از اضافت بطرف یکی ازآن پنج اینست که بالذات باشد یا بالواسطه لهذا غلام ابیک، یا مالک یوم الدین اینها بالواسطه مضاف اند.

فائده : لفظ غیر،مثل، شبه، نحو، شان، سویٰ این اسماء که متواغله فی الابهام اندباوجود اضافت الی المعرفه نکره میباشند الا اینکه ضد مضاف الیه آنها واحد میشودپس معرفه میشوند مانند:علیک بالحرکت غیرالسکون.

(۷) معرفه بحرف نداء مانند: یارجل این وقتی معرفه میباشدکه آنگاه تعین مقصود باشد وگرنه نکره میباشدمانند: یارجلاً خذبیدی.

مراتب تعریف

لفظ الله که اسم ذات واجب الوجود است این اعرف المعارف است زیراکه با این هرچیزرًا تعریف وتعین حاصل میشود.

بعدازآن ترتیب اینست که نخست درجه مضمرات است.دوم مرتبه علم است درجه سوم اسم اشاره است، چهارم درجهٔ معرب باللام است وموصول است. اما درجهٔ مضاف چیست مضاف درجهٔ مضاف الیه خودرا میگیردکه اگربطرف علم مضاف بودپس درجهٔ علم را میگیرد بجز مضاف الی المضمر. (مزید تفصیل درتنویرشرح نحومیر)

فائده : درمضمرات نخست مرتبه ضمیرمتکلم است سپس ضمیرمخاطب زیراکه درضمیرمتکلم بالکل التباس نمیباشدوقتیکه درضمیرمخاطب بسا التباس می آیدآنگاه مخاطب متعدد باشد.

سپس ضمیرغائب که سالم عن الابهام باشدیعنی پیش ازآن اسم صریحی باشد خواه معرفه باشدیانکره.

فائده : علم برسه قسم است. کنیت، لقب، اسم محض.

وجه حصر:علم از دوحال خالی نیست درآغازآن لفظ اب یا ام، ابن، یا بنت اگربود پس آن کنیت است واگرنبودباز از دوحال خالی نیست. مقصود از آن مدح یا ضم میباشد یانه. اگرمقصود ازآن مدح یا ضم بود پس این لقب است اگرمدح یا ضم مقصود نبود پس علم محض است.

والنكرة ماوضع لشئ غيرمعين كرجل وفرس.

نکره اسمیست که وضع گردیده باشدبرای شئ غیرمعین.

فائده :علامت نکره اینست که این لام تعریف را قبول میکند همچنان داخل شدن رب وکم خبریه برآن نیزدرست میباشد وهمچنان حال وتمیز واقع شدن آن واسم واقع شدن لا مشبه بلیس نیزدرست یمباشد.

ترکیب : الجل للفرس (الجل) مرفوع لفظاً مبتداء (لام) حرف جار(الفرس) مجرور لفظاً.جار بامجرورخود تعلق میگیرد برثابت.ثابت بامتعلق خبرمبتداء مبتداء همراه خبرخود جمله اسمیه خبریه.

ترکیب : جئتک امس .جئت فعل بفاعل ک ضمیرمنصوب محلاً مفعول به امس مفعول فیه فعل با فاعل ومفعول فیه خود جمله فعلیه خبریه.

﴿التمرين﴾

درین مثالها معرفه ونکره را بشناسید واقسام معرفه را نیزبگوئید.

الله ربنا، حلم الرجل عونه، اولئک هم الراشدون، شیخ القرآن غلام الله، کلام الله دواء القلب، هذا اخی، نحن مستغفرون، ذکرالله طمانية القلب، یامریم انی لک هذا، صمت الجاهل ستره، لین الکلام قید القلوب.

بحث تذکیروتانیث

قوله **اسم بردوضرب است مذکرومونث** : بیان قسم سوم اسم. اسم متمکن باعتبارجنس بردوقسم است. وقتیکه قیدمتکلم راگذاشت پس ازآن غیرمتمکن برآمدزیراکه درین تذکیروتانیث وضعی میباشدچنانکه هو را برای مذکرو هی را برای مؤنث وضع کرده شده است لهذا درآنجا ضرورت علامات نمیبَاشد.

ضابطه : تذکیروتانیث این صرف دراسماء متحقق میشود وقتیکه قصد معنی ومدلول راکرده شود لهذا هیچ فعل وحرف مذکرومؤنث نمیباشد.
اگرلفظ مرادگرفته شودپس دراسم وفعل وحرف درهمه تذکیروتانیث آمده میتواند.

تعریف مذکر : مذکرآنست که درآن علامت تانیث نباشد مانند: رجل ما یصح ان تشیربهذا.

تعریف مؤنث : مؤنث آنست که درآخرآن علامه تانیث موجود باشد عام ازاینکه آن علامت تانیث درلفظ موجودباشد مانندطلحة یا مقدرباشد مانند ارض، مایصح ان تشیربهذا.

علامت تانیث سه اند

علامت اول : تاء است لیکن شرط برای آن اینست که این درحالت وقف هاء شود خواه تاء ملفوظه باشد مانندطلحه یا مقدره باشد مانند ارض که دراصل ارضة بود. برتاء مقدره دلائل متعدد داده میشود.
(۱)تصغیر: التصغیروالتکسیر تردان الشیٔ الی اصله. چنانکه تصغیر ارض،اریضة می آید.
(۲) ارجاع ضمیرمؤنث مانند: فالتقواالنارالتی اعدت للکافرین.
(۳)اسم اشاره مشارالیه شدن برای مؤنث مانند: هذه جهنم، کماقال الناظم.

علامت دوم : الف مقصوره است مثلاً: حبلی .

علامت سوم : الف ممدوده یعنی آن الف زائده که بعدازآن همزه زائد باشدچنانکه تاء رانکند مانندحمراء.

فائده : تاء برای چند معانی می آیند اگردرآغازآید پس اسم اشاره میباشد مانند:تا، تی،ته، تهی، یاحرف جاره میباشد مانند: تاالله.

اگردرآخرباشد پس برای فرق آوردن دراصل استعمال مذکرومؤنث است، درصفات بکثرت می آیندمانند: مسلم، مسلمة ودراسماء قلیل می آید.

لیکن برای چند معانی دیگرنیزمستعمل میشود.

(۱)برای خطاب مانند: انت

(۲) برای فرق آوردن درواحد وجنس مانند: تمرة، تمر، کلمة، کلم وگاهی برعکس: کمئة، کم، جبأة،جب.

(۳) برای مذکرمانند: ثلاثة رجال.

(۴) درعوض حرف محذوف مانند: عدة.

(۵)درعوض یاء نسبت درآخرجمع مانند:حنابله ازحنبلی، اشاعره ازاشعری.

(۶)برای نقل مانند: کافیه.

(۷) برای مبالغه مانند: راویة بمعنی کثیرالروایة.

(۸) برای تاکیدمبالغه مانند: علامه،نسابة.

(۹) برای مصدریت مانند: فاعلیت، مفعولیت.

(۱۰) برای وحدت مانند: نفخة واحدة.

(۱۱) برای تأکیدتانیث مانند: نعجة.

(۱۲) برای زینت مانند : بلدة طیبة، قریة .

(۱۳) زائده زنادقه از زندیق.

فائده : (۱) تکرراعضاء انسان بجزخدوحاجب.

(۲) نام زنان

(۳) صفات زنان کالحمل والولادة والارضاع والحیض.

(۴)نام جنگها.

(۵) نام تمام طبقات جهنم.

(۶) نام هواء

(۷) نام شراب .

(۸) نام آفتاب.

(۹) لفظ نفس، ارض.

فائده : چند اوزان واسماء اند که برای مذکرومؤنث برابراستعمال میشوند.

(۱)اسم تفضیل مستعمل به مِن. (۲) مصادر (۳)حروف تهجی.

چند اوزان که درآخرآنها تاء لاحق نمیشودزیراکه این نیزبرای مذکرومؤنث برابر استعمال میشود.

(۱)وزن فعول ، رجل، صبور، امرائة صبور.

واگربمعنی مفعول باشدپس می آید مانند: رکوب، ناقة رکوبة.

(۲) وزن مِفعال مفتاح، مفراح.

(۳) وزن مِفعِیل ، مِنطق للرجل البلیغ والمرئة البلیغة.

(۴) وزن مِفعَل مِغشَم بمعنی شجاع.

قوله :

مؤنث بردوقسم است. (۱)حقیقی (۲)لفظی. مؤنث حقیقی آنست که درمقابل آن ازجنس حیوان مذکرموجود باشدمانند درمقابل امرائة، رجل ودرمقابل رجل و ناقة جمل موجوداست. ومؤنث لفظی آنست که ازجنس حیوان مذکرنباشد مانند: ظلمة،عین.

ترکیب : اولئک الذین حبطت اعمالهم.

اولئک اسم اشاره مرفوع محلاً مبتداء. الذین اسم موصول.حبطت فعل ماضی معلوم. اعمال مرفوع باالضمه لفظاً مضاف هم ضمیرمجرورمحلاً مضاف الیه. مضاف همراه مضاف الیه خودفاعل فعل بافاعل خودجمله فعلیه خبریه صله شد. الذین اسم موصول باصله خودخبر.مبتداء با خبرخود جمله اسمیه خبریه شد.

﴿التمرین﴾

درین مثالها مذکرومؤنث را معرفی کنید واگرمؤنث است پس کدام علامت مؤنث است.

ناقة، حاجب، ضربي، حنين، كف، شمس، نار، ارنب، عين، دار، قمر، جحيم، فاطمة، موفق، اصبع، صغرى، البدر، سن، شقة، سوداء، علمى.

﴿التمرين﴾

این جمله هارا ترکیب کرده وتذکیروتأنیث را درآنها معرفی کنید.

الحديقة جميلة، هذالحم طرى، فاطمة بنت رسول الله، فيها عينان تجريان، تورمت قدمى، خديجة عالمة، هلک فى رجلان محب غال ومبغض قال، الشمس مشرقة، الهوانقى، هبت الريح الشديدة، فى البيت ساعة حمراء، الفضة بيضاء، مرض، كفيه، الم نعجل له عينين ولسانا وشفتين ، اتقوالنار، ما ادراک ما الحطمة، الم نجعل الارض مهدا والجبال اوتادا، ابصارها خاشعة، قلوب يومئذ واجفة، ان السمع والبصروالفؤاد كل اولئک كان عنه مسئولا.

ترکیب : لزم الشر للشقاوة (لزم) صیغه فعل ماضی معلوم (هو)ضمیردرومستتر مرفوع محلاً فاعل(الشر) منصوب بالفتحه لفظاً مفعول به (لام)حرف جار(الشقاوة) مجرورلفظاً جاربامجرورخودتعلق میگیرد به فعل فعل با فاعل ومتعلق خود جمله فعلیه خبریه.

واحد ومثنى ومجموع

قوله **بدانکه اسم برسه صنف است واحد ومثنی ومجموع** :

تقسیم قسم چهارم اسم :که اسم باعتبار تعداد برسه قسم اند. (۱) واحد (۲)تثنیه (۳) جمع.

واحد:آن مفرد است که بریک دلالت کند مانند:رجل لهذا الرجل درمه شد.

تثنیه: آنست که بردو دلالت کند ودرآخرآن الف درحالت رفع ویاء ماقبل مفتوح درحالت نصبی وجری باشد ونون مکسوره باشد مانند:رجلان،رجلین.

برای تثنیه سه شروط اند(۱)مادۀ آن مفرد آن باشد(۲) بردودلالت کند (۳)درآخرآن الف یا یاء ماقبل مفتوح ونون مکسوره باشد. اگریکی ازین شرائط یابیده نشد پس آنرا تثنیه گفته نمیشود مانند:کلا،کلتا. درین دو شرط یابیده نشدکه اینهامفرد هم ندارندودرآخراینها الف ویاء ماقبل مفتوح ونون مکسوره نیزنیست لیکن معنی تثنیه را دارندلذا این را ملحق به تثنیه میگویند واثنان واثنتان مشابه تثنیه اند زیراکه اینها مفرد میباشند.

فائده : تثنیه بردوقسم است (۱)تثنیه حقیقی (۲)تثنیه تغلیبی.
تثنیه حقیقی : آنست که حقیقةً بردو افراد خود صادق آید.
تثنیه تغلیبی : آنست که باعتبارحقیقت بریک فرد صادق آیدلیکن آن فرد را برفرد دیگری غلبه داده تثنیه ساخته شود مانند: شمسین، قمرین، عمرین، ابوین، اولین، اخرین.
فائده : نون تثنیه بعدازالف ویاء ماقبل مفتوح می آید مانند: رجلان ورجلین. برین کسره ثقیل نمیباشد.
ونون جمع بعداز واوماقبل مضموم یا یاء ماقبل مکسورمی آید بنابرین کسره ثقیل است ازهمین جهت نون تثنیه را کسره داد ونون جمع را فتحه داد واگربرعکس میکرد پس ثقل لازم می آمد.
جمع : آنست که برزائد از دودلالت کند.
فائده : درجمع مکسروجمع سالم سه فرق اند.
فرق اول : جمع سالم با ذوی العقول مختص میباشد وجمع مکسرنمیباشد.
فرق دوم : درجمع سالم بناء مفردسالم میباشد ودرجمع مکسرنمیباشد.
فرق سوم : اعراب جمع سالم بالحروف میباشند واعراب جمع مکسر بالحرکت.

تقسیم جمع

جمع بردوقسم اند.یکی باعتبارلفظ ودوم باعتبارمعنی.
جمع باعتبارلفظ بردوقسم است. (۱)جمع سالم (۲)جمع مکسر.
جمع مصحح جمع سالم : آنست که درآن وزن واحد بعینه موجود بماند مانند جمع ضارب، ضاربین، جمع ضاربة، ضاربات.
جمع سالم بدوقسم اند(۱)جمع مذکرسالم(۲)جمع مؤنث سالم.
جمع مذکرسالم :آنست که درحالت رفعی واوماقبل مضموم ونون مفتوحه باشد ودرحالت نصبی وجری یاء ماقبل مکسورونون مفتوحه باشد مانند: مسلمون، مسلمین.
جمع مؤنث سالم : آنست که درآخرآن الف وتاء باشد.

جمع مکسر: آنست که درآن وزن واحد باقی نماند وبشکند مانند:رجال.
اوزان جمع مکسرثلاثی سماعی اند ووزن جمع مکسررباعی وخماسی یکی اند. فعالل مانند: جهافر ازجعفر و جحامر از جحمرش این وزن درخماسی وقتی میشودکه حرف پنجم اصلی را حذف کرده شود همینکه حرف پنجم همیشه حذف کرده میشود.

ضابطه : مفرد بودن برای جمع ضروری است وبامفردچقدرتبدیلی ضروری است، درجمع سالم تبدیلی با حروف سالم میشود ذکرآن اکنون گذشته است.

ودرجمع مکسرتغیردوصورت دارد.

اول تغیرحکمی :که درالفاظ بالکل تغیرنباشد فقط فرض کرده شود مانند:فلک واحد هم است وجمع هم درین ظاهراً هیچ تغیرنیست مگر تقدیراً است که فلک واحد است که بروزن قفل است وفلك که جمع است بروزن اسد است.

دوم تغیرحقیقی :که درالفاظ تبدیلی باشد این چند صورت دارد.

صورت اول : بازیادتی تبدیلی حروف مانند: صنوان ازصنو

صورت دوم : باکمی حروف باشد. تخم از تخمة

صورت سوم : باتبدیلی شکل وصورت مانند. اسد ازاسد.

صورت چهارم : باتبدیلی زیادتی وشکل مانند. رجال از رجل.

صورت پنجم : باتبدیلی کمی وشکل مانند: رسل از رسول.

صورت ششم : باتبدیلی کمی وشکل مانند: غلمان ازغلام.

فائده : نون تثنیه مکسورونون جمع مفتوح میباشد. مکسوربودن نون تثنیه چندین وجه دارد.

(۱)باعتبارمفردوجمع تثنیه اوسط الحال است همچنان باعتبارفتحه وصمه نیز کسره متوسط است لهذا متوسط را بامتوسط مختص کرد.

ووجه مفتوح بودن نون جمع اینست که جمع ثقیل است وضابطه است که الثقل یقتضی الخفة وفتح درحرکات ثلاثه خفیف است لهذا تقاضای انصاف نیزهمین بودکه نون جمع را مفتوح کرده شود.

تقسیم دوم جمع

جمع باعتبارمعنی بردوقسم اند. (۱)جمع قلت(۲) جمع کثرت.

جمع قلت : آنست که اطلاق این ازسه گرفته تا ده شود. اوزان این ازجمع تکسیرچهاراند.

شعر : آمد جمع قلت چهارابنیه افعل، افعال، فعله ، افعله

وجمع سالم بردوقسَم اند وقتیکه بغیرالف لام مستعمل شود ازآنهاست. پس جمع قلت دارای چهاراوزان شد.

جمع کثرت آنست که اطلاق آن ازبرزیاد ازده شود. بجز اوزان جمع قلت اوزان جمع کثرت اند. درجمع سالم الف لام استغراق آیدپس این نیز جمع کثرت میشود.

ضابطه : اللفظ مالم یکن له الاجمع واحد ولوکان صیغة منتهی الجموع فهویستعمل للقلة والکثرة کرجال.

ضابطه : اذا قرن جمع القلة بمایصرفه الی معنی الکثرة انصرف الیها(ال) الجنسیة (احضرت الانفس) اویضاف الی مابدل علی الکثرة ک(قوا انفسکم)

فائده : مبداء جمع قلت و کثرت هردویکی اندلیکن جمع قلت برکم ازده وجمع کثرت زیاد اند. جمع قلت وجمع کثرت گاهي بجای یکدیگر استعمال میشوند مانند: ثلاثة قروء.

ترکیب :لااعبدماتعبدون. لا نافیه غیرعامله. اعبد مرفوع بالضمه لفظاً فعل ضمیردرو مسترمعبربه انا فاعل ما موصوله تعبدون مرفوع باثبات نون فعل. واو ضمیربارز محلاً فاعل. فعل بافاعل خود جمله فعلیه خبریه صله ما موصوله باصلهٔ خود مفعول به لا اعبد فعل با فاعل ومفعول به خودجمله فعلیه خبریه شد.

﴿التمرین﴾

درین الفاظ درموردجمع بگوئیدکه جمع مکسرکدام است وجمع سالم کدام است وجمع قلت کدام است وکدام جمع ثلاثی یا رباعی یا خماسی است وواحد آنهارا نیزمعرفی کنید.

علماء، متقون، رسل، اخیار، قانتات،شموس، اساطیر، الکاتبین، اعلون، رکب، اصابع، اغربه، صنادیل، دعی،کلالیب، شرائف، انوار، انفس، رجال، اضاریب، علوم، الحافظین.

بحث غیرمنصرف

اسم بردوقسم است.(۱)منصرف (۲)غیرمنصرف.

منصرف : آنست که درآن یک سبب از اسباب منع صرف نباشد.

حکم آن اینست که برین سه حرفکات وتنوین می آیند ونام دیگراین اسم متمکن نیزاست.

متمکن نیزبمعنی قوی زیراکه این منصرف نیزهرسه حرکات وتنوین راقبول میکندازین جهت قوی شد ازجهت همین مناسبت نام این را اسم متمکن گزارده شده است مانند: **جاء سعید ورئیت سعید اومررت بسعید.**

غیرمنصرف : آنست که درآن دوسبب ازاسباب منع صرف یا یک سبب قایمقام دوسبب موجود باشد. حکم آن اینست که برین کسره وتنوین نمی آید وجرهمیشه تابع فتحه میباشد.

فائده : مشابهت اسم باحرف میباشدیا با فعل. اگرباحرف بودخواه دروضع باشد یا درمعنی یا دراستعمال پس آن اسم مبنی میشود نام آنرا اسم غیرمتمکن گذاشته شده است.

واگرباحرف نبودپس آن اسم معرب میباشد.سپس اگرمعرب بافعل مشابه بود پس فرعیتین درعلل یک فرعیت من جهت اللفظ باشد ودوم من جهۃ المعنی یا یک علت قایمقام دوعلت باشد پس چنین اسم غیرمنصرف میباشد.

تحقیق : مشابهت این با فاعل برسه قسم اند.

قسم اول : اسم درمعنی فعل شریک باشد مانند اسماء افعال.

درنتیجه این قسم اول اینست که چنین اسم را هردو اصالت فعل فراهم میگردد.(۱)اصلیت فی البناء(۲)اصلیت فی العمل. لهذا اسماء افعال مبنی هم میباشند وعامل هم.

قسم دوم : اسم مشابه فعل درحرکات وسکنات وتعداد حروف مانند اسم فاعل مشابه است بافعل مضارع، نتیجه این قسم دوم اینست که چنین اسم رااصلیت فعل فراهم میگردد، اصلیت فی العمل یعنی آن اسم عامل قرار میگیرد لهذاتمام اسم فاعل عامل قرارمیگیرند.

قسم سوم : اسم نه درمعنی ونه حرکات وسکنات وتعدادحروف شریک باشندبلکه درصفات آن شریک باشدمانند غیرمنصرف درصفات فعل شریک اند چنانکه فعل فرع مصدروفاعل است همچنان این فرع تمام اسباب وچیزها است. کمافی شرح جامی.

نتیجه این قسم سوم اینست که این را یک خصوصیت فعل فراهم میگردد که برین تنوین وکسره داخل نمیشود لهذا برغیرمنصرف ازهمین جهت کسره وتنوین نمی آید. شعر

اسباب نمع صرف

عدل وصفت وتانیث ومعرفة
وعجمة ثم جمع ثم ترکیب
والنون زائدة من قبلها الف
ووزن فعل وهذا القول تقریب

سبب اول عدل

تحویل الاسم من حالة الی حالة اخری مع بقاء المادة الاصلیة والمعنی الاصلی بلا قانون صرفی. عدل آنست که اسم ازیک شکل وصورت خود بطرف دیگر شکل وصورت تبدیل شود بشرطیکه این تبدیلی صرف باقانون نباشد وماده اصلی ومعنی اصلی نیزباقی بماند. عدل بردوقسم اند. (۱)عدل تحقیقی(۲) عدل تقدیری.

عدل تحقیقی آنست که اصل آن برشکل وصورت اول علاوه از غیر منصرف دلیل موجودباشد مانند: ثلاث ومثلث. درین عدل تحقیقی است زیراکه براصل این برخواندن غیرمنصرف دلیل موجود است که اصل آن ثلاثة وثلاثه واصل مثلث نیز ثلاثه، ثلاثة است. دلیل اینست که معنی آن سه

سه ومعنی مثلث نیزسه است وقتیکه درمعنی آنهاتکراراست پس درلفظ نیز تکرارمیباشدزیرا قاعده است که تکرارمعنی دلالت میکند برتکرارلفظ لهذا این عدل تحقیقی شد.

عدل تقیدیری : آنست که براصل ومعدول عنه آن علاوه ازغیرمنصرف دلیل موجود نباشد مانند: عمر وزفر.

سبب دوم وصف

معنی لغوی وصف تعریف کردن.

وصف دلالت آن برچنین برچنین ذات مبهم باشد که درآن لحاظ صفتی را کرده شده باشد مانند احمر. قسم اول ونکره هردو شده میتوانند.

شرط : شرط برای سبب غیرمنصرف قرارگرفتن وصف اینست که وصف اصلی وضعی باشد یعنی وصف بردوقسم است (۱) وصف اصلی (۲)وصف عارضی.

وصف اصلی وضعی آنست که آنرا واضع برای وصف وضع کرده باشد مانند اسود وارقم اینها غیرمنصرف اندزیراکه دراینها دوسبب موجود اند. وصف ووزن فعل. احترازی مثال مررت بنسوة. دراربعه لفظ اربع منصرف است.

ضابطه : وصف باعلم هرگزجمع شده نمیتواندزیراکه دلالت وصف برذات مبهم ودرحالیکه دلالت علم برذات معین است.

سبب سوم تانیث

تانیث برچهارقسم اند.(۱)تانیث بالتاء اینرا تانیث لفظی نیز گفته میشود. (۲)تانیث معنوی (۳)تانیث بالف مقصوره (۴) تانیث بالف ممدوده.

اول تانیث لفظی : شرط برای سبب غیرمنصرف قرارگرفتن تانیث لفظی اینست که علم باشد مانند:طلحة این غیرمنصرف است زیراکه دوسبب موجوداند علمیت وتانیث لفظی مانند: طلحه.

دوم تانیث معنوی : برای جوازاین همان شرط عالمیت است مانند: هند. این را باهردونوع خواندن جائزاست وبرای وجوب یک شرط دیگراست که یک امر از امور ثلاثه باشد.

(۱)زائدعلی الثلاث باشد ماننذزینب.
(۲) یا ثلاثی متحرک الاوسط باشد مانند:سقر.
(۳) یا عجمه باشد مانند : ماه وجور.

سوم تانیث بالف مقصوره : بشرطیکه اصلی نباشد وتاء را قبول نکند مانند حبلی.

سوم تانیث بالف ممدوده : مانند حمراء این هردو یک سبب قایمقام دو سبب میباشند.

سبب چهارم معرفه

معرفه مراد ازمعرفه علم است مانند: ابراهیم، باقی چهارقسم معرفه سبب غیر منصرف چرا نمیشوند.(۱) وجه آن اینست که اسماء مضمرات، اشارات، وموصولات این هرسه مبنی اند وآنکه مبنی باشدآن معرب سبب غیرمنصرف هرگزشده نمیتواند ومعرب باللام وبالاضافت غیرمنصرف را درحکم منصرف قرارمیدهند پس آن سبب غیرمنصرف چگونه شده میتواند. اما منادی پس اینرانحاة تحت معرف باللام داخل کرده اند.

سبب پنجم عجمه

معنی لغوی عجمه کندزبان شدن است ومعنی اصطلاحی اینست که لفظ ازآن الفاظی باشدکه آنراغیر عرب وضع کرده باشد. برای سبب قرارگرفتن عجمه دوشرط اند (۱)علمیت (۲) احدالامرین یعنی کلمه آن عجمه زائد علی الثلاث باشد مانندابراهیم یا ثلاثی متحرک الاوسط باشد مانند:شتر.
در(کاشفه، سعایه، غرض جامی) ملاحظه کنید.

سبب ششم جمع

مراد از جمع فقط جمع منتهی الجموع است شک برای آن اینست که تاء را قبول نکند این جمع نیزقایمقام دوسبب است مانند: دواب،مساجد، مصابیح.
این جمع نیزمانندتأنیث بالالف قایمقام دوسبب است.

سبب هفتم ترکیب

صرف یک قسم از اقسام شش گانه ترکیب مرکب منصرف سبب میشود مانند: بعلبک، معدی کرب، حضرموت.

سبب هشتم الف نون زائدتان

الف نون زائدتان اگراسمی باشد برای آن شرط علمیت است مانند: عمران، عثمان، سلمان وصفتی بودپس شرط آن اینست که مؤنث آن بروزن فعلانة نباشد مانند: سکران.

فائده : ندمان که منصرف است این نیزبمعنی ندیم است اگرندمان بمعنی نادم پشیمان شود پس این بالاتفاق غیرمنصرف است زیراکه مؤنث این ندمانة نمی آید.

همچنان اینرا درخاطرداشته باشید که حسان چون ازحسن بمعنی خوبی گرفته شود پس منصرف میباشدبروزن فعال اگرازحس گرفته شود پس غیر منصرف میباشد بروزن فعلان.

سبب نهم وزن فعل

برای سبب قرارگرفتن فعل شرط احدالامورالثلاثه.

امر اول : که آن باوزن فعل مختص باشد.

یعنی باعتباروضع با فعل مختص باشدسپس ازفعل نقل گردیده دراسم یابیده شود مانند شمر، استخرج، تقابل وقتیکه اینهاعلم باشند.

امر ثانی : که اگرآن وزن بافعل مختص نباشد پس برای آن شرط اینست که درآغازاین اسم یک حرف ازحروف مضارع باشد. وچنین تاء را قبول نکندکه درحالت وقف هاء شود مانند: احمد،یشکر، تغلب، نرجس.

امر ثالث :آن وزن که درفعل کثیرالاستعمال باشدمانند: اثمت، اصبح وقتیکه اینهاعلم باشند.

ضابطه : با آن اسباب که علم جمع میشوندصرف باعتبارسببیت یا سببیت وشرطیت وهرگاهی که ازچنین اسم علمیت زائل شود پس آن منصرف میشود.

ضابطه : غیرمنصرف با اضافت ودخول الف لام درحکم منصرف میشود.

فائده : منصرف بردوقسم است.(۱)حقیقی (۲)جعلی.

تعریف منصرف حقیقی گذشته است واسباب منصرف جعلی پنج اند.

(۱)ضرورت شعری چنانکه شعردرماقبل گذشته است.

(۲) تناسب بین الکلمتین مانند: سلاسلا.

(۳)تنکیربعدعربیت مانند: لکل فرعون موسیٰ.

(۴)دخول الف لام مانند:وانتمعاکفون فی المساجد.

(۵) با اضافت نمودن غیرمنصرف مانند: ان الصفاوالمروۃ من شعائرالله.

نام انبیاء کرام علیهم السلام

هفت نام ازاسماء انبیاء کرام علیهم السلام منصرف اند. محمد، صالح، هود، شعیب عربی منصرف اند ونوح، لوط، شیث عجمه منصرف اند. باقی تمام عجمه غیرمنصرف اند.

نام ملائکه

دراسماء ملائکه علاوه ازچهارنام همه عجمه غیرمنصرف اند وچهارعربی اند. دراینها رضوان عربی غیرمنصرف است ومنکر، نکیر، مالك اینها عربی منصرف اند.

نام اسلامی شهور

دراسماء اسلامی ماها شش منصرف وشش غیرمنصرف اند. آنها اینست: (۱) جمادی الاولی (۲) جمادی الاخری(۳) شعبان(٤) رمضان (٥)صفر (٦) رجب.
وازنامهای قبیله وجاها اگردرآنها علاوه ازتانیث معنوی دوسبب موجود باشند پس آنها همیشه غیرمنصرف میباشند مانند: تغلب.
اگرعلاوه ازتانیث معنوی دوسبب نیست پس دیده میشود. ازعرب اسماء منصرف است یا غیرمنصرف. اگرغیرمنصرف است پس همیشه غیرمنصرف خوانده میشودمانند: هود، مجوس، دمشق، اگرازعرب منصرف مسموع است پس منصرف میخوانیم مانند: بنوکلب، بنوثقیف، حنین همیشه منصرف اند. علاوه ازین سه صورت منصر فوغیرمنصرف خواندن جائزاست اگربه تاویل مذکرکرده شود پس منصرف واگربه تاویل مؤنث کرده شود پس غیر منصرف.
فائده : در عزیر دو وجه اند. اگرعربی ازتعزیرباشدپس منصرف میباشند واگرعجمی باشدپس غیرمنصرف میباشد.

فائده : ابلیس غیرمنصرف است درین علم وعجمه است یا عربی است که از ابلاس مشتق است این ازجهت شبه عجمه غیرمنصرف است.

ترکیب : جاء فی القوم حاشا زید وخلا زید وعدازید.

جاء فعل نون وقایه (ی) ضمیرمتکلم مفعول به (القوم) مرفوع لفظاً مستثنی منه (حاشا) حرف جار برای استثناء(زید)مجرور جاربامجرورخود مستثنی متصل. مستثنی منه با مستثنی خود فاعل شدبرای (جاءنی) فعل فعل با فاعل ومفعول به خودجمله فعلیه خبریه.

﴿التمرین﴾

درین الفاظ غیرمنصرف رابگوئیدکه کدام دوسبب یا یک سبب که قایمقام دوسبب اند.

رحمٰن، اسماعیل، خدیجة الکبری، اشیاء، احاد، وحد، غسان، جماهیر، فریده، یعقوب ، معالم ، حبلی ، دمشق، تضورب، فرحان، عقائد، جمادی الاولی، اخر، علماء، یوسف، نعمان، خماس، یهود، شرائط، احمر، صفر، اصبح، انبیاء ، دوآب، ادریس، جهنم، عرفا، عزیر، رمضان، انور، اکتب، جبرائیل، فاطمه، احادیث ، یحیی، نوح، عزرائیل، رضوان، اقوال.

﴿التمرین﴾

منصرف وغیرمنصرف را شناخته ترجمه وترکیب کنید.

ربنارحمان ورحیم، نبینامحمدا واحمد، للمؤمنین رحمة وجنة، للکافرین عذاب جهنم، ولقد اتینا داؤد وسلیمان علما، یایحیی خذالکتاب مبقوة، هل زرت لندن، هل ترید ان ینفذالاسلام فی باکستان، هذه عصافیر، ابتیلی ابراهیم ربه، جاءنی زید عطشان، ان للمتقین مفازا، حدائث واعنابا وکواعب اترابا، یا اهل یثرب ارجعوا، ان احب مکة.ومدینة، حمزة اسدالله واسدرسوله ، کان عثمان من خلفاء الراشدینف انت اسبق منی، فانکحوماطالب کم من النساء مثنی وثلث وربع، وفاطة سیدة نساء اهل الجنة.

قوله **فصل بدانکه اعراب اسم سه است** :

فائده : وضع اعراب جهت فرق آوردن درمعانی مختلفه است چونکه براسماء معانی مختلف وارد میشد(فاعلیت، مفعولیت، اضافت) ودر اسماء

هیچ صورتی نبودکه ازجهت آن تعین این معانی ثلاثه شودبنابرین ضرورت اعراب را وضع کرده شده است.

فائده : اعراب درآخرچرا می آید. درآغازیا درمیان کلمه چرا نمی آید؟

اصل توجیه : اینست که اعراب درابتداء کلمه بخاطراین داخل نمیشودکه برحرف اول حرکت بنائی موجوداست اکنون اگربرآن حرکت اعرابی آید پس اجتماع دوحرکت لازم می آیدکه باطل است ودروسط کلمه زیرا نمی آیدکه وسط اسماء مختلف میباشنده بعضی اسماء ثلاثی اندوبعضی رباعی وبعضی خماسی.

بعنوان دیگراوزان اسم مختلف اند. فَعَلٌ، فَعِل، فَعْلٌ وغیره اگراعراب را دروسط کلمه جاری کرده شودپس معلوم نمیشودکه حرکت بنائیه است یا حرکت اعرابیه.

تعریف اعراب : الاعراب ماجاءبه لبیان مقتضیـ العامل من حرکة اوحرف اوسکون اوحذف.

والبناء : هولزوم آخرالکلمة من حرکة وسکون بغیرعامل واعتلال.

اعراب اسم : برسه قسم است. رفع، نصب، جر زیراکه معنی نیزسه میباشند. (۱)فاعلیت(۲)مفعولیت(۳) اضافة.

فالرفع علم الفاعلیت ورفع با سه چیزمی آید(۱)ضمه(۲)با الف(۳) با واو لفظاً یا تقدیراً.

النصب علم المفعولیت نصب باچهارچیزمی آید.

الجرعلم الاضافة جر با سه چیزمی آید.(۱) کسره (۲) فتحه(۳) بایاء می آید سپس اعاب بردوقسم است(۱)اعراب بالحروف (۲)اعراب بالحرکت. سپس هریکی بردوقسم اند. اعراب لفظی واعراب تقدیری. ازاقسام شانزده گانه اسماء متمکنه پنج اول معرب بالحرکت سپس هفت قسم آن معرب بالحروف اند. اعراب دوازده اقسام اول لفظی است واعراب چهار آخری تقدیری است.

قوله **اسم متمکن باعتبار وجوه اعراب برشانزده قسم است** :

قسم اول مفرد منصرف صحیح : مانند زید. مراد ازمفرد مقابل تثنیه وجمع است وصحیح نزد نحویان اینست که درمقابل لام کلمه حرف علت نباشد.

قسم دوم مفردجارمجرای صحیح : آنرا میگویند که درمقابل لام کلمه حرف علت باشدلیکن ماقبل ساکن باشد. دلو،ظبْیٌ.

قسم سوم جمع مکسر : مانند رجال. اعراب این سه قسم رفع با ضمه نصب با فتحه وجر باکسره مانند: جاءنی زید ودلو ورجال الخ.

قسم چهارم جمع مؤنث سالم : اعراب این رفع باضمه، نصب وجر باکسره است.مانند: هنّ مسلمات ورأیت مسلمات ومررت بمسلمات.

قسم پنجم غیرمنصرف : اعراب این رفع باضمه، نصب وجر بافتحه مانند: جاءنی عمر ورأیت عمر ومررت بعمر.

قسم ششم اسماء سته مکبره : اب، اخ، حم، هنف فم، ذومال. اعراب اینها رفع با واو ونصب باالف وجر بایاء است مانند: جاءنی اخوک، ورأیت اخاک ومررت باخیک. لیکن اسماء برای دادن این اعراب مراسماء سته مکبره را چهارشرط اند (۱) این اسماء سته مکبره باشد اگرمصغربود پس آنهارا اعراب دارای جارمجرای صحیح داده میشودمانند: جاءنی ابی ورأیت ابیا ومررت بأبی.

(۲) این اسماء سته مکبره موحده باشد، اگر تثنیه جمع بود پس آنرا اعراب دارای تثنیه وجمع داده میشود مانند: جاءنی ابوان ورأیت ابوین ومررت بابوین.

(۳)مضاف باشند، اگرمضاف نبودپس آنهارا اعراب دارای مفردمنصرف داده میشود مانند: جاءنی اب ورأیت باب ومررت باب.

(۴) مضاف نیزباشد، بطرف غیریاء متکلم، اگربطرف یاءمتکلم مضاف نبود وگرنه اعراب دارای غلامی داده میشود مانند: جاءنی ابی، ورأیت ابی ومربت بابی.

تحقیق : (اب، اخ، حم، هن) دراصل بروزن ابو، اخو، حمو، هنو، فعلُ اند سپس خلاف قانون واو الف گردیده افتاد یاد داشته باشید که باقانون حذف کرده نمیشودو گرنه اعراب داده نمیشودبلکه اعراب دارای اسم مقصور داده میشود.
(**ذو**) دراصل ذَوْوٌ بود یک واو را حذف کردفاء کلمه را ضمه داد پس ذوشد یاد داشته باشید، ذَوُو اصل آن نیست بلکه جمع سالم است ازجهت لازم الاضافت بودن نونَ آن حذف کرده شد.
(**فم**) دراصل فَوْهٌ بود دلیل برآن جمع مکسرآنست. افواه است زیراکه قاعده التصاغیروالتکاسیرتردان الشیئ الی اصله سپس هاءرا بخلاف قیاس حذف کرده شد فو شد اکنون این واو را واقع گذاشته شود پس بران اعراب جاری میشود پس این واو متحرک میشودسپس باقانون قال ازجهت مفتوح بودن به الف بدل میشودسپس ازجهت التقاء ساکنین الف می افتد ونون تنوین باقی میماند ولازم می آید باقی ماندن اسم معرب بریک حرف که جائز نبود لذا جهت حفاظت ازین قوانین وتعغیر واو را بامیم تبدیل نمود زیراکه واو ومیم هردوقریب المخرج بودند.
قسم هفتم تثنیه : مانند: رجلان.
قسم هشتم ملحق به تثنیه : مانند: کلا، کلتا وقتیکه مضاف باشند بطرف ضمیر. اگربطرف اسم ظاهرمضاف شوندپس اعراب تقدیری میباشدزیراکه دراینها دوحیثیت انداباعتبارلفظ مفرد، باعتبارمعنی تثنیه وقتیکه بطرف اسم ظاهرمضاف شوندپس اعراب مفرد را داده میشود زیراکه اسم ظاهر اصل است. اگربطرف مضاف، مضاف شوند پس اعراب تثنیه را داده میشود زیراکه اینهافرع اند پس اصل را اعراب اصل وفرع را اعراب فرع داده شد.
تحقیق :(**کلا**) دراصل کِلَوٌ بود واو را به الف تبدیل نمود وتنوین را حذف کرد ازجهت لازم الاضافت کلاشد.
اصل **کلتا** نیز کِلَوٌ بود واو را با الف تبدیل نمود درآخرتثنیه لا آورد پس کلتاشد.

قسم نهم مشابه بالتثنیه : اثنان واثنتان اعراب این هرسه رفع با الف، نصب وجریا با یاء ماقبل مفتوح مانند: جاء الرجلان کلهما واثنان واثنتان.

قسم دهم جمع مذکرسالم : مانند: مسلمون.

قسم یازدهم معلق بالجمع اولو:

قسم دوازدهم مشابه بالجمع عشرون : ازعشرون تا تسعون اعراب اینها رفع باواو نصب وجر بایاء ماقبل مکسور.

قسم سیزدهم اسم مقصور: مانند: موسیٰ.

قسم چهاردهم غیرجمع مذکرسالم مضاف : باشدبطرف یاء متکلم اعراب این رفع باتقدیرضمه، نصب باتقدیرفتحه وجرباتقدیر کسره مانند: جاءنی موسیٰ ورأیت موسیٰ ومررت بموسیٰ.

قسم پانزدهم اسم منقوص : رفع وجر تقدیری لیکن نصب بافتح لفظی مانند: جاءالقاضی رأیت القاضی، مررت القاضی.

قسم شانزدهم جمع مذکرسالم :که مضاف بطرف یاءمتکلم باشد.اعراب این رفع باتقدیرواو، نصب وجربایاء لفظی مانند:جاءنی مسلمی،ورأیت مسلمی، ومررت بمسلمی.

ترکیب : لیت زیداً قائم. لیت حرف مشبه بالفعل ناصب اسم رافع خبر. زیداً منصوب لفظاً اسم. قائم مرفوع لفظاً خبر لیت است. لیت بااسم وخبرخود جمله اسمیه انشائیه.

ترکیب : هل اکلت برقتالاً. هل حرف استفهام غیرعامل غیرمعمول. اکلت فعل بافاعل برتقالاً منصوب بلافتحه لفظاً مفعول به. فعل بافاعل ومفعول به خودجمله فعلیه انشائیه.

﴿التمرین﴾

درین امثال شانزده اقسام را بشناسید واعراب را بگوئیدترجمه وترکیب کنند.
الله الهنا، آدم ابونا، عیسی روح الله، الله ولی المؤمنین، هذا صراطی، فاقض ما انت قاض ، الراشی والمرشی کلا هما فی النار، سلمت علی المسافرین، البابان مفتوحان، لقیت مکرمی، ووعدنا موسی ثلثین لیلة، بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله،

هؤلاء اخوتی، انمایتذکر اولوالالباب، قال موسی لاخیه، اسمه احمد، مکة بلدة مبارکة، خیرالبقاع مساجد، لاجد ریح یوسف، اخوناعمر، دخل معه السجن فتیٰن، ارسلناالیهم اثنین، هوذوعلم ، رأیت رجلاً ذافهم، بعث ثوبی بدینارین، طعام الواحد یکفی الاثنین، عقبی الکفرین النار، قال موسی لفتاه، یسئلونک عن ذی القرنین، قتل داؤد جالوت المعصیة مهلکة، بع الدنیا بالاخرة.

قوله **فصل بدانکه اعراب مضارع سه است رفع ونصب وجر**: مضارع سه اعراب دارد. رفع، نصب وجر.

رفع : باضمه واثبات نون می آید.

نصب : بافتحه یاحذف نون می آید.

جزم : باسکون یاحذف نون یا حذف حرف علت می آید.

مضارع باعتباراقسام اعراب برچهارقسم است

قسم اول : مفردصحیح که مجرد باشد ازچنین ضمیربارزکه برای تثنیه وجمع مذکرو واحدمؤنثه مخاطبه می باشد یعنی این اعراب برای آن صیغه ها است که درآخرآنهانون نیست واینهاپنج اند.

(۱)واحدمذکرغائب مانند: افعل.

(۲)واحدمؤنثه غائبه مانند: تفعل.

(۳) واحد مذکرمخاطب مانند:تفعل.

(۴)واحدمتکلم مانند:افعل

(۵)جمع متکلم مانند: نفعل. وقتیکه این پنج صیغه صحیح شوند پس اعراب اینها رفع باضمه ونصب بافتحه وجزم باسکون مانند: هویضرب، تضرب، اضرب، نضرب، لن یضرب، لن تضرب، لن تضرب لن اضرب لن نضرب، لم یضرب، لم تضرب، لم تضرب لم اضرب لم تضرب.

یاد داشته باشید که مضارع مجموعه چهارده صیغه اند درآنها دومبنی اند.

(۱)جمع مؤنث غائبات یفعلن.(۲) جمع مؤنث مخاطبات تفعلن. دوازده باقی ماند درین دوازده باهفت ضمیربارزمیباشد. چهارصیغه تثنیه. یفعلان، تفعلان، تفعلان، تفعلان.

دوصیغه جمع مذکر. یفعلون، تفعلون.

ویک صیغه واحدمؤنثه مخاطبه. تفعلین.
باقی ماندپنج صیغه برای آنها این اعراب راداده شده است.
فائده : درینجامراد ازصحیح آن صحیح نیست که دراصطلاح صرفیان است بلکه درینجامراد آن صحیح است که دراصطلاح نحویان است دراصطلاح نحویان صحیح آنرامیگویند که درآخرآن حرف علت نباشد لهذا مهموز ومثال ومضاعف واجواف همه درصحیح داخل اند.
قسم دوم : مفرد معطل واوی ویائی نیزپنج صیغه اند. اعراب آنها رفع باتقدیرضمه ونصب بافتحه لفظی وجزم باحذف لام کلمه مانند: هویغز ویرمی، ولن یرمی، لم یغز، لم یرم.
قسم سوم : مر مفرد معطل الیفی را نیزهمین پنج صیغه اند مانند یرضی. اعراب آنها رفع باتقدیرضمه ونصب به تقدیرفتحه وجزم باحذف لام مانند: هویرضی، لن یرضی، لم یرض.
قسم چهارم : باقی هفت صیغه دارای ضمیربارزمرفوع. چهارتثنیه ودو جمع مذکر ویکی واحدمؤنثه مخاطبه خواه صحیح باشد یا غیرصحیح. اعراب اینها رفع با اثبات نون، نصب وجرباحذف نون مانند: همایضربان ویغزوان ویرمیان ویرضیان، هم یضربون ویغزون ویرمون، الخ.
فائده : درین هفت صیغه مضارع چونکه صورت تثنیه وصورت جمع موجود بودپس این مشابهت پیداکرد با تثنیه وجمع اسماء. لهذاچنانکه در تثنیه وجمع اسماء اعراب بالحروف داده شده بود اینهارا نیزاعراب بالحروف داده شد واعراب سه قسم اول اعراب بالحرکت است زیراکه این پنج صیغه درصورت مفرداند.
فائده : درفعل امراختلاف است عندالبعض معرب است که برمضارع چون لام امرداخل میشودپس امر میشود.لتضرب. چنانکه لم یضرب معرب است همچنان این نیزمعرب است ودربعضی قرأت های قرآن مجید واحادیث واشعارامرچنین مستعمل است چنانکه فلتفرحوا والتأخذوامصافکم. سپس تخفیفاً لام وتاء راحذف کرد وهمزه وصلی آورد اِضْرِبْ شد پس دراِضْرِبْ

سکون ازجهت عامل جازم لام مقدراست برین قول فعل صرف بردوقسم اند. این امرمضارع است مانند جحد ونفی است.
وعندالبعض مبنی برعلامت جزم است وقسم مستقل است.

﴿التمرین﴾

درین مثالها اقسام مضارع را بشناسیدواعراب آنرا بگوئیدترجمه وترکیب نیز کنید.

لاعبدماتعبدون، ولسوف یعطیک ربک فترضی، یریدون ان یخرجاکم، اولئک یسارعون فی الخیرات، یطعمون الطعام، لن اکلم الیوم انسیا، الم ترکیف فعل ربک، اولئک یدخلون الجنة بغیرحساب، لاتحزنی، لم یجعلنی جبار، لن ترضی عنک الیهود والله یهدی من یشاء، اولئک لم یؤمنون، فذالک الذی یدع الیتیم، لم ینالواخیرا، تبلوکم بالشروالخیرفتنة وان تعود و نعد.

ترکیب : تسمی حروفاً جارة. (تسمی) فعل مضارع مرفوع تقدیرا (هی) ضمیر درومستترمرفوع محلاً نائب فاعل (حروفا) منصوب لفظا موصوف، (جارة)منصوب لفظا صفت است ازبرای حروفاً. موصوف باصفت خود مفعول به فعل بانائب فاعل ومفعول به خود جمله فعلیه خبریه.

ترکیب : لاتشرکوابه شیئا، لا ناهیه تشرکوا فعل مضارع مجزوم بحذف نون، واو ضمیرمرفوع محلاً فاعل (به) جارمجرورظرف لغوتعلق میگیرد به لا تشرکوا. شیئا منصوب بالفتحه لفظاًمفعول به فعل بافاعل ومفعول به ومتعلق خودجمله فعلیه انشائیه.

باب اول درحروف عامله

حروف عامله بردوقسم است ① عمل کننده دراسماء ② عمل کننده درافعال.

فصل اول درحروف عامله: درفصل اول بیان حروف عامله واسماء است.

آن حروف که دراسم عمل می کنند. آنهابرپنج قسم اند ① حروف جاره ② مشبه بالفعل ③ ماولاالمشبهتین بلیس ④ لانفی جنس ⑤ حروف نداء.

درینهاقسم اول وقسم پنجم دریک یک اسم عمل می کنند وقسم دوم، سوم، وچهارم در دواسم عمل می کنند.

سوال: حروف عامل ضعیف می باشند باوجودآن، آنراچرامقدم کرد؟

جواب: جواب اینست که حروف به اعتباراقسام اعلی وافضل اند. زیراکه حروف ۲۶قسم اند فعل تنها ۷قسم است واسم تنها ۱۰قسم است. چون این به اعتبارازلحاظ اقسام اعلی وافضل شد پس آنهارا مقدم ساخت. زیراکه اعتلی برمفضول مقدم می باشدواگراین راگفته شودکه پس بایداسم رابرفعل مقدم می کردزیراکه اقسام آن زیادتراند.

جواب: اینست که اقسام این اگرچه زیاده اند ولی درباب عمل اسم فرع فعل است وفرع از اصل مؤخرمی باشد لهذا فعل را مقدم ساخت واسم رامؤخر.

حروف جاره

قسم اول حروف جاره:

تعریف جر: الجرجرکة اوحرف تدل علی کون الاسم مضافاًالیه.

تعریف حروف جاره: ماوُضع للافضاء بالفعل اوشبهه الی مدخوله. حروف جاره چنین حروف است که فعل یاشبه فعل یامعنی فعل بسوی مدخول خود برساند وربط دادن مدخول را باماقبل وجزچند خلا، حاشاوغیره.

یعنی فعل ومدخول آن جداجدابود سپس برای تعلق پیداکردن میان آنها حرف جر را آورده شد. مثلاً درمیان استقرار ودارتعلقی نبود. ولی چون بردار فی داخل کردوگفت: زید استقرفی الدار پس درمیان هردو تعلق وربط پیداشد. فی معنی استقرار راکشیده به دار رساند یعنی استقرار در داریابیده شد. تعریف فعل پیش گذشته است.

تعریف شبه فعل: اینست که شُبه آن اسم است که مانند فعل کند وازماده فعل باشد مانند مصدر واسم فاعل واسم مفعول وصفت مشبه وغیره.

تعریف معنی: آنست که ازآن معنی فعل مستنبط شودولی آن ازماده فعل نباشد مانند اسم اشاره، اسماء افعال، حروف تنبیه، ظرف، جارمجرور، حروف تمنی، حروف ترجی، حروف تشبیه. این معانی برفعل دلالت میکنند ولی ازماده فعل نیستند.

فائده: ازاقسام ثلاثه تمام اسماء معمول می شوند، بجزاسماء افعال که فقط به عامل می شوند واسماء اصوات(که نه عامل می شوندونه معمول) وازافعال فعل مضارع بشرطیکه مبنی نباشد وازحروف هیچ حرفی معمول قرار نمی گیرد.

فائده: تمام افعال عامل می شوند واز اسماء وحروف بعضی عامل می شوند وبعضی نمی شوند.

قوله هفده: درسلسله تعداد حروف جر دوقول اند:(۱)حروف جرهفده اند، مشهورهمین است که درین شعرموجود است:

باء، تاء، کاف، لام، واؤمنذ، مذخلاف
رب، حاشا، من، عدا،فی، عن، علی، حتی، الی

(۲)حروف جرهفده اندکه درکتاب مذکوراند. وباقی را درتنویرملاحظه فرمایید.

فائده: هرجارمجرور را درترکیب به ظرف تعبیرکرده می شود زیراکه چنانکه ظرف تقاضای عامل می کندهمچنان این نیز. ولی زمان ومکان ظرف حقیقی اند وبرجارمجروراطلاق ظرف کرده می شود.

ضابطه: برای هرظرف بودن عامل متعلق ضروریست. این متعلق چهارچیز شده می تواند.

ازپی هرجاره متعلق ضرورآمد ضرور
خواه باشد فعل یاباشد مشابه فعل را
یاکه تاویلش به شبه فعل راجع می شود
یامشیراست آن بسوی معنی فعل بی خطا

①فعل خواه فعل تام باشد یافعل قاصر.متعلق فعل قاصرشدن مختلف فیه است② شبه فعل مانند: انعمت علیهیم غیرالمغضوب علیهم.③مؤول به شبه فعل مانند: وهوالله فی السموات وفی الارض. انت عبدالله فی کل مکان ای المعروف المسمی بهذالاسم④مشیرالی معنی الفعل مانند: ماانت بنعمت ربک بمجنون. مالزیدفی الدار. ازما انتفی پنداشته می شود. اکنون درمتعلق چه جمهور انتفی را ساخته است وبعضی ماء را ساخته است.

فائده: ظرف بردوقسم است: ظرف لغووظرف مستقر.

ظرف مستقر: مایکون عامله محذوفاسواء من الافعال العامة اوالخاصة. افعال عامه چهاراند:

ظروف ظرف لغو:

افعال عامه چهار هستند نزد ار باب عقول
کون است وثبوت و وجود است وحصول

وجه تسمیه: مایکون عامله مذکورا.

معنی مستقرایستاده شده، درنگ کرده است زیراکه این بجای عامل خود ایستادمی باشد لذا این راظرف مسقرمی گویند. وظرف لغوبجای عامل خود ایستاد نمی باشد لذا آنراظرف لغومی گویند.(مزیدتفصیل تنویرشرح نحومی)

فائده: چندحروف چنین اندکه مقتضی متعلق نیستند. آنهاجروف جاره، زائده، ورب، لولا، لعل،، لات، حاشا، عدا اند. بعضی متعلق لات را محذوف پنداشتند مانند فنادوا ولات حین مناص. این متعلق استغاثوا است.

چند حروف بدان مستغنی ازمتعلق اند
رب، حاشا، لات، لولا هم خلا دیگرعدا
هم لعل آمد دیگرپس حرف زائد درکلام
سابقا تفصیل هرزائد بیان کردم ترا

فائده: اگرمتعلق ظرف ازافعال عامه باشد پس درچهارجای حذف نمودن متعلق آن واجب است.

①خبرمبتداء ظرف باشدمانند زید فی الداردرین ثبت یاثابت را ظاهر نمودن جایزنیست.

② صله موصول باشد الذی فی الدارقائم.

③صفت موصوف ظرف باشد.

④حال ذوالحال ظرف باشد.

ضابطه: تزاد(ما) بعدمن وعن والبافلاتکفهن ع العمل وبعد رب والکاف یبقی الفعل قلیلانحو: فبمارحمه الله. مماخطئتهم. عماقلیل.

شعر: ربماضربةٍ بسیف صیقل — بَینَ بُصری وطعنة نجلاء

وننصرمولاناونعلم انه — کماالناسِ مجروم علیه وجارم

وبعدهما مکفوفتین فدخلان علی الجملة نحوربمایودالذین کفروالوکانوا مسلمین.

فائده: قدیحذف سماعاً فینتصب المجرور تشبیها بالمفعول ویسمی المنصوب بنزع الخافض کقوله تعالی الاأن ثمود کفروا ربهم ای بربهم. واختار موسی قومه ای من قومه.

مزیدتحقیق وتفصیل حروف جاره را درشرح مأته عامل قدة العامل ببینید (مزیدتفصیل تنویرشرح نحومیر)

ترکیب: بالله لافعلن کذا(با) حرف جار(الله)مجرورلفظاًجارهمرای خود تعلق می گیرد به اقسم فعل مقدر. فعل بافاعل متعلق خود جمله فعلیه انشائیه قسم. (لام) تاکید این ابتدائیه(افعلن) صیغه واحدمتکلم مؤکد بانون تاکید ثقیله(انا) ضمیردرومستترمرفوع محلاً فاعل(کذا) اسم کنایه منصوب محلاً مفعول به. فعل بافاعل ومفعول به خود جمله فعلیه جواب قسم.

ترکیب: ارحم بزید(ارحم) فعل ضمیرمستترفاعل(با) حرف جار(زید) مجروربالکسره لفظاً. جارهمراه مجرورخود تعلق می گیردبه ارحم. فعل با فاعل ومتعلق خودجمله فعلیه انشائیه.

﴿التمرین﴾

ومن الناس من یقول آمنابالله، تالله لاکیدن اصنامکم، ادب المرء خیرمن ذهبه، الانسان من اللسان، لکم دینکم ولی دین، سرورک باالدنیاغرور،

زیارة الضعفاء من التواضع، له مافی السموت، هلاک المرءفی العجب، رب عالم لقی، لاتدخلوالبیوت حتی تستاذنوا،نورالمومن من قیام اللیل، رضی الله عنهم ورضوعنه.

حروف مشبه بالفعل

قوله: قسم دوم حروف مشبه بالفعل ان، ان، کان، کیت، لکن**لعل** حروف مشبه بالفعل شش اند که اسم را نصب وخبررا رفع میدهند مانند: ان زیدا قائم.

فائده: بافعل این حروف چهارچیزمشابهت دارند. لفظا، معنا، عملا، اقساما، لیکن چونکه درعمل اصل فعل است واین فرع است لذا فعل نخست اسم را رفع ودیگر را نصب میدهد حال آنکه این اسم اول را نصب ودوم را رفع می دهد تاکه دراصل وفرع فرق آید. ازهمین جهت خبراین هارا براسم مقدم کردن جایزنیست. آری اگرظرف باشد پس جایزاست مانند: **ان من الشعرلحکمة.**

فائده: حروف مشبه بالفعل ناصب ورافع خبرچرامی باشد. حکمت ووجه آن اینست که اینهامشابهت دارندبافعل ورفع نصب می دهد اینهانیزرفع ونصب می دهند پس اسم اینهامشابه مفعول می باشد وخبرمشابه فاعل.

مشابهت این حروف بافعل قوی می باشد اینهابرپنج قسم اند:

① مشابهت اول آنهادارای وزن فعل می باشد مانند: ان بروزن ان فراست وبروزن ان مد است وبروزن کان ضربن است وبروزن لکن ضاربن است وبروزن لعل دخرج است وبروزن لیت علم است.

② که فعل مانند ماضی مبنی برفتحه می باشد.

③ مانند فعل درآخرآنها نون وقایه لاحق می شود مانند: اننیَ، کاننی.

④ مانند فعل این براسم داخل می شود.

⑤ درآنهامعنی فعل یابیده می شود. لهذا چون مشابهت آنهابافعل اقوی واتم شد پس دارای عمل فعل می باشد.

ضابطه: درآن مقام که ضرورت جمله است درآنجااِنّ مکسوره می باشد ودرآن مقام که ضرورت جمله نیست ضرورت مفرد است آنجااَنّ می باشد.
برای اَنّ علامات ومقامات اند:

①در ابتداء کلام باشد یعنی معمول چیزی نباشد خواه ابتداء حقیقتاًباشد مانند: انااعطینک الکوثر یاحکماً باشد یعنی تنبیه وحروف افتتاح وحتی ابتدائیه وکلام زجریه وحروف تخصیص وحرف جواب نعم بعداز لا باشد این ابتداء کلام حکماً است«الا انهم هم السفهاء» «قل ای وربی انه لحق» «کلا ان معی ربی سیهدین»

② درابتداء صله باشد مانند: وآتیناه من الکنوز ما اِن مفاتحه لتنوء بالعصبة.

③درابتداء صفت باشدمانند:مررت برجل انه فاضل.

④درابتداء حال باشد مانند: وان فریقامن المؤمنون لکارهون.

⑤ابتدائی مقصود باالنداء باشد مانند:یانوح ان لیس من اهلک.

⑥درابتداء قسم باشد مانند: والعصران الانسان لفی خسر.

⑦ بعداز حیث و اذ باشد مانند:جلست حیث انک قائم، جئتک ان ان زیدا قائم

⑧ بعدازقول وحکایت وبمعنی نقل باشد. بمعنی تکمل نباشد مانند: قال انی عبدالله.

⑨پیش از لام معلقه برخبرباشد مانند: والله یعلم انک لرسوله.

⑩ خبراسم عین باشد مانند: ان الذین آمنوا والذین هادوا والصائبین والنصاری والمجوس والذین اشرکوا ان لله یفصل بینهم. خلیل انه کریم.

برای آنّ مفتوحه هشت مقامات اند

①فاعل واقع باشد مانند: اولم یکفهم انا انزلنا، بلغنی ان زیدا منطلق.
(لو) نیزدرین داخل است مانند: لو انهم آمنوا اوتقوا زیراکه لوثبت بعداز فاعل ومامصدریه ظرفیه باشد این نیز در اسم داخل است مانند: لااکملک ماانک مکسول. بتاویل ماثبت کسلک.

② نائب فاعل مانند: اوحی الی نوح انه لن یومن.

③ مبتداء باشد مانند: من آیاته انک تری الارض و لولا نیز درین داخل است مانند لولانه کان من المسبحین.

④ اسم خبرمعنی باشد مانند: حسبک انک کریم.

فائده: اسم العین مادل علی ذت ای شئ قائم بنفسه ومقابله اسم لمعنی مادل علی شئ قائم بغیره.

⑤مفعول بجزمقوله مانند: ولاتخافون انکم اشرکتم بالله.

⑥مجرور بالحرف باشد مانند: ذلک بان الله هوالحق.

⑦مجروربالاضافت باشد مانند: ان لحق مثل ماانکم تنطقون.
بشرطیکه مضاف (اذ) و(حیث) نباشد.

⑧ تابع واقع باشدمانند: سررت من اکرام خلیل وانه فاعل. عجبت منه انه مهمل.

درچندمقامات هردو جایزاند

① بعداز اذامفاجاتیه باشد پس هردوقسم خواندن جایزاست مانند خرجت فاذا اَنّ سعیدا واقف.

② بعدازفاء جزائیه باشد مانند:من یحاددالله ورسوله فان له نارجنهم.

③مابعد تعلیل باشد.مانند: صل علیهم ان صلواتک سکن لهم.

④ بعدازلاجرم باشد مانند: لاجرم ان الله یعلم مایسرون ومایعلنون.
اگرلام جربمعنی قسم بودپس مکسوره واگربمعنی ثبت بودپس مفتوحه.

فائده: نزد امام فراء لام جرم مانند لابدّ است یعنی لای نفی جنس است جرم مبنی برفتحه اسم لیکن اکنون بمعنی قسم است ومابعدجواب قسم است آن ازخبرمستغنی کرد مذهب دیگرلانفی است جرم فَعل ماضی است بمعنی(ثبت حق) ومافعل فاعل است.

⑤ بعداز واو عطف معطوف علیه آن مفرد وجمله شده بتواند. مانند: انّ لک الاتجوع فیها ولاتعری وانک لاتظمأ.

خلاصه : این جمله هارا به تاویل مفرد میگرداند لهذا درجای که ضرورت جمله باشد پس آنجا اَن خوانده میشود ودرجای که ضرورت مفرد باشد آنجا اَن ودرجای که هردو درست باشند آنجا هردو جائزاند(برای مزید بحث قدوة العامل)

ترکیب: کأن زیداً اسد. (کأن) حرف مشبه بالفعل ناصب اسم رافع خبر. (زیداً منصوب بالفتحه لفظاً اسم(اسد) مرفوع بالضمه لفظاًخبر. کأن با اسم وخبرخود جمله اسمیه خبریه.

ترکیب : لعل السلطان یکرمنی. (لعل) حرف مشبه بالفع ناصب اسم رافع خبرازسلطان منصوب بالفتحه لفظاً اسم (یکرم) واحد مذکرغائب مرفوع بالضمه لفظا(هو)ضمیرمرفوع محلاً فاعل نون وقایه یاء ضمیرمنصوب محلاً مفعول به فعل بافاعل ومفعول به خود جمله فعلیه خبریه خبرلعل میشود. لعل با اسم وخبرخود جمله اسمیه انشائیه.

﴿التمرین﴾

درین مثالها حروف مشبه بالفعل وعمل آنرا با غور ببینید ومیان اِنّ واَنّ نیز فرق آورید، ترکیب وترجمه نیز کنید.

ان الله علیم حکیم، اعلموا ان الله شدیدالعقاب وان الله غفوررحیم، کانهن الیاقوت والمرجان، ان وعدالله حق ولکن اکثرهم لایعلمون، یالیتنا اطعنا الله واطعناالرسولا، لاتخافون انکم اشرکتم باالله، لعل الساعة قریب، کان زیداً قمر، یالیتنی قدمت لحیاتی، ان ابانا لفی ضلل مبین، لعلهم یرجعون، انما یتذکر اولوالالباب، کانهم شموس، من آیاته انک تری الارض خاشعة، الاان الله من فی السموٰات والارض، والعصران الانسان لفی خسر، جاء زید وان قوم غاضبون ، یاایهاالنبی انا احللنالک، انه لحق مثل ما انکم تنطقون، والله یشهد ان المنافقین لکاذبون.

ماولاالمشبهتین بلیس

قوله **قسم سوم ماولاامشبهتان بلیس**: این معناً ازجهت مشابهت با لیس عمل لیس رامیکندیعنی نخست آنرا رفع ودیگررا نصب. وحروف چهار

اند. ما،لا، لات، ان. مانند: **ماهذا بشراً لارجل حاضرا، لات حین مناص، ان الذین تدعون من دون الله عبادا امثالکم. فی قراة.**

عمل صریح اینها درقرآن درسه مقامات اند این مقامات صریحی سه اند. تأویلی بسیارمیباشند.① **ماهنّ امهتهم**② **ماهذا بشرا**③ **فمامنکم من احد عنه حاجزین.** درین مِن زائده است.

ترکیب مثال سوم درین دو ترکیب میشوند.

ترکیب اول: مامشابیه بلیس احد اسم آن مرفوع عنه متعلق شد با احد حاجزین. حاجزین بامتعلق خودخبرماشد.ما با اسم وخبرخود جمله اسمیه خبریه ومِنکم متعلق فعل محذوف است که اعنی است.

ترکیب دوم :منکم جارمجرور ظرف متعمد برنفی احد فاعل آن ومِن زائده است. احمد موصوف عنه متعلق شد باحاجزین. حاجزین بامتعلق خود صفت احد شد موصوف باصفت خود فاعل برای ظرف ظرف با متعلق خود جمله اسمیه خبریه. درین ترکیب دوم براحد اعتراض وارد میشودکه احد موصوف است واین مفرد است وحاجزین برای آن صفت جمع است پس میان موصوف وصفت مطابقت نیست.

جواب: احد اسم عام است وبرای اسم عام صفت جمع آمده میتواند چنانکه درقرآن است«**لانفرق بن احدمن رسله**»

برای عمل ما چهارشرط اند

①نفی باقی باند مثال احترازی: **وما محمدٌ الّا رسول.**

همین وجه است بذریعهٔ بل ولاکن برخبرعطف باشد پس رفع واجب میباشد زیراکه نفی ختم میشود مانند: **مازیدٌ قائماً بل قاعد.**

②**ان لایتقدم الخبرعلی اسمها.** یعنی ترتیب باقی باشد مثال احترازی: **ماقائم زید.**

③**ان لایتقدم معمول خبرها علی اسمها الا اذاکان المعمول ظرفا.**

④**ان لایقترن اسمه بان زائد.** مثال احترازی: **ما ان زیدقائم.**

فائده: امام کسائی از یک دهاتی شنید انا قائما پس اورا نکوهش نمود که انا قائماً نخوان حالانکه این آن مشبه بلیس است اصل این انّ ناقائماً است. پس مانند لٰکنّ هوالله ربی ادغام کرده شده است.

برای عمل لا نیزچهارشرط اند

علاوه از اول سه باقی همان اندلیکن یک شرط دیگراست.

شرط چهارم اینست که هردومعمول نکره باشند وشرط اول زیرا نیست که کلام عرب بعدازلا ان زائد نمیباشد.

فائده: گاهی درمعرفه نیزعمل میکندچنانکه شعرمتنبی است.

اذا نجود لم یرزق خلاصا من الاذی　　　فلاالحمد مکسوباً ولاالمال باقیا

برای عمل لات دو شرط اند

(**لات**)درین عامل لا است(ت) تاکید نفی است. برای عمل این دو شرط اند.① این سه دراسم عمل میکند① حین② الساعة③ اوان.

② دومعمول این یعنی یکی ازاسم وخبرمحذوف باشندمانند: **لات حین مناص ای لیس الحین حین فرار.**

برای عمل اِن سه شروط اند

(ان) برای این نیزعلاوه از اول سه شروط اند وشرط نکارت نیزدرین نیست مانند: **اِنّ الذین تدعون من دون الله عباداً امثالکم.فی قرائة.**

فائده : برخبر(لیس)و(ما) اکثرباء زائده داخل میشود مانند: **الیس الله بکاف عبده، ومماالله بغافل.**

ترکیب : **مازیدٌ قائمٌ.** ماحرف مشبه بلیس رافع اسم ناصب خبر(زید) مرفوع بالضمه لفظاً اسم(قائما) منصوب بالفتحه لفظاًخبر.(ما) بااسم وخبرخود جمله اسمیه خبریه.

ترکیب: لارجل ظریفا (لا)مشبه بلیس رافع اسم ناصب خبر(رجل) مرفوع بالضمه اسم (ظریفاً) منصوب بالفتحه خبر(لا) بااسم وخبرخود جمله اسمیه خبریه.

﴿التمرین﴾

درین مثالهاحروف مشبه بلیس واسم خبر ان را بشناسید وترکیب کنید.

ماالله بغافل عما تعملون، لاتذملمیذون غائباً، ما اصدقائک مخلصین لک، لاعندی درهم، ما انا بظلام للعبید، لاثمرة ناصجة فی البستان، مامحمود الا خطیب، وماهم بخارجین من النار، ماقائم بکر، لامة جالسة، ماذالک علی الله بعزیز، ما انا بمصرخکم ومـاانتم بمصرخی، لاغافلة عنک امراة.ما المعروف ضائعاعندالکرام، وما امرنا الا واحدة.

قوله **قسم چهارم لائی نفی جنس**:

فائده: لاه برسه قسم اند.

①لائی هیه این با مضارخ خاص است آنرا جزم میگویند.

② لائی زائده درین کلام است. **مامنعک الا تسجداذاامرتک لان لایعلم اهل الکتب الا یقدرون علی شئ.**

③ لائی نافیه این بردوقسم است.① برمعرفه داخل شود پس آنگاه این لا محمل میباشدیعنی غیرعامل میباشد وتکرار این لازم است مانند: **لازیدفی الدارولاعمرو.**

②برنکره داخل شودپس این بردوقسم اند.①لا مشبه بلیس رافع اسم ناصب خبرمیباشد این عمل قلیل است.②لا نفی جنس است این عمل آنرا میکند ناصب اسم رافع خبر.

قسم چهارم حروف عامله لای نفی جنس

فائده:عمل لائی نفی جنس ازجهت مشابهت انّ واین مشابه به سه انواع اند.

مشابهت اول:که هردو برجمله اسمیه داخل میشوند.

مشابهت دوم: اینکه هردو تقاضای صدارت کلام رامیکند.

مشابهت سوم: اینکه هردوبرای ترکیب می آید البته فرق اینست که لائی تأکید برای نفی و اَن تاکید برای اثبات می آید.

فائده : چونکه عمل لا ازجهت مشابهت اِنّ است لـذا درجهٔ این درعمل ازآن کم است درچند امور.

①لائی نفی جنس صرف دراسم ظاهرعمل میکند واسم و ان دراسم ظاهر واسم مضمردرهردو عمل میکند.

②لا فقط درنکره عمل میکند واین درمعرفه ونکره درهردوعمل میکند.

③برای عمل لا شرائط اند و آن بلاشرط عمل میکند.

شرائط : برای عاملَ بودن لائی نفی جنس هفت شرط اند. چهارشرط برای لاء ودوشرط برای اسم ویک شرط برای خبر.

شرط اول لائی نافیه باشد زائده نباشد.

شرط دوم نفی جنس باشد یعنی نفی عام نباشد.

شرط سوم درنفی جنس نص باشد.

شرط چهارم برآن جارداخل نباشد وگرنه لا زائده میباشد. مثال: **جئت بلازاد.** ازخانه من آمدم توشه ای نیاوردم.

وبرای اسم دوشرط اند. شرط اول اینست که نکره باشد.

شرط اول اینست که نکره باشد.

شرط دوم متصله باشد.

ویک شرط برای خبراست که نکره باشد. این همه هفت شرائط شدند.

فائده: **اذا هلک الکسری فلاکسری بعده. اذا هلک القیصیرفلاقیصرـ بعده والذی نفس محمد بیده لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله**(رواه البخاری فی کتاب المناقب)

قول دوم فرمان حضرت عمر رضی الله عنه است: **قضیة ولااباحسن لها.**

درین هرسه امثله لائی نفی جنس درمعرفه عمل میکنند.

جواب: دراینچنین مسائل تأویل کرده میشود.

تأویل: که مراد ازعلم وصف مشهورباشدمانند: **قضیة لافیصل لها یعنی لاقاضی فصلها.** این چنان است که **لکل فرعونٍ موسی.**

فائده: گاهی اسم آن چنان علم میباشد که مراد ازآن علمیت نمیباشدبلکه وصف مشهورمیباشد که جنس میباشد مانند: **لکل فرعون موسی، حاتم جواد، لاحاتم الیوم.** تاویل آن. **لاجواد کحاتم.**

وجه بناء اسم لاء: اسم لاء جهت متضمن بودن معنی مِن استغراقی رامبنی است.

فائده : مبرد تثنیه وجمع را معرب قرار داده است زیراکه تثنیه وجمع مبنی نمیباشند.اکنون درمنادی تثنیه وجمع مبنی است.

فائده : خبرلائی نفی جنس اگردرعلم مخاطب سپس نزد اهل حجاز غالباً حذف میشود.

ونزد بنوتمیم وجوباً حذف میشود. درقرآن مجید است: **لاضیر انا الی ربنا لمنقلبون. لاضرر ولاضرار.** باقی ماندوجه حصرچیست؟ حاصل آن اینست که این درجواب استفهام عام است وقاعده است که درجواب حذف واختصار میباشدهمین وجه است که درجواب استفهام برلا ونعم اکتفاء کرده میشود. تمام جمله مابعدرا حذف کرده میشود چنانکه کسی میگوید: **هل قام زیدٌ** پس درجواب آن نعم یا الله گفته میشود. البته نزد حجازکثیر الحذف بودن خبربه الا میباشد مانند: **لااله الاالله لاحول ولاقوة الاباالله.**

واگرمخاطب علم خبررا نداشت ونه برآن قرینه حالیه بود ونه قرینه مقالیه پس نزد هیچ یکی حذف جائزنیست چه جای که واجب باشد. چنانکه درحدیث است: **لا احدا غیرمن الله ولذالک حرم الفواحش ماظهرمنها ومابطن** (مسلم شریف کتاب التوبة)

لهذابطرب بنوتمیم حذف وجوبی خبررا مطلقاً منسوب کردن غلط است کماقال ابن مالک.

فائده: وگاهی اسم حذف میشود وخبرباقی میماندمانندلاعلیک.

فائده : اسمی که بعدازلامیباشد آن چند صورت دارد.(۱)مضاف (۲)مشبه مضاف. این هردومنصوب میباشند. مانند: **لاغلام رجل ظریف فی الدار، لا طالعا جبلاً ظاهراً، لاخیرا من زیدعندنا.**

③نکره مفرد غیرمکررباشداین مبنی برفتح میباشدمانند: **لارجل فی الدار.**

④مفرد معرفه باشد.

⑤نکره مفعول له.

حکماین هردوصورت اینست که تکرارورفع میباشد. مانند:**لازیدفی الدار ولا عمرو، لافیهارجل ولا امرأة.**

ضابطه: هرآن مقام که درآن نکره مکررباشد(لا)بغیرفاصله پس آنرا باپنج وجه خواندن جائزاست.

وجه اول :هردو نکره مبنی برفتحه مانند:**لاحول ولاقوة الاباالله** این دوصورت شده میتواندیکی جمله قرارداده شودسپس ترکیب این میشود.

لاحول ولاقوة ثابتان باحدالاباالله.

لائی نفی جنس(حول) مبنی برفتحه معطوف علیه (قوة) مبنی فرفتح معطوف. معطوف علیه بامعطوف خوداسم. (با)حرف جر(احدٌ) مستثنی منه (الا)حرف استثناء جارمجرور مستثنی منه، مستثنی منه با مستثنی خود تعلق میگیرد ثابتان محذوف که خبرلا است.

وصورت دوم اینست که دوجمله قرارداده شود مانند: **لاحول ثابتٌ باحد الاباالله. ولاقوة ثابت باحدالاباالله.**

وجه دوم: این هردو مرفوع منوّن خوانده میشوند مانند:**لاحول ولاقوة الاباالله** پس لاء ملغی عن العمل(حول) معطوف علیه همراه معطوف خود مبتداء. ثابتان خبرمحذوف واین را مشبه بلیس نیز گفته میشود.

وجه سوم : اول رانکره مبنی برفتح ودوم را مرفوع خوانده میشود مانند: **لاحول ولاقوة الاباالله** اول لا نفی جنس دوم زائد و(**قوة**) عطف برمحل حول.

وجه چهارم: اول نکره مبنی برفتح دوم منصوب، مانند: **لاحول ولاقوة الاباالله** ترکیب سابقه وقوت عطف میباشدبرمحل ظاهرحول.

وجه پنجم:اول مرفوع دوم مبنی برفتحه مانند: **لاحول ولاقوةالاباالله** این عکس صورت سوم است اول ملغی عن العمل یامشابه بلیس دوم لائی نفی جنس.

فائده: بادیدن نام مشهوراین یعی لائی نفی جنس بظاهراین اشکال میشودکه معنی آن نفی کردن جنس است حالانکه سخن چنین نیست. این نفی جنس رانمیکندبلکه حکم جنس رانفی میکند. مثلاً: **لاغلام رجل فی الدار** لا درین حکم نفی استقرارغلام را ازخانه نموده است نه نفس غلام را وضابطه نیزهمین است که چون برمبتداء خبرحرف نفی داخل شود پس نفی ذات مبتداء نمیشودلهذا این را لائی نفی جنس گفتن چگونه درست است. جواب اینست که دراصل عبارت مضاف مقدرمیباشد تقدیرعبارت اینچنین میشودلائی نفی حکم جنس است یعنی آن لائی که نفی حکم جنس رامیکند لهذا اکنون اشکالی وارد نمیشود.

﴿التمرین﴾

درین مثالها درعمل لائی نفی جنس غورکنید ودرکدام مثال کدام قسم است ترجمه کرده وترکیب نیزکنید.

لاامان لمن لا امانة له، لاطفل نائم، لاغلام زید فی الدار، لالبن عنده ولاثمن، لامومنون قانتین من رحمة الله، لاراحة للحسود، یوم القیٰمة یوم لابیع فیه ولاخلة ولاشفاعة، لاشرشر من الکذب لادینار ولادرهم لزید، لابأس، لااصغر من ذالک ولااکبر، لاشجرة رمان فی البستان، لاکواکب لامعة فی السمآ، لاعشرین دینارافی الکیس.

قوله قسم پنجم حرف نداء حروف نداء پنج اند. **یا، ایا، هیا، ای، همزه، مفتوحه.** نداء میگویدصداکردن باحرف مخصوص را. برانکه حرف نداء داخل شود آنرامنادی وباآنکه خواسته میشودآنرا منادی گفته میشود.

منادی برچندقسم اند.

اقسام منادی

قسم اول: منادی مضاف خواه نکره باشد یا معرفه مانند:**یاعبدالله.**

قسم دوم : منادی شبه مضاف مانند: **یاطالعاً جبلاً.**

تعریف شبه مضاف: شبه مضاف هر آن اسم راگفته میشود که معنی آن بغیرازضم کلمهٔ دیگرتام نباشد چنانکه معنی مضاف بغیرمضاف الیه تام نمیباشد.

قسم سوم: منادی نکره غیرمعین مانند: یارجلاخذبیدی حکم این هرسه اینست که این معرب منسوب میباشد.علت نصب که مفعولیت است آن درین متحقق است. وتبدیل کنندهٔ این را تبدیل نکرد.

قسم چهارم : مفردمعرفه، مراد ازمفرد مقابل مضاف شبه مضاف است لهذا تنبیه وجمع داخل میشود ومراد ازمعرفه عام است که قبل ازمعرفه باشد یا بعد ازنداء معرفه.

حکم آن اینست که مبنی برعامت رفع میباشدمانند: یارجل، یازید، یاموسی، یاقاضی.

قسم پنجم : مستغاث بااللام مانند یازید این مجرور میباشد، منادی چنانکه لزجهت لام استغاثه مجرورمیباشدهمچنان باالام تعجب ولام تهدید نیزمجرورمیشود.

مثال لام تعجب یاللماء یاللدواهی. مثال لام تهدیدیالزیدلاقتلن لک.

قسم ششم : منادی مستغاث باالالف ماننديازيداه.(مزیدتفصیل تنویرشرح نحومیر)

فائده : گاهی حرف نداء را حذف کرده میشود مانند:یوسف اعرض عن هذا، ان ادوالی عبادالله، سنفرغ لکم ایهاالثقلان.

فائده: گاهی منادی را نیزحذف کرده میشودمانند:الایسجدوا دراصل: الایاقوم السجدوا.

ضابطه : ازحروف نداء فقط یاء حذف شده میتواند.

ضابطه: برلفظ الل، ایها، ایتها ازحروف نداء فقط یاء داخل شده میتواند.

ضابطه : حرف یاء گاهی برای تنبیه داخل میشودآنگاه برفعل وحرف نیز داخل میشود.مانند: یالیت قومی یعلمون، الایسجدوا

فائده : منادی شبه مضاف برپنج قسم اند.① آن عامل باشدخواه رفع دهد یا نصب وغیره مانند: یاحسنًا وجه، یاطالعاًجبلاً، یارقیقاً بالعباد.

②معطوف علیه ومعطوف قبل ازنداء علم کسی باشد مانند: یاثلاثة وثلاثین.

③شبه مضاف آن موصوف که صفت آن مفرد باشد مانند: یارجلاً کریماً اقبل.

④شبه مضاف آن موصوف که صفت آن جمله باشد مانند رسول الله ﷺ درسجده میفرمود: یاعظیماً یرجی لکل عظیم.

⑤موصوف که صفت آن ظرف باشدچنانکه شعراست.

الایانخلة من ذات عرق　　　علیک ورحمة الله السلام

نخلة موصوف من والا جمله متعلق کانت گردیده صفت شد. ازبرای نخلة.

ضابطه : برمنادی مفردمعرفه ضمه وکسره هردو جائزاند. بردومقام.

مقام اول: یازید بن عمرویاهندة ابنة عمرو. باهفت شرائط منادی را با دو وجه خواندن جائزاست.

①آن مبنی علی الضم② نصب مانند: زیدبن عمرو وپش ازصفت لیکن نصب مختاراست زیراکه اسهل واخف است وبرصفت آن نیزدو وجه است.

①نصب② تابع منادی قرارگرفته مرفوع خواندن:یازیدبن عمرو.

آن هفت شرائط اینها اند.①منادی مفردمعرفه② مبنی باشد③ علم باشد④ اعراب ظاهر باشد.لهذا در یاعیسی بن مریم ضمه متعین است.

⑤صفت آن لفظ ابن باشد.

⑥آن ابن مضاف باشد بطرف دیگرعلم.

⑦لفظ ابن معرفه باشدتثنیه وجمع نباشد.

فائده: درین هفت شرائط همزه کتابةً هم حذف میشودمانند: یازید ابن عمرو که بجای این یازیدابن عمرو حالانکه اگرمابعدهمزه متحرک باشد پس همزه کتابةً می گردد چنانکه از اسئل سل ودرمیان اینها بیایدپس همزه کتابةً

نمیشود ونوشته میشود ماندفاضرب. لیکن با این شرائط همزه کتابةً حذف میشود.

مقام دوم: ان یکررمضافا مانند: یاسعد سعدالدوس.یاتیم تیم عدی. پس بردوم نصب واجب است اگربراول ضمه خوانده شود پس ثانی بدل یا منادی مستقل بحرف حذب نداء اگراول مفتوح باشدپس ال مضاف بعدی بطرف آن وثانی زائده ونزدبعَضی اول مضاف است ومضاف الیه آن محذوف است مضاف الیه ثانی مانند: یاسعدالدوس،سعدالدوس ونزد وی هردو مضاف اند بطرف اسم نکره.

فائده: لفظ فلان کنایه ازعلم میباشد.وحکم علم را دارد لهذایافلان بن فلان باهمین ملحق میشود.

فائده : چنانکه پیش گفته شده است که علم تثنیه وجمع واقع شده نمیتواندزیراکه اینهابرای شخص معین اند. اگرتثنیه یا جمع ساخته شود پس نکره میشودبرای پیدانمودن تعریف درآن الف لام داخل کرده میشود مانند: الزیدان. اگرمنادی ساخته بود پس الف لام داخل کرده نمیشود صرف با حرف نداء معرفه قرارمیگیرد. یا زیدان ویا زیدون.

فائده:در یا ایهاالرجل اصل مقصود الرجل بود. لیکن اکنون منادی ای شده است والرجل دو ترکیب دارد(۱)صفت قرارداده شود(۲)عطف بیان قرار قرار داده شود وهمین راجح است.

ضابطه : درمعرف باللام حرف نداء داخل شده نمیتواند اگراسم معرف باللام را منادی قرارداده شده بود پس ای وایة یابه اسم اشاره فاصله آوردن واجب است وبغیرفاصله حرف نداء داخل کردن جائزنیست بجزلفظ الله علاوه ازین لفظ الله دیگرخصوصیات نیزدارد. حرف نداء را حذف نموده درعوض آن میم مشدده آوردن. مانند. اَللّٰهُمَّ همچنان یک خصوصیت لفظ الله باوجود بودن همزه وصلی بازهم درمنادی حذف نمیشود. یا الله تفصیل این درشرح کاشفه ببینید.

ترکیب: یوسف اعرض عن هذا. (یوسف) منادی (برای حرف نداء محذوف) مبنی برعلامت رفع منصوب محلاف مفعول به.فعل بافاعل ومفعول بـه خـود جمله فعلیه ندائیه مانند حرف نداء قایمقام یدعوا. فاعل ضمیردرومستتر محلاً مرفوع فاعل فعل بافاعل ومفعول له جمله فعلیه ندائیه. اعرض صیغه امرضـمیر درومستترمعبربه انت مرفوع محلاً فاعل. عن جـار هـذا مجـرور بالکسـرمحلاً مجرور، جارمجرورظرف مستقرتعلق میگیرد به فعـل فعل بـا فاعـل ومتعلـق خود جمله فعلیه انشائیه جواب نداء.

﴿التمرین﴾

درین مثالها اقسام منادی رابگوئید وهرمثال راترجمه وترکیب کنید.

یانوح انه لیس مـن اهلـک، یوسـف اعـرض عـن هـذا، یاعبـدالله اقـم الصـلوة،یا ایهاالشاب اغتـنم شـبابک، یاجاهلااجتهـد فی طلـب العلـم، ایهاالعلمـاء اخلصـوا نیاتکم فی التعلیم، یاهذا لاتفعل عن ذکرالله، یـا ذالجـلال والاکـرام، ایهـاالحریص اقنع فان القناعة کنزلایفنی، یا آدم اسکن وانت وزوجـک الجنـة، یـا متعلمـا راع ادب معلمک، یارحمن ارحمنا، یا ایهاالکافرون لااعبـد ماتعبـدون، یاذاالمـال انفـق فی سبیل الله، یا ایهاالانسان ماغرک بربک الکـریم، یـا ابانـا اسـتغفرلنا،توبوا الی الله جمیعا، ایهاالمؤمنون.

حروف ناصبه

قوله فصل دوم درحروف عامله درفعل مضارع وآن بردوقسم است:

حروف ناصـبه کـه فعـل مضـارع رانصـب میدهنـدآنها چهارانـد.① اَن ② لن③ کئ④ اذن. درین باب ازحروف نواصب اصل اَن است وناصب بودن این زیرا است که این مشابه است با اَن مخففه من المثقله مشابهت لفظیه هـم است ومشابهت معنویه هم مشـابهت لفظیـه واضـح اسـت ومشـابهت معنویـه اینچنین است که هردومصدریه اندکه مدخول خـودرا بـه تأویـل مصـدرمی، گرداند بـاقی حـروف نواصـب بـرآن محمـول انـد. ایـن حـروف اسـتقبال، مصدریه، ماضی ،مضارع وامرهرسه را بتأویل مصـدرمیگرداند لـیکن نصـب صرف مضارع را میدهد.

برای عمل شرط اینست که پیش ازآن لـم ولـن نباشـد وأن مصـدریه باشـد. ومخففه شرطیه ونافیه وتفسیریه نباشد مانند: یریدالله ان یخفف عنکم.

مخففه مانند: علم ان سیکون.

شرطیه مانند: لایجرمنکم شنآن قوم ان صدواکم.

نافیه مانند: ان یؤتی احدمثل ما اوتیتم.

تفسیریه مانند: نادیناه ان یاابراهیم.

﴿لـن﴾ ایـن حـروف ناصـب، بـرای اسـتقبال وتاکیـد نفـی مـی آیـد. دراصل(لن)لابود الف را به نون تبدیل کرد پس لـن شـد. نزدامـام فـراء اصل(لن) (لاان) بود همـزه را تخفیفـاً حـذف کردوالـف را ازجهـت التقـاء ساکنین انداخت پس لن شد.

فائده: خصوصیت لن اینست کـه معمـول معمـول آنـرا بـرآن مقـدم کـرده میشود. مانند: زیداً لن یضرب. بخلاف باقی نواصب که معمول معمول آنهـارا برآنها مقدم کرده نمیشود.

﴿کیٔ﴾ این نیزمضارع را نصب میدهد بشرطیکه کـیٔ اسـمیه وجـاره نباشـد. ومعنی این سببیت میباشد یعنی ماقبل ایـن سـبب ازبـرای مابعـد آن میباشـد: اسلمت کیٔ ادخل الجنة. درین اسلام آوردم تاکه درجنـت داخـل شـوم پـس درین اسلام سبب داخل شدن درجنت است.

کیٔ اسمیه: این مخفـف میباشـد ازکیـف چنانکـه دراصـل تجنحـوا کیـف تجنحون بود.

کیٔ جاره:این برما استفهامیه وما مصدریه وأن مصدریه داخل میشود.

فائده:پیش ازکیٔ اگر لاآورده شودپس ناصبه بودن کیٔ متعین اسـت تاکـه اجتماع دو حروف جاره لازم نیاید واگرپیش ازلام بیایدپس جاره بودن کیٔ متعین است مانند: جئت کیٔ لاقـرء دریـن کـیٔ حـرف جاراسـت ولام تاکیـد است بعدازآن أن مضمراست.

فائده : مؤخرشدن مأمول کیٔ جائزاست. مانند: کیٔ تکرمنی جئتک.

﴿اذن﴾ این حرف جواب جزاء، استقبال، ناصبه است. نزدجمهوراین حرف بسیط است وبراصل خود است وهمین راجح است.
مذهب دوم نزد بعض این اسم ظرف است دراصل این اذ است ودرآخر تنوین عوض عن الجمله لاحق است واین را نقل کرده شده است بطرف جزائیت پس درین معنی ربط وسبب باقی است.
فائده:نزد اکثر نحاة همین اذن ناصب است برای مضارع زیراکه این مضارع را به مستقبل خاص میکند. نزدبعض این ناصب نیست بلکه ناصب بعداز آن اَن مقدراست زیراکه اذن بافعل مختص نیست مانند: اذن عبدالله یأتیک.
فائده : اگرحرف عطف متصل باشدپس الغاء آن کثیراست وعمل قلیل است مانند: واذن لایلبثونک خلافک الاقلیلاً.
برای عمل اذن سه شرط اند
شرط اول:درآغاز کلام باشد وگرنه رفع واجب است.
شرط دوم: مدخول آن مضارع مستقبل باشد وگرنه رفع واجب است مانند: اذن لصدق فی جواب من قال ان احب زیدا.
شرط سوم : (اذن)ودرمعمول آن فاصله نباشد اگربودپس قسم یا لای نافیه باشد مانند: اذن والله اکرمک.
فائده : برخی فاصله منادی رانیزجائزقرارداده اند مانند: اذن یوم الجمعة اجیئک اذن بالجد تبلغ المجد.
فائده : بعضی اذن را باوجودیابیدن شرائط عمل مهمله قرارداده اندچنانچه سیبویه ازبعضی عرب این حکایت را نقل نموده اند وقرین قیاس نیزهمین است زیراکه عمل حروف بعدازاختصاص میباشد درحالیکه این غیر مختص است که این چنانکه برافعال داخل مشیودهمچنان براسماء نیزداخل میشودمانند: انت تکرم الیتیم؟اذن انت رجل کریم.
یک شاعرشرائط عمل (اذن) وفواصل جائزه را درشعرجمع کرده است.

اعمل (اذ) اذا انتک اولا
وسقت فعلا بعدها مستقبلا

واحذر اذا عملتها ان تفصلا
الا بحلف او نداء او بلا
وافصل بظرف او بمجرور علی
رای ابن عصفور رئیس النبلا

فائده : اذن اکثردرجواب لو ان می آیدخواه مذکورباشد یا مقدر، چنانکه درجواب اتیتک غداً، اذن اکرمک.

ضابطه اینست که درجواب واوعاطفه وفاء عاطفه عامل نمیباشد مانند: اذن لا یلبثون خلافک الاقلیلا.

فائده : اذن راگاهی بانون تنوین مانند اذ.

هفت مقامات ان مقدره

چنانکه اَن ملفوظه نصب میدهد همچنان اَن مقدره نیزنصب میدهد واین برآن هفت مقامات مقدرمیباشد.

مقام اول : بعدازلام جحد.معنی لغوی جحد انکارکردن وبرای نفی تأکید می آید ولام جهد آنست که بعدازکون ماضی منفی باشد مانند: ماکان الله لیظلمهم، لم یکن الله لیغفرلهم.

مقام دوم : بعدازلام نیز اَن مقدرمیباشد یعنی بعدازچنین لامی که مانندکیٔ برای سببیت می آید مانند: قام زیدٌ لیذهب.بعدازاین این را نام تعلیلیه نیز می گویندمانند: انزلناالیک الذکرلتبین للناس.

فائده : لام جاره برچهارقسم اند.(۱)لام تعلیلیه(۲)لام عاقبت(۳)لام جحد (۴) لام زائده.

لام تعلیلیه: ماقبل آن برای مابعد علت باشد مانند: اسلمت لادخل النة.

لام عاقبة: که برنتیجه داخل باشد ومقتضی مابعد برای مقتضی ماقبل نقیض باشد مانند: فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا.

لام جحد: بعدازکون ماضی منفی می آید باحذف کردن درمعنی فرق نمی آید مانند: ماکان الله لیطلعهم علی الغیب.

لام زائده: بعدازفعل متعدی برای فعل تقویت مانند: انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت.

مقام سوم حتی جاره: بعدازحتی جاره بشرطیکه فعل مستقبل باشد خواه بوقت تکلم باشد مانند: فقاتلواالتی تبغی حتی تفیٔ. یا باعتبارماقبل مانند: زلزلوا حتی یقول الرسول.

مقام چهارم بعداز اَو: اَو بردوقسم است.① عاطفه محضه ② بمعنی الی یا الا.

اَوعاطفه محضه: شرط برای آن اینست که عطف مصدرمؤل باشدبراسم صریح مانند: الا وحیا او یرسل رسل رسولا. عطف ارسال است بروحیاً.

اَو بمعنی الی یا الا: که مصدرمؤل عطف باشد برمصدرمتصید متوهم. مانند: اذاصلح فی موصعه حتی او الا. مانند: لالزمنک اوتقضینی حقی ای حتی ان تقضینی حقی لاقتلنک او یسلم ای الایسلمْ، الزام منی الی اعطاءحقی.

مقام پنجم بعدازواو : واو بردوقسم است واو عاطفه محضه، واو معیت. برای واو عاطفه محضه شرط اینست که مصدرمؤل عطف باشد براسم صریح مانند: لولاالله ویلطف بی لهلکت.

واومعیت: برای واو معیت سه شرط اند. ① واو بمعنی مع باشد.

② که درجواب هرچیزواقع باشد.

③ عطف مصدرمؤل باشد برمصدرمتصید متوهم مانند: یالیتنا نرد ونلانکذب بآیات ربنا. درین عطف تکذیب است بر الرد آنرا برنردشکار کرده شده است.

مقام ششم : بعدازفاء سببیت مانند: یالیتنی کنت معهم فافوزفوزاً عظیماً. فاء بردوقسم است. ① فاء عاطفه محضه ② عاطفه سببیه.

برای فاء عاطفه محضه شرط اینست که مصدرمؤل عطف باشد براسم صریح مانند: تعبک فتنال المجد خیرمن راحتکم فتحرم المقصد. ای خیر من راحتک فحرمانک القصد.

برای فاء عاطفه سببیه سه شرط اند.

①ماقبل فاء برای مابعدسبب باشد.

شرط دوم: اینست که فاء سببیت درجواب هشت چیزواقع باشد.

شرط سوم: مصدرمؤل عطف باشد برمصدرمتصیدمتوهم مانند: **لاتفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب.** درین عطف اسحات است برافتراء که متصید است ازلا تفتروا.

فائده : فاء سببیت درجواب هشت چیزواقع میشود.

①درجواب امرمانند: **اسلم فتسلم، زرنی فاکرمک.**

② درجواب نهی مانند: **لاتغلوا فیه فیحل علیکم غضبی.**

③ بعدازنفی مانند: **لایقضی علیهم فیموتو.**

④ درجواب استفهام مانند: **هل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا این بیتک فازورَک.**

یاد داشته باشید دراستفهام بالحروف واستفهام بالاسم واستفهام بالظرف هیچ فرقی نیست مانند: **فهل لَنا مِن شفعاء اویشفعوا لنا.** ودراستفهام اسم من **ذالذی یقرض الله قرضاً حسنا فیضعفه.**

سوال: در **الم تر ان الله انزل من السماء ماءً فتصبح الارض مخضرة.** درجواب استفهام چرا نصب نیست.

جواب: درینجا استفهام بمعنی اثبات است که معنی الم تر، **قدرأیت.**

جواب ثانی: فاسببیت نیست.

سوال:دراعجزت **ان اکون مثل هذ الغراب فاورای سوءة اخیه.** ماقبل فاء برای مابعدسبب نیست لیکن بازهم نصب موجوداست.

جواب: فاواری ازجهت جواب استفهام منصوب نیست بلکه ازجهت عطف برفعل منصوب منصوب منصوب است.

⑤ تمنی مانند: **یلیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً.**

⑥عرض مانند: **الاتأتی فتحدثنا.**

⑦بعدازتخصیص مانند: **هلااسلمتُ فتدخل الجنة.**

درخاطرباشد که تخصیص وعرض قریب قریب اند که درهردو تنبیه علی الفعل میباشد.

البته درتخصیص تأکیدبرانگیخته کردن زیادترمیباشد.

فائده:درلولا اخّرتنی الی اجلٍ قریب فاصدق. عبارت بی شک تخصیص است لیکن این ازجهت جواب دعاء منصوب است.

⑧دعاء مانند: ربّنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلایومنوا.

مقام هفتم بعدازثمه عاطفه نیز اَن مقدرمیباشدبشرطیکه براسم صریح عطف باشد. یرضیالجبان بالهوان ثم یسلم انی وقتلی سلیکاثم اعقله. کالثوریضرب لماعافت البقر. حکم باقی حروف عطف نیزهمین است.

ترکیب : لن ترانی (لن) حرف ناصب(تری) فعل مضارع منصوب بالفتحه تقدیراً ضمیردرومسترمرفوع محلاً فاعل(نون) وقایه (یاء)ضمیرمتکلم منصوب محلاً مفعول به. فعل همراه فاعل ومفعول به خود جمله فعلیه خبریه

ترکیب : اسلمت کی ادخل الجنة. فعل مرفوع بالضمه لفظاً(ت) ضمیرمرفوع محلاً فاعل کی حرف ناصبه برای سببیت(ادخل) فعل مضارع معلوم بالفتحه لفظاً ضمیردرومسترمعبربه(انا) مرفوع محلاً فاعل(الجنة)منصوب بالفتحه لفظاً مفعول به. فعل بافاعل ومفعول به خودجمله فعلیه خبریه معلله.

﴿التمرین﴾

ناصب هرمضارع رابگوئید وترجمه وترکیب نیزکنید.

یریدالله لیبین لکم، یریدون ان یخرجوا من النار، ماکان الله لیعذبهم، لاتشرک بالله فتدخل الجنة، لن یدخل الجنة من کان فی قلبه کبر، الاتنزل بنا فتصیب خیرا، یریدون لیطفئونورالله، لاجتهدن فی طلب العلم او افوازا. ان تصوموا خیرلکم، لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق، لاتطغوفیه فیحل علیکم غضبی، یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما، این الماء فاشربه، لاقتلنک اوتسلم، جنتک کی اتعلم.

حروف جازمه

قوله:**قسم دوم حروف که فعل را جزم کند وآن پنجم است** :

حروف جازمه که فعل مضارع را جزم میدهند آن بردوقسم است.① آنکه فعل مضارع راجزم میدهدآن چهارقسم است.لم، لما، لام امر. لائ نهی. وآن دو که فعل مضارع راجزم میدهندآن یکی است.(ان)

فائده : افتراق و اتحاد در لم و لما.

درسه چیزاتحاد است.

①هردو برای نفی می آیند.

②هردو برفعل مضارع داخل میشوند.

③ هردو مضارع را بمعنی ماضی منفی میگرداند.

درچهارچیزاختلاف است:

①مدخول لمّا متصل به ان میباشد ولم نمیباشد.

②درمدخول لما توقع یمباشد مانند: لمّایرکب الامیر. ودرلم نمیباشد.

③ حذف مدخول لماجائزاست مانند: قاربت المدینة ولما بخلاف لم.

④ بعدازحرف شرلم آمده میتواند نه لما.

فائده : لما وقتیکه برماضی داخل شود پس ظرفیه شرطیه میشود ودر مضارع داخل شودپس حرف جازم وعلاوه ازین باشدپس حرف استثناء میباشد.

③لام امر: این مبنی برکسره میباشد مانند: لیضرب ودرآغازاین واو، فاء، یاء ثم می آیدپس صورت فُعِل پیدامیشود.باقانون حلقی العین لام ساکن میشود مانند: ثم لیقضو تفثهم ولیوفواندورهم.

ضابطه: ضابطه درجواب قل لام امر حذف میشودمانند: قل لعبادی الذین آمنوا یقیمواالصلوة.

④ لای نهی مانند: لاتشرک باالله شیئا.

⑤اَن بردوجمله داخل میشود. اول راشرط دوم را جزاء میگویند مانند: ان کنتم تحبون الله فالتبعونی.

وجه تسمیه:معنی آن علامت است واین نیزعلامت وجود برجزاء ومعنی جزاء مرتب شدن واین برشرط مرتب میشود.

شرائط برای ان شرطیه

①جمله اسمیه نباشد②جمله انشائیه نباشد③ زمانه ماضی مراد نباشد④بر ماضی قد داخل نباشد.⑤ مصارع مصدربحرف تنفیس نباشد⑥برمضارع لن داخل نباشد⑦ فعل جامد نباشد.

ضابطه : شرط وجزاء چهارصورت دارند.

① هردو فعل مضارع باشند پس جزم واجب است مانند: ان تضرب، اضرب.

②فعل شرط مضارع باشد پس برشرط جزم واجب است مانند: ان تضرب ضربتک.

③فقط جزاءمضارع باشد پس جزم ورفع جائزاست مانند: ان ضربت اضرب.

④هردو ماضی باشندپس آنگاه جزم محلی میباشدمانند: ان ضربت ضربت.

ضابطه : فعل مضارع درجواب هشت چیزواقع میشوداگرازفا خالی باشد واول برای ثانی سبب شده بتواندپس فعل مضارع مجزوم میباشد ازجهت مقدربودن ان.

①امرمانند: اسلم، تسلم.

② نهی مانند: لاتکذب تکن خیرالک.

③استفهام مانند: هل تزورنانکرمک.

④تمنی مانند: لیت لی مالا انفقه.

⑤ عرض مانند: الاتنزل بنا فتصیب خیراً.

⑥ دعاء مانند: ابقاک الله ازرک.

⑦تخصیص مانند: لولا تاتینی اکرمک.

ترکیب: ان یکرمنی زیداکرمه. یکرم فعل مضارع مجزوم لفظا. نون وقایه. یاء ضمیرمتکلم منصوب محلاً مفعول به مقدم، ضمیردرومستتر معربه

هومرفوع محلاً فاعل، فال بامفعول به مقدم وفاعل مؤخر خود جمله فعلیه شرط.(اکرم) فعل مضارع مجزوم لفظاً (ه)ضمیرمنصوب محلاً مفعول به مقدم وضمیر درومستتر معبربه هو مرفوع محلاً فاعل فعل بافاعل ومفعول به خود جمله فعلیه جزاء شرط، شرط باجزاء خود جمله شرطیه.

ترکیب : لایدخل الایمان فی قلوبکم.

لانافیه غیرعامله، یدخل فعل مضارع مرفوع بالضمه لفظا، الایمان مرفوع بالضمه لفظافاعل، فی جار ، قلوب مجرورلفظاً مضاف. کم مجرور محلا مضاف الیه، مضا بامضال الیه خودمجرورشد مجرورازبرای جار جار با مجرور خود تعلق میگیردبه یدخل. فعل بافاعل ومتعلق خود جمله فعلیه خبریه.

﴿تمرین﴾

درین مثالها جازم مضارع رابگوئید وسبب فاء جزائیه رانیزمعرفی کنید.

ان تومنوا وتتقوا فلکم اجرعظیم، لایدخل الایمان فی قلوبکم، ان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوالنار، ان جاءوک فاحکم بینهم، اصلح عملک تدخل الجنة، اولئک لم یؤمنوا، ان تکفروا فان الله غنی عنکم وان تشکروا یرضه لکم، لاتکفرتدخل الجنة، اعانک الله تفز، الاتنل بناتصب خیرا، لولا تدصقنی احبک، ان تغفرلهم فانک انت العزیزالحکیم، هل تفعل خیراتنج.

باب دوم درعمل افعال

افعال همه عامل اند سوای قل، کثر، طال وقتیکه براینها ماکافه داخل شود پس ملغی عن العمل میگردند همچنان کان زائده نیزغیرعامل است وهمچنان آنکه افعال تاکید واقع شود مانند: قام قام زیدٌدرین عامل اول است.

تقسیم اول فعل

فعل باعتبارفاعل بردوقسم اند.①فعل معلوم ②فعل مجهول.

فعل معلوم: آنست که برنسبت قیامیه دلالت کند.بعنوان دیگرفاعل آن مذکورباشد. این سه نام دارد①فعل معلوم②فعل معروف ③فعل مبنی للفاعل.

فعل مجهول: آنست که برنسبت وقوعیه دلالت کندبعنوان دیگرکه فاعل آن مذکورنباشد. این نیزسه نام دارد.① فعل مجهول ② فعل مبنی للمفعول ③ فعل مالم یسم فاعله.

ضابطه : برای فعل معلوم فاعل وبرای فعل مجهول نائب فاعل میباشد.

تقسیم ثانی فعل

فعل باعتبارمعنی برسه قسم اند.① لازمی ② متعدی ③ واسطه یعنی غیرمتعدی.

فعل لازمی: فعل لازمی آنست که برفاعل تام شودیعنی بلحاظ معنی خود بطرف مفعول به محتاج نباشد مانند: قام زیدٌ.

فعل متعدی:آنست که برفاعل تمام نشودبلکه بلحاظ معنی خود محتاج مفعول باشدمانند: ضرب زیدٌعمروا.

فعل غیرلازمی غیرمتعدی : یعنی آنکه نه لازمی باشدونه متعدی مانند افعال ناقصه وافعال مقاربه.

فائده:فعل لازمی وفعل متعدی در دوسخن مشترك اند.

سخن اول: هردوفاعل رارفع میدهند.

سخن دوم: اینکه هردو هفت چیزرا نصب میدهند.① مفعول مطلق ② مفعول فیه ③ مفعول له ④ مفعول معه ⑤ حال ⑥ تمیز ⑦ مثتنی(این مابه الاشتراك شد)

ودرمیان اینهااختلاف دریك سخن است یعنی درمفعول به که برای فعل متعدی میباشد وبرای فعل لازمی مفعول به نمیباشد(این مابه الامتیازشد)

فائده : علامت فعل لازمی اینست که ازین فعل مجهول واسم مفعول نمی آید وبناء فعل مجهول ازفعل متعدی میشود.

ضابطه : یصیرالفعل متعدیا باحدالامورالسبعة.

① امابنقله الی باب الافعال مثل اکرمت العالم.

② وامابنقله الی باب التفعیل مثل عظمت الاساتذة.

③ امابنقله الی باب المفاعله نحومشی زید. ماشیت زیداً.

④امابنقله الی باب الاستفعال نحوخرج زید، استخرجت زیدا.
⑤ امابنقله الی باب نصرلقصد المغالبة نحوکرمت الفارس اکرُمه.
⑥ واما بواسطة حرف الجرمثل اعرض عن الرزیلة وتمسک بالفضیلة.
⑦ بالتضمین وهواشراب لفظ معنی آخرواعطائه حکمه. لتؤدی معنی کلمتین وهوان یؤدی فعل. اومافی معناه، مؤدی فعل آخر، اومافی معناه فیعطی حکمه فی التعدیة واللزوم. نحو لاتعزموا السِفرای لاتنوی السفر.

ضابطه: فعل متعدی بانون افعال وتاء تفعل لازمی میشود یعنی ازفعل متعدی باب انفعال ساخته شودیا باب تفعل ساخته شودپس با این فعل متعدی لازمی میگردد مانند: **قطعت** بمعنی بریدن لیکن وقتیکه ازین باب انفعال انقطع وباب تفعل تقطع ساخته شدپس این لازمی شد بمعنی بریدن.

فاعل

قوله **فعل بدانکه فاعل اسمیست الخ**: فعل آن اسمیست که پیش ازآن فعل یا شبه فعل باشد اسناد آن بطرف آن اسمی باشد که بطریق قیام باشد نه بطریق وقوع یعنی صیغه معلوم مانند: قام زیدٌ وزیدٌ قام ابوه.

فائده : **شبه فعل**:①مصدر② اسم فاعل③ صفت مشبه ④ اسم مفعول ⑤ اسم تفضیل⑥ صیغه مبالغه ⑦ اسم منسوب⑧ ظرف⑨ اسم آله ⑩ اسم فعل. لیکن مراد اسم فاعل، اسم تفضیل، صفت مشبه، صیغه مبالغه، اسم آله، ظرف مستقریعنی جارمجرور ظرف زمان ومکان که معتمدباشند صیغه ظرف بالاتفاق غیرعامل است.

مصدرواسم مصدرمانند: اعجبنی عطاء المال عمر واسم فعل مانند: **هیهات زیداً** وظرف مانند: اعندک زید وجارمجرور مانند: **افی الله شک.**

احکام فاعل

چندجای که درآنجا مجرورمیباشد.

اول:مصدر وقتیکه اضافت آن بطرف فاعل شودپس درآنجا فاعل مجرور میباشدزیراکه مصدرنیزمانندفاعل ومفعول میخواهندمانند: ضرب زیدٍعمروا. درینجا زیدمضاف الیه وفاعل است.

دوم: گاهی برفاعل مِن زائده داخل میشودپس آنجا فاعل راجرمیدهد مانند ماجاءنی من نذیر.

سوم: گاهی برفاعل باء زائده داخل میشودپس آنجا فاعل راضررمیدها مانند: کفی باالله شهیدا.

چهارم : گاهی برفاعل لام زائده داخل میشودپس آنگاه فاعل را جرمیدها مانند: هیهات هیهات لما توعدون.

ضابطه : فاعل همیشه مرفوع میباشدو گاهی مجرورنیزمیباشد، این فاع دارای دواعراب میباشد لفظاً مجرورومعناً مرفوع میباشدزیراکه فاعل است برتابع فاعل دو اعراب جائزاند.

فائده : داخل شدن باء زائده برفاعل برسه قسم است.

۱- واجب برفاعل فعل تعجب میشود مانند: اسمع بهم وابصر.

۲- جائز کثیر این برفاعل کفی داخل میشودمانند: کفی باالله.

۳- جائزقلیل مانند: شعر

لم یأتک والانباء تنمی
بمالاقت لبون بنی زیاد

نائب فاعل:نائب فاعل آنرا میگویندکه فاعل راحذف نموده آنرا بجای فاعل آورده شود.

نائب فاعل چهارچیزواقع میشوند:

مفعول به : نائب فاعل مفعول به نیزواقع میشودمانند: ضرب.

جارمجرور: نائب فاعل جارمجرور نیزواقع میشود مانند: یکشف عن ساق شرط برای ان حرف جاره اینست که درین که لام ومِن اِست این برای علت نباشد.

ظرف :نائب فاعل ظرف نیزواقع میشود.

مفعول مطلق :نائب فاعل مفعول مطلق نیزواقع میشودمانند: ضرب،ضربا.

مفعول مطلق

مفعول مطلق : آن مصدراست که هم معنی فعل مذکورباشد عام ازین باء باماده یکی باشدیانه.مانند: ضربت ضربا، قمت قیاما، قعدت جلوسا، انبت بناتاً.

شبه :مفعول مطلق بمعنی فعل شده نمیتواندزیراکه فعل مرکب است ازسه چیز ودرحالیکه مصدریک چیزاست یعنی معنی مصدری معنی حدثی.

جواب : مراد ما اینست که فعل برآن مصدرطوری مشتمل باشدکه چنانکه کل مشتمل میباشدبرجزء.

وجه تسمیه : علاوه ازمفعول مطلق باقی تمام مفاعل باقیدی مقیدمیباشند واین باهیچ قیدی مقیدنمیباشد لذا نام این رامفعول مطلق گذاشته شد.

فائده: حقیقةً مفعول آن مفعول مطلق میباشد زیراکه حادث ازفاعل میباشد امابا مفعول به این محل فعل است.

تقسیم اول

فائده: تقسیم اول مفعول مطلق باعتبارمعنی. مفعول مطلق باعتبارمعنی برسه قسم اند.①مفعول مطلق تاکیدی②مفعول مطلق نوعی③مفعول مطلق عددی.

وجه حصر: مفعول مطلق ازدوحال خالی نیست ازمعنی فعل خود برکدام معنی زائد دلالت کند میکند یانه، اگربرمعنی زائد دلالت نکندپس مفعول مطلق تاکیدی میباشد مانند: ضربت ضرباً. واگربرمعنی زائد دلالت کند باز ازدوحال خالی نمیباشد درآن بیان کدام شکل وصورت میباشد پس مفعول مطلق نوعی میباشد مانند: جلست جلسة القاری نشسم من مانند نشستن قاری. وبرای بیان نمودن تعداد باشدپس مفعول مطلق عددی میباشد مانند: جلست جلسةً اوجلستین اوجلسات نشستم من یک مرتبه نشستن ودومرتبه نشستن.

تاکیدی : آنست که ازمعنی فعل مستفاد باشد این مفعول مطلق برهمان دلالت کند زائد ازآن برکدام معنی دیگری دلالت نکند. مانند: ضربت ضربا.

نوعی : آنست که درضمن دلالت کردن برمعنی فعل مذکور انواع معنی فعل را نیزبگویدمانند: جلست جلسة القاری.

عددی : آنست که درضمن دلالت نمودن برمعنی فعل مذکوربروحدت یاکثرت نیزدلالت کندمانند:ضربت ضربتین، جلست جلستین اوجلسات.

تقسیم دوم

واین تقسیم ثانی باعتبارلفظ است. یاد داشته باشید این تقسیم سه تقسیم مذکور مفعول مطلق راشامل است. مطلب آن اینست که متحد بودن درمعنی مفعول وفعل ضروری است لیکن متحد بودن درالفاظ ضروری نیست بلکه تغایرنیزشده میتواند. آن سه صورت دارد.

(۱) تغایرفی الباب والمعادۃ مانند: واوجس فی نفسه خیفة.

(۲) تغایر فی الباب مانند: انبت نباتا وتبتل الیه تبتیلا.

(۳) تغایرفی المادہ مانند جلست قعودا.

فائده: وزن فعلة برای نوع می آید مانندصبغة. یک رنگ خاص وهمچنان سیرةً یک طریقه خاص ووزن فِعلة برای عدد بمعنی یک مرتبه مانند:شعر

المفعل للموضع والمفعل للاله والفعلة للمرة والفعلة للحالة

فائده:تعریف مصدر: مصدرآنست که برحدث دلالت کندوحروف فعل را لفظاً یا تقدیراً متضمن باشد مانند: علم علما، قاتل قتالا. یا درعوض حرف محذوف آورده شده باشد مانند: وعد عدة، سلم تسلیما.

فائده : **اسم مصدر**: آنست که برحدث دلالت کندلیکن تمام حروف فعل را لفظاً وتقدیراً متضمن نباشد وحذف بغیرعوض باشد مانند: تکلم کلاماً سلم سلاما.

فائده : مصدرمیمی واسم مفعول واسم ظرف درغیرثلاثی مجردهرسه بریک وزن میباشند دراینها فرق با قرینه میشود.

فائده : ازمصدرتاکیدی بالاتفاق تثنیه وجمع نمی آید وازعدد بالاتفاق می آیدمانند: ضربت ضربتین ضربات.

ودرمفعول مطلق نوعی اختلاف است مشهورجوازاست لیکن نزد سیبویه جائزنیست.

مفعول فیه

مفعول فیه: آن اسم زمان یامکان است که آنرا بخاطراین ذکر کرده شود که درین فعل مذکورواقع است مانند: **صمتُ دهراً، سافرت شهراً.** ونام دیگر مفعول فیه ظرف است زیراکه ظرف بمعنی آوند میباشد واین مفعول فیه نیز برای فعل به منزله آوند میباشد ازهمین جهت نام این راظرف گذاشته شده است وظرف بردوقسم اند. ظرف زمان وظرف مکان. برای شناختن آن ضابطه اینست اگرصلاحیت این را داشت که جواب متاع قرارگیرد پس آن ظرف زمان میباشد واگرآن ظرفی که صلاحیت این را داشت که جواب اَین قراربگیردپس آن ظرف مکان میباشد سپس ظرف زمان وظرف مکان هریکی بردوقسم اند.① متصرف ② غیرمتصرف.

ظرف متصرف : مایستعمل ظرفاً وغیرظرفاً. آنکه ظرف وغیرظرف واقع شود یعنی گاهی گاهی مبتداء، خبر، فاعل، مفعول وغیره واقع شود مانند: **الیوم مبارک اعجبن الیوم، جئت قدومک، سرت نصف النهار.**

ظرف غیرمتصرف: باز بردوقسم است.① **مالایستعمل غیرظرف** یعنی لازم ظرفیت باشدمانند: **قط، عوض.**

② **مایستعمل غیرظرف بدخول الجارعلیه** باداخل شدن حروف جاره ظرفیت ختم شود مانند: **قبل، بعد، لدن، عند.**

فائده : ظرف زمان بردوقسم اند.مبهم آنست که برای آن حد معین نباشد ماننددهربمعنی زمانه وحین بمعنی وقت.

محدود آنست که برای آن حد معین باشد مانندیوم ولیل وظرف مکان نیز بردوقسم میباشد. ظرف زمان مانند خلف امام، وظرف مکان محدود مانند ذار، سوق، مسجد وغیره.

حکم ظرف زمان : خواه مبهم باشد یا محدود همیشه منصوب میباشد شرطیکه متضمن معنی فی باشد.

حکم ظرف مکان : این در دوصورت منصوب میباشد.

①ظرف مکان مبهم باشدیا مشابه آن باشد بشرطیکه متضمن معنی فی باشد مانند: وقفت امامالمنبر، سرت فرسخاً.

② ظرف مکان محدود همیشه مجرورمیباشد بافي.
سوای نزول، دخل، سکن مانند: دخلت المدينة.

فائده:گاهی باسم مکان تاء تانیث لاحق میشود مانند: مدلة، معدة. وگاهی برای دلالت نمودن بر کثرت شئ فی المکان بروزن مِفعلةٌ می آید.
مانند: مسبعة، ماسدة، مقبرة.

مفعول معه

مفعول فيه : هواسم فضلة تال بواو بمعنى مع تالية لجملة ذات فعل او اسم.
مفعول معه آن اسم فضله است که واو بمعنی بعد باشد وبرای مفعول فعل مصاحب باشد ازین تعریف شش قیود معلوم شدیعنی برای مفعول معه شش شرائط اند.

①اسم باشد.مثال احترازی: لاتاكل السمكة وتشرب اللبن.

② فضله باشد. مثال احترازی: اشترك زيد وعمرو.

③ بعدازواو باشد مثال احترازی: جئتك مع عمرو.

④ او بمعنی مع باشد مثال احترازی: جائني زيد وعمروقبله.

⑤ بعدازجمله باشد مثال احترازی: كل رجل وضيعته، كل امرأ وشانه ای مقترنان

⑥ جمله فعل یا شبه فعل باشد مثال احترازی: هذا لك واباك.

مثال اتفاقی: سافرخليل والليل، مالك وسعيدا، مالنت وسليمان.

فائده : عامل مفعول معه نزدجمهور فعل یاشبه فعل است. واو نیست ونزد شیخ عبدالقادرجرجانی واو است.

ضابطه : مفعول معه برعامل ومصاحب خود هرگزمقدم شده نمیتواند.

فائده : بعدازواو اسم چندصورت دارد.

① این اسم را درحکم ماقبل شریک کردن درست نبودپس نصب علی المعیت واجب میباشد مانند: رجع سعید والشمس.

② شریک کردن درست باشد مگرمانع عن العطف موجود باشد بازهم نصب علی المعیت واجب میباشد. مانند: جئت وسعیداً.

③ واگرشریک کردن دِرست بود باشرط ومانع هم موجود نباشد لیکن مقصود متکلم معیت باشد بازهم نصب علی المعیت واجب میباشدمانند: لا تسافرانت وعدوک.

④شریک کردن واجب میباشد. تصالح سعید وخالد.

⑤ تشریک جائزباشد بلامانع پس هردو جائزاند مانند:سافرت انا وخلیل.

مفعول له

مفعول له : آن مصدراست که برای فعل مذکورعلت واقع شود بشرطیکه زمانه وفاعل هردویکی باشند ازین تعریف نیزپنج شرط معلوم میشوند.

①مصدرباشدمثال احترازی: جئتک للسمن والعسل.

② علت باشد مثال احترازی: احسنت احسانا الیک.

③ زمانه هردویکی باشد مثال احترازی: سافرت للعلم.

④ فاعل شان نیزیکی باشدمثال احترازی: جئتک لمحبتک ایای.

مثال اتفاقی: جئتک رغبة فیک.

فائده : دربحث مفعول له ابن هشام درشرح اللمع نوشته است.

که حروف هفت اند.①ب② لام③من④ فی⑤ حتی⑥ کی⑦کاف لیکن سه آخری برمفعول له داخل نمیشوند.

فائده : مفعول له ازعامل خود مقدم شده میتواند.

مفعول به

مفعول به: مفعول به آن اسمیست که برآن فعل فاعل واقع شود مانند: ضرب زیدٌ عمروا. یاد داشته باشید که مراد ازوقوع فعل بعدازتعلق فعل بافاعل با اسم

چنین تعلق خاصی باشد که بطرف آن باعتبارمعنی فعل خود محتاج باشد چنانکه بطرففاعل محتاج میباشد.

فائده : عامل مفعول به گاهی ذکرمیشود وگاهی حذف میشود. ذکرکردن اصل است واین حذف که خلاف القیاس است این بردوقسم است.① جوازی② وجوبی.

جوازی: حذف جوازی درجای میباشدکه آنجاقرینه موجود باشد سپس این قرینه بردوقسم است. حالیه ومقالیه.

حالیه: مثال حالیه مانند: مکة یاشیخ مثلاً شخصی برای حج میرفت احرام بسته بودپس اوراکسی مکة یاشیخ ای ترید مکة یا شیخ.

مقالیه : مثال مقالیه مانند: من ضربت درجواب بگوید که زیداً اکنون درینجا این قول قرینه است.

①**تحذیر**: نصب الاسم بفعل محذوف یفیدالتنبیه والتحذیر ویقدربما یناسب المقام کاحذر، باعد، تجنب، ق، اتق مانند: ایاک من الاسد، الله الله فی اصحابی.

فائدته : تنبیه المخاطب علی امرمکوره لیجتنبه.

②**منادی** : مفعول به میباشد خواه لفظاً منصوب باشد یا محلاًمانند: یاعبدالله یازید. دراصل: ادعوزیداً، ادعوعبدالله بود.

③**اغراء**: نصب الاسم بفعل محذوف یفیدالترغیب والتشویق والاعزاء ویقدربما یناسب المقام کالزم، اطلب افعل مانند: اخاک اخاک ای الزم.

فائدته: تنبیه المخاطب علی امرمحمود لیفعله.

④ **منصوب علی سبیل التخصیص**: نصب الاسم بفعل محذوف تقدیره اخص او اعنی. منصوب علی سبیل التخصیص آنرامیگویندکه اخص برای فعل محذوف مفعول به قرارگیرد. برای این چندمقامات اند.(برای مزید تفصیل تنویرشرح نحومیر)

⑤**مااضمرعامله علی شرطیة التفسیر**:مانند: ضربته، والقمر، قدرناه دراصل قدرنا القمرقدرناه.

⑥**منصوب علی سبیل المدح والذم والترحم**:آنرامیگویند که اسم مجروررا ازجرنقل کرده مرفوع خواندن یا منصوب خواندن. اگرمرفوع خوانده شود پس مبتداء محذوف کشیده میشود واگرمنصوب خوانده شود پس درصورت مدح امدح فعل کشیده میشودمانند: بسم الله الرحمن الرحیم ای امدح الرحمن الرحیم.

درصورت ضم ارحم فعل کشیده میشودمانند: مررت بزید المسکین ای ارحم المسکین.

فائده عرفت برمفعول چنین فعل ها اکثر بازائده می آید مانند: **ولاتلقو** بایدکم الی التهلکة، وهزی الیک بجزع النخلة، فلیمدد بسبب الی السماء ودر متعدی بدومفعول زیادتی حرف باء قلیل است. درمفعول فعل کفی نیزباء زائده می آید مانند: کفی بالمرء کذباً ای یحدث وهمچنان دریک شعرنیز.

فکفی بنا فضلاً علی من غیرنا
حب النبی محمد ایانا

ترکیب: استوی الماء والخشبة (استوی) فعل(الماء) مرفوع بالضمه لفظاً فاعل واو بمعنی (مع) (الخشبة) منصوب بالفتحه لفظاً مفعول معه. فعل بافاعل ومفعول معه خود جمله فعلیه خبریه.

ترکیب: یریدون ان یخرجوا من النار: یریدون فعل مضارع مرفوع باثبات نون واو ضمیربارز مرفوع محلاً فاعل.ان مصدریه ناصبه. یخرجوا فعل مضارع منصوب بحذف نون. واو ضمیر مرفوع محلاً فاعل. من حرف جار النار مجرور بالکسره لفظاً، جارمجرور ظرف لغو تعلق میگیرد به یخرجوا فعل با فاعل ومتعلق خودجمله فعلیه بتاویل مصدرمفعول به فعل بافاعل ومفعول به خودجمله فعلیه خبریه.

ترکیب : والله لاشربن اللبن (واو) تسمیه جاره (الله) مقسم به مجرور الکسره لفظا جارمجرور تعلق میگردب فعل (اقسم)مقدر فعل بافاعل متعلق خود قسم(لاشربن) فعل مضارع معلوم مؤکد بنون ثقیله(اللبن) منصوب بالفتحه لفظاً مفعول به. فعل بافاعل ومفعول به خودجمله فعلیه خبریه.

ترکیب : صمت یوم الخمیس طلبا للثواب.

صمت فعل بفاعل.یومک منصوب بالفتحه لفظاً مضاف. الخمیس مجروربالکسره لفظا مضاف الیه مضاف بامضاف الیه خود مفعول فیه. طلباً مصدرللثواب لام جارثواب مجرور بالکسره لفظاً جارمجرورظرف لغو تعلق میگیردبه طلباً. مصدربامتعلق خود مفعول له فعل بافاعل ومفعول فیه خود جمله فعلیه خبریه.

ترکیب : ینصرک الله نصراً عزیزا. ینصر فعل ک ضمیرمنصوب محلاً مفعول به. لفظ الله مرفوع بالضمه لفظاً فاعل. نصراً منصوب بالفتحه لفظاً موصوف. عزیزاً منصوب بالفتحه لفظاً صفت.موصوف باصفت خود مفعول مطلق فعل با فاعل ومفعول به خود مفعول مطلق فعل بافاعل ومفعول مطلق خود جمله فعلیه خبریه.

﴿التمرین﴾

درین مثالها مفاعل را بشناسید وتعین کنید. وترجمه وترکیب نیز کنید.

اذکرواالله ذکراً کثیراً، اتقواالله حق تقاته، لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولی، بشرنفسک بالظفر بعدالعبر، اذکرونعمة الله علیکم، سبحوه بکرة واصیلاً، صلوا علیهوسلموا تسلیماً، ینصرک الله نصراً عزیزاً، اعلموا ان فیکم رسول الله، طلق دنیاک فانها زانیة، صمت یوم الخمیس طلباً للثواب، من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ، لاتتبعوا خطوات الشیطان، جلس المدرس امام القلاب، جال الولید جولان البهائم، اعطیت الفقیری درهماً رافةً به، وصل زید مدینة السلام یوم السبت لاتاکل البطیخ والعسل، کیف حالک والحوادث، وضعت الکرسی وراء المنفدة، صمت قربة الی الله.

حال

قوله **حال** :حال آن وصف فضله است که حالت ذوالحال رابیان کندو ذوالحال فاعل یامفعول میباشد حقیقی یاحکمی مانند: جاءنی زیدٌ راکباً ضربتُ زیداًمُشدودًا.

فائده:ازفاعل ومفعول حکمی پنج چیزمراد میباشند که ازآنهاحال واقع شده میتواند.

①ازمبتداءحال واقع میشود مانند: زید راکباً حسن.

②ازمفعول معه حال واقع میشوداگرماقبل مفعول معه فاعل باشدپس بافاعل در صدورشریک است پس فاعل حکمی میباشد واگرماقبل مفعول بود پس بامفعول دروقوع شریک است پس مفعول به حکمی میباشد مانند: جئتک وزیداً راکبا، کفاک وزیدا راکبا.

③ ازمفعول مطلق حال واقع شود ومفعول مطلق نیزحکمی میباشد زیراکه معنی آن: احداثت ضرباً شدیداً است.لهذا این مفعول به حکمی شد.

④ازمجرور بالحرف مانند: مررت بهندجالسة اکنون این جالسة حال است لیکن حکماًمفعول به است.

⑤ مجرور بالاضافت بشرطیکه مضاف باشدمانند: ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً برای حال واقع شدن این دو شرط اند.

شرط اول : اینست که مضاف فاعل باشد یا مفعول.

شرط دوم : ومضاف الیه را بجای مضاف ایستاد کردن درست باشد مانند: فاتبع ملة ابراهیم حنیفا.

ضابطه : اصل درذوالحال معرفه میباشد اگردرذوالحال نکره بودپس آن هم ذوالحال شده میتواندچنانکه نکره مخصصه مبتداءواقع شده میتواند.

اقسام حال

ضابطه : حال مشتق میباشداگرجامدباشد پس بتاویل مشتق کرده میشود. این عموماً سه صورت دارد.

①حال جامد باشد وبرتشبیه دال باشد مانند: کرزید اسد ای شجاعا. مررت بالجارية قمرا ای مضیئةً.

② برمفاعله مانند: بعته ید ابیدای متقابضین، کلمته فاه الی فیای متشافهین.

③ برترتیب دال باشدمانند: ادخلورجلا رجلا ای مترتبین.

فائده: حال ذوالحال گاهی جمله واقع میشود برای آن سه شرط اند.

شرط اول : اینست که حال جمله خبریه باشد زیراکه جمله انشائیه حال واقع نمیشود.
ودر اعبدوالله ولاتشرکوا به شیئا واو حالیه نیست بلکه عاطفه است.
شرط دوم اینست که درشروع فعل سین وسوف نباشد لهذا انّی ذاهب الی ربی سیهدین راحال قراردادن غلط است.
شرط سوم: اینست که باذوالحال ربط ضروری است خواه آن باواو باشد یا با ضمیر (مزید تفصیل را درقدوة العامل ملاحظه فرمائید)
فائده : دراصل ذوالحال معرفه است وحال نکره است لیکن درهشت جای ذوالحال نیزنکره واقع شده میتواند. اول اینست:
اول : که حال مقدم باشد از ذوالحال مانند: جاءنی راکباً رجل.
دوم : آن نکره تخصیص ذوالحال باشدباصفتی مانند: جاءرجل من بنی تمیم راکباً.
سوم: ازتخصیص بالاضافت مانند: فی اربعة ایام سواء السائلین.
چهارم: ذوالحال نکره مستغرقه واقع باشد مطلب نکره مستغرقه اینست که تمام افراد را محیط باشد مانند: فیهایفرق کل امرحکیم امرء من عندنا. درینجا کل ذوالحال است.
پنجم:ازحرف استفهام حاصل میشود مانند: هل اتاک رجل راکباً.
ششم: ازحرف نفی مانند: لاینبعی امرء علی امرء مستهیلاً. درینجا امرء ذوالحال است ومستهیلاً حال است.
هفتم:حال جمله باشد که مقرون بالواو باشد پس آنجا ذوالحال نکره واقع شده میتواندمانند: اوکالذی مرعلی قریة وهی خاویة علی عروشها.
درینجاقریه ذوالحال است وهی خاویة این جمله حال است.

﴿التمرین﴾

هم احیاء عندربهم یرزقون فرحین، وقف المذهب خائفاً، جاء الطلاب وکتابهم مفقود، جاء الاب والابن راکبین سیارةی، هذا رفیقی واعظاً، ورائیت الناس به یدخلون فی دین الله افواجاً، هل جاءک عالم رجل، فاتبع ملة ابراهیم حنیفاً،

حصرالضیوف والمضیف غائب، فادعوالله مخلصین له الدین بعث الثمرة علی شجرة رائیت اصدقائی مستبشرین احب التلمیذ مجتهداً، جاؤا اباهم عشاءً یبکون، رایت الخطیب فوق المنبر، دخل اللص المنزل واهله نائمون.

مررت بزید راکباًابوه (مررت) فعل بفعال (با) حرف جار (زید) مجرور بالکسره لفظاً ذوالحال(راکباً) اسم فاعل معتمد برذوالحال یعمل عمل فعله(ابوه) مرکب اضافی فاعل، اسم فاعل بافاعل خودشبه جمله گردیده حال است از ذوالحال ، ذوالحال باحال خود مجرورجار بامجرورخود تعلق میگیرد به مررت جمله فعلیه خبریه.

تمیز

معنی لغوی تمیزجداکردن وتمیزرا تبیین تفسیرومميّز ومفسرنیز گفته میشود.

قوله **تمیز**: **التمیز اسم نکرة بمعنی(من) یذکرتفسیراللمبهم من ذات اونسبة.** تمیز بردوقسم است.① تمیزالذات(**ویسمی تمیزمفرد**)

② **تمیزالنسبة(ویسمی تمیزجملة)**

قسم اول تمیزالذات: **ماکان مفسرا ومبیناً لاسم مبهم ملفوظ.** دریـن ذات همیشه مذکورمیباشدلذا این تعبیررا اختیارکرده میشودکه تمیزبردوقسم است.

①ازذات مذکوره ابهام رادورکند.② ازذات مقدره.

اسم مبهم برپنج قسم است.

اول عدد:

تمیزآن نکره است که بعدازعدد ذکرکرده شود وابهام آن عدد را دور کند خواه عددصریح باشد مانند: احدعشرکوکبا یاعدد غیرصریح باشدمانند: کم کتاباً عندک، عندی کذا درهما.

ثانی مقدار:

تمیزآن نکره است که بعدازمقدارذکرکرده شود وابهام آن مقداررا دور کند. مقدارصیغه اسم آله است بمعنی ما یقدربشئ آن چیزیکه بدان اندازه شئ راکرده شود.

مقداربرپنج قسم اند.

①مساحت بمعنی پیمایش کردن مانند: عندی شبرارضا.

② وزن مانند: عندی منوانِ سمنا.

③ کیل بمعنی پیمانه میباشد ودرعربهااین ازچوب ساخته شده میبود بدان گندم وغیره را پیمایش میکردند مانند: عندی قفیزبرا.

④ مقیاس آن چیزیکه بدان قیاس واندازه کرده شود مانند: عندی ذراع ثوب.

قسم ثالث شبه مقدار:

شبه مقدارنیزبرچهارقسم اند.

①شبه مساحت مانند: مافی السماء قد راحة سحابا.

②شبه وزن مانند: فمن یعمل مثقال ذرة خیرایره.

③ شبه کیل مانند: راقودخلا، وعلی التمرة مثلها زیدا. شبه مساحت وشبه وزن نیزاند.

④ شبه مقیاس مانند: عندی مدید.حبلاً.

رابع قائمقام مقادیر

یعنی هرآن اسم مبهم که محتاج تمیزوتفسیرباشدمانند: ولوجئنابمثله مددا.

خامس ماکان فرعا:

ماکان فرعا للتمیز مانند: خاتم حدیداً، سوارذهبا.

رفع ابهام کند اصل ازفرع مانند خاتم من فضة اکنون درینجا خام فرع است وفضة ذات است بذریعۂ این رفع ابهام است که انگشتری ازطلا است. ازنقره ومس نیست. حکمه انه یجوزنصبه کمامرویجوز جره بمن وبالاضافة نحو عندی رطل من زیت وعندیشیرارض.الامضافاً فتمتنع الاضافة لکن یجوزجره بمن مافی السماء قدر راحة من سحابٍ. وتمیز العدد مستثنی منه.وله احکام

قسم دوم تمیزالنسبة: ماکان مفسراً لجملةٍ مبهمة النسبة درین ذات همیشه مقدر میباشد آن تمیزی که رافع ابهام نسبت است مانند: طاب زید علما ابهام نه درطاب است ونه درزید است بلکه نسبت طاب که بطرف زید شده است درین ابهام است که زید ازکدام وجه بهتراست پس علماء این ابهام را رفع

کردند که زید ازروی علم بهتراست.ازدیگری درینجا نیزرفع ابهام ازذات کرده است مگر آن مقدراست دراصل طاب شیٔ منسوب الی الزید درینجا ممیز شیٔ است.

این بردوقسم است ① محوّل ② غیرمحوّل.
محول برسه قسم است.

① محول عن الفاعَل: که نخست فاعل بودلیکن اکنون تمیزساخته شدمانند: اشتعل الرأس شیبا دراصل اشتعل شیب الراس بود.

② محول عن المفعول: که نخست مفعول بود اکنون تمیزساخته شدمانند: فجرناالارض عیوناً درین عیوناً تمیزاست لیکن دراصل مفعول است تقدیر عبارت است. فجرناعیون الارض.

③محول عن المبتداء: مانند: انا اکثرمنک مالا وولدا.اکنون درینجا مالا وولدا تمیزاست لیکن دراصل مبتداء بود تقدیرعبارت اینچنین است. مالاکثر من مالک.

حکمه: انه منصوب دائما ولایجوز جره بمن اوباالاضافة.

غیرمحول: آنست که یکی ازآن سه محول نباشد مثال: لله دره فارسا. ملأت خزائنی کتبا، مااکرمک رجلا.

حکمه : انه یجوزنصبه کمامرویجوز جره بمن لله دره من فارس.

حال وتمیزدراموس خمسه اتفاق است

①دراسم بودن②درنکره بودن③درمنصوب بودن④ درفضله بودن⑤ دررفع ابهام.

دراموسبعه افتراق است

①تمیزرفع ابهام میکند ازذات وحال رفع ابهام میکند ازوصف.

② حال جارمجروروظرف واقع میشود لیکن نه تمیز.

③حال مشتق میباشد اکثرلیکن تمیزجامد میباشد.

④حال تاکیدذوالحال خودرامیکندلیکن نه تمیز.

⑤حال متعدد آمده میتواند لیکن تمیزهمیشه مفرد.

⑥حال جمله واقع شده میتواند لیکن مفردمیباشد.

⑦ حال ازخودمقدم میباشدلیکن تمیزمقدم نمیشود.

قوله **بدانکه این همه منصوبات بعدازتمام جمله باشند**:حاصل این کلام اینست که جمله فعلیه که بافعل وفاعل کامل میشودزیراکه مقصود جمله اجزاء اصلیه این دو میباشد.①مسندالیه ②مسند.لهذا تمام منصوبات از اصل جمله زائداند. ازهمین جهت آنهارا منصوبات فضله مبگویند. المنصوبات فضلة.

ترکیب: عندی رطل زیتاً. (عندی)ظرف مستقرخبرمقدم است (رطل) اسم تام متمیز(زیتاً) منصوب باالفتحه لفظا تمیز ممیز باتمیزخودمبتداء مؤخر. مبتداء باخبرخودجمله اسمیه خبریه معطوف علیه.

ترکیب: انا اکثرمنک مالا واعزنفرا.

انا ضمیرمرفوع محلاً مبتداء.اکثر صیغه صفت درو ضمیرمستتر معبربه هو مرفوع محلاً فاعل. من حرف جار کاف ضمیرمجرور مجرور محلاً جار بامجرورخودظرف لغو تعلق میگیردبه اکثر اکثرصیغه صفت بافاعل ومتعلق خود ممیّزمالاً منصوب بالفتحه لفظاً تمیزممیز باتمیزخودمعطوف علیه واو عاطفه اعزصیغه اسم تفصیل دروضمیرمسترمعبربه هو مرفوع محلاً تمیز.نفرا منصوب بالفتحه لفظاً تمیز ممیّزباتمیزخودمعطوف. معطوف بامعطوف علیه خود خبرمبتداء.مبتداء باخبرخودجمله اسمیه خبریه.

﴿التمرین﴾

درین مثالها تمیزرا بگوئید وتمیزکدام قسم است.

انا اکثرمنک مالاً واعزنفراً، شربت رطلا لبناً، لااملک ارضا شرافی الحقل عشرون بقرة، غرست ثلاث نشجرات، القاهرة من الاسکندیه سکانا للشهر ثلاثون یوما، فی القطار مائة رجل، بعته زراعا ثوبا، طاب المکان هواءً، قیراط ماس خیرمن قراطین یاقوتاً، رضیت باالله ربًا وبالاسلام دیناً وبمحمد نبیاً رب زدنی علماً. ملأالله قلبَه

امناً وایماناً، هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً، حسن الکلام کلاماً، اشتعل الراس شیباً، مارائیت احدعشرکوکباً.

قوله **بدانکه فاعل بردوقسم است مظهر ومضمر**: برای فعل بودن فاعل ضروری است وباعتبارالفاظ فاعل بردوقسم است.

(۱)فاعل اسم ظاهرباشد مانند: ضرب زید.

یاد داشته باشیدعلاوه ازضمیرتمام اسماء رااسم ظاهرمیگویند.

(۲)فاعل اسم ضمیر،سپس مضمربردوقسم است.

(۱)بارز مانند: ضربت

(۲) مستتر وجود آن درالفاظ نباشد مانند: زید ضرب.

ضابطه: قانون توحید وتثنیه وجمع فعل. فاعل اگراسم ظاهربود پس فعل را همیشه واحد آورده میشود خواه فاعل واحد باشد یا تثنیه باشد یا جمع. مانند: قام زید، قام الزیدان، الزیدون قاموا.

اگرفاعل ضمیربود پس مطابقت واجب است مانند: زیدقام، الزیدان قاما، الزیدون قاموا.

قوله **بدانکه چون فاعل مؤنث حقیقی الخ**:بیان یک ضابطه که برای تذکیروتانیث فعل.

ضابطه:در دوصورت ازصورتهای ششگانه فعل را مؤنث آوردن یعنی علامت تانیث آوردن واجب است ودرچهارصورت فعل مذکرومؤنث آوردن جائزاست.

صورت اول:مؤنث حقیقی بغیرفاصله باشد.

صورت دوم: ضمیرمؤنث باشد درین هردوصورت فعل را مؤنث آوردن واجب است مانند: قامت هند و هندقامت.

صورت سوم: فاعل مؤنث حقیقی مفصول باشدمانند: قام الیوم عند وقامت الیوم عند.

صورت چهارم : فاعل جمع مکسرباشدمانند: قال الرجال وقالت الرجال.

صورت پنجم : فاعل مؤنث غیرحقیقی باشدمانند: طلع الشمس وطلعة الشمس.
صورت ششم:فاعل مؤنث حقیقی باشد وفعل نعم وبئس باشد مانند: نعم المرأة ونعمت المرأتان. درچهارصورت دو وجه جائزاند.

نزد نحات فعل بردوقسم است

①ماضی ②مضارع:
ماضی: فعل ماضی مجموعاً چهارده صیغه اند. اکنون درین چهارده بجز دو باقی همه صیغه فعل بافعل است درهیچ صورت هم فاعل ازآنهاجدا نمیشود اما باقی ماند دوصیغه ضرب وضربت حکم آنها اینست که اگراینها درابتداء کلام بودند پس فاعل آن همیشه اسم ظاهرمیباشد. مانند: ذهب الله. واگر دروسط کلام آید پس درآنها فاعل همیشه اسم ظاهرمی آید واین مجموعه چهارجای اند.
①درخبرمبتداء.
② درصله موصول.
③درصفت موصوف.
④ درحال ذوالحال.
لیکن ازین چهارمقام صرف یک مقام مستثنی است وآن اینست که بعدازین چهارمقام هیچ ضمیرنیامده باشد که راجع باشد بطرف این چهار مقام اگراینچنین بودپس درین چهارمقام فاعل واپس اسم ظاهرمیباشدمثال: الذین ظل سعیهم.
فعل مضارع : برای فعل مضارع نیزمجموعه چهارده صیغه است درین چهارده صیغه نُه فعل بافاعل است.
اما باقی پنج صیغه درآنها ضمیرمستتراست سپس درین پنج دو ضمیرجائز الاستتاراست مانند: یضرب تضرب. ودرسه ضمیرواجب الاستتاراست مانند: تضرب، اضرب، نضرب.

ودرتضربین اختلاف است بعضی میگویند که درین ضمیریاء است وبعضی میگویند که درین ضمیرانت مستتراست.

درآن دوصیغه های که ضمیرجائزالاستتاربود درآنهابالکل همان صورت است که درفعل ماضی بود.

فعل ماضی مجهول وفعل مضارع مجهول بالکل مانندمعلوم اند.

﴿التمرین﴾

فاعل رابشناسید ووجه تذکیروتانیث وواحد وتثنیه فعل رابگوئید.

قدمامت الصلوة، اتی امرالله، صل المسلمون، النساء قامت، حبطت اعمالهم، مازاغ البصر وماطغی، القمرانکسفت، الرجلان ماتا، تبیض وجوه، ذهب الیوم عندة، ذهبت الیوم زینب، یتفجر منه الانهار، اعدت النار للکافرین، قال نسوة، تلبس الثوب الفاطمة، قالت امراة عمران، استوت علی الجودی، لایتخذالمؤمنون الکافرین حضرالقاضی امراة، ودت طائفة، اخرجت الارض اثقالا، قالت الاعراب امنا، المسلمون یصومون.

ترکیب : ماضرب زیدفی شئ من الازمنة الماضیة. (ما) حرف نه عامل نه معمول (ضرب) فعل ماضی معلوم (زید) مرفوع لفظا فاعل (فی) جار(شئ) مجرور لفظا موصوف(من)جار (الازمنة) مجرورلفظا موصوف(الماضی) مجرور تقدیراً صفت، موصوف باصفت خود مجرور شدبجای جار. جارهمراه مجرورخودظرف مستقرتعلق میگیرد به(کائن)صیغه صفت بافاعل ومتعلق خود صفت شئ موصوف باصفت خود مجرورجار جاربامجرورخودظرف لغو تعلق میگیردبه(ضرب) فعل بافاعل ومتعلق خود جمله فعلیه خبریه.

قوله **بدانکه فعل متعدی برچهارقسم است** : فعل متعدی برچهار قسم است قسم اول اینکه بطرف یک مفعول متعدی باشد مانند: ضرب زیدعمروا.

قسم دوم:متعدی بدومفعول یکی ازآن دومفعول راحذف کردن جائز است یعنی دومفعول آن حقیقةً مبتداء وخبرباشدمانند: اعطیت زیداً درهما.

قسم سوم: متعدی بدومفعول یکی ازدومفعول آنراحذف کردن جائز نباشد این بردوقسم است.(اول) افعال قلوب چنانکه درین شعر:

خلت باشد باعلمت پس حسبت باز
عــــــــــمــــــــــت
پس ظنــنت بارایــت پس وجدت بی
خــــــــــطــــــــــا

دوم افعال تصییرمانند: فعل ، رد، ترک تخذ، اتخذ، صیر، وهب مانند فجعلناه هباءا منثورا. لویردونکم منبعدایمانکم کفارا، والتخذالله ابراهیم خلیلا

فائده: برای این افعال سه احکام اند.

حکم اول: اعمال است وهمین اصل است یعنی تمام افعال عمل میکنند.

حکم دوم: الغاء یعنی لفظا ومعنی عمل باطل گردد این بردو صورت اند.

① فعل درمیان هردو آیت مانند: زید ظننت قائم.

② فعل ازهردو مؤخرباشدمانند: زیدقائم ظننت.

حکم سوم : تعلیق یعنی لفظاً عمل باطل گرددلیکن معنی باقی ماند این تعلیق درآن وقتی میباشد که چون برمعمولات آن یکی از امور امر واقع شود لام ابتداء لام قسم، حرف نفی (ان)که جواب قسم آید.

قسم چهارم متعدی به سه مفعول مانند: اعلم، اری، انبأ، اخبر، خبر، نباء، حدث.

ترکیب: حسبت زیداً فاضلاً(حسبت) فعل بفاعل(زیدا) منصوب بالفتحه مفعول اول(فاضلاً) منصوب بالفتحه مفعول ثانی. فعل بافاعل وهردو مفعول خودجمله فعلیه خبریه.

ترکیب: ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا. واو عاطفه رائیت فعل بفاعل (الناس) منصوب بالفتحه لفظاً ذوالحال (افواجاً) منصوب بالفتحه لفظاً حال. ذوالحال باحال خودمفعول اول(یدخلون) فعل مضارع مرفوع باثبات نون. واو ضمیر بارز مرفوع محلاً فاعل (فی) جاردین مجرور بالکسره لفظاً مضاف. لفظ الله مجرور بالکسر لفظاً مضاف الیه. مضاف بامضاف الیه مجرورجار. جاربامجرورخودظرف لغو تعلق میگیردبه یدخلون.

فعل بافاعل ومتعلق خود مفعول ثانی ازبرای رائیت. رائیت فعل بافاعل وهردو مفعول خود جمله فعلیه خبریه.

ترکیب: لاتحسبونی کاذباً لاناهیه تحسبونی فعل مضارع معلوم مجزوم بحذف نون واو ضمیر بارز فاعل، نون وقایه (ی) ضمیر منصوب محلاً مفعول اول. کاذباً منصوب بالفتحه لفظاً مفعول ثانی. فعل بافاعل وهردومفعول خود جمله فعلیه انشائیه.

﴿التمرین﴾

درین مثالهااقسام فعل متعدی و مفعول آنرا بگوئید.

لاتحسبن الله غافلاً عمایعمل الظلمون، ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجاً ولقد اتینا موسی الکتاب، کذبت عادالمرسلین، ماوجدناماوعدنا ربنا حقا، ظنواالمؤمنین خیراً، الله یعلم انک لرسوله، ماوجدنا ماوعدنا ربنا حقًا، اتخذالله ابراهیم خلیلاً، یحسبون الاحزاب لم یذهبوا یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم، رائیث بکراً فاضلاً اراک صنائماً، زعمته دکتوراً، اخاک انک مریض، وجدو ماعلموا حاضراً، اوتی موسی الکتاب، لاتحسبونی کاذباً، مابرح المریض قائماً، مندعام.

افعال ناقصه

قوله **بدانکه افعال ناقصه هفده اند**: این افعال برجمله اسمیه داخل میشوند مبتداء را رفع وخبررا نصب میدهندمانند: کان زیدٌ قائماً.

فائده:فعل بلحاظ معنی بردوقسم است.① تام ② قاصر.

فعل تام: آنست که برای فعل صفت مصدری خودرا ثابت میکندمانند: ضرب زیدٌ این برای فاعل خود زیدصفت ضرب را ثابت میکند.بامرفوع خودنسبت مفیده مستقله داردوجمله میشودوبرای آنهافاعل می آید.

فعل قاصر:آنست که برای فاعل خودعلاوه ازمصدربرای ثابت نمودن صفت دیگروضع گردیده باشد مانند: کان زید عالماً این کانَ برای فاعل خود زیدمعنی مصدریه خود(کون) راثابت نمیکندبلکه خبرکانَ که صفت علم است این راثابت میکند بامرفوع خود یکجا شده نسبت مفیده مستقلاً نداشته باشد ونه جمله قرارگیرد ونه برای آنها فاعل آیدبلکه پیش ازآنها نسبت مستقله میباشد واین معنی حرفی دارد.

فعل قاصربردوقسم اند.① افعال ناقصه② افعال مقاربه.اگربرای خبر مضارع بودن شرط باشد پس افعال مقاربه واگرنباشد پس افعال ناقصه.

وجه تسمیه: سمیت هذه الافعال ناقصة لانها لایتم بهامع مرفوعاتها کلام تام بل لابدمن ذکرالمنصوب لیتم الکلام. فمنصوبها لیس فضلةً لانه خبر. وانما نصب تشبیهاً بالفضلة.

فائده: اصل افعال ناقصه سیزده اند.① کان② صار③ ظل④ بات⑤ اصبح⑥ اضحی⑦ امسی⑧ لیس⑨ مازال⑩ماانفک⑪ مابرح⑫ مافتی ⑬مادام. باقی همه ملحقات صاراند.

رجع،استحال، حار، ارشد، تمول، انقلب، تبدل، بمعنی صارمیباشند ودرحکم همان میباشند.

فائده : افعال ناقصه باعتبارشرط عمل برسه قسم اند.①بلاشرعمل میکنند آنها نُه اند.① کان②صار③ ظل④بات⑤ اصبح⑥ اضحی⑦ امسی⑧ لیس.

قسم دوم: چهارفعل مازال، ما انفک، مابرح، مافتی.برای عمل اینهاشرط اینست که پیش ازآنها نفی یا نهی یا دعاء باشد.لازالت بخیر.درنفی تعمیم است که حرف نفی مذکورباشد یا مقدر.

تاالله تفتأ تذکریوسف، ای لاتفتأ

تعمیم دوم اینست که حرف نفی باشد یافعل مانند: **لست تبرح مجتهدا.**

قسم سوم: مادام برای آن شرط اینست که پیش ازین مامصدریه ظرفیه باشدیا ما مصدریه ظرفیه مابعدخودرا بتاویل مصدرنموده برای جمله ماقبل ظرف واقع میشودمانند:اجلس ما دام زید جالساً.

معانی افعال ناقصه

معنی کان : اتصاف المسند بالمسندالیه فی الماضی وقد یکون علی سبیل الدوام للقرینة قلیل وکان الله علیما حکیما.

فائده:① کان برسه قسم است.①ناقصه② تامه③ زائده. کان ناقصه آنست که دلالت میکندبرزمانه ماضی برای اسم خبرثابت بودسپس ثبوت خبرگاهی دایمی میباشدیعنی خبرازاسم هرگزجدانمیباشد مانند: وکان الله

علیماً حکیماً. وگاهی غیردایمی میباشد یعنی خبرازاسم جدامیشودمانند: کان زید قائماً. قیام از زید جدا میشود. کان ناقصه تقاضای اسم وخبرهردو رامیکند .

(۲)کان تامه آنست که فقط براسم پوره شود به آن ضرورت خبرنباشد این اکثربمعنی وجد، حمل، دخل می آید مانند: وان کان ذوعسرة قدکان مطریعنی فوجدمطر.

(۳)کان زائده این غیرعامله میباشد، این معنی هم ندارد واین فقط برای تحسین کلام می آید مانند: قالوا کیفه تکلم من کان فی المهد صبیا(۲) قد کان من مطر(۳) ان من افضلهم کان زید.

معنی صار:که انتقال من صفة الی صفة اخری وانتقال من مان الی مکان آخر درین هردوچه فرق است که این راتامه وناقصه میگویند؟بظاهرهردو انتقال یکسان معلوم میشوندمگرواقعةً درین هردوفرق بزرگ است وآن اینست که انتقال من ذات وانتقال من صفةٍ منتقل الیه ذات یاصفات برای حصول اسم لازمی است که ازپیش نبودلیکن درانتقال من مکان الی مکان آخراین تعلق بالمکان راچنین پندارید که افعال ازمفاعل میباشد که حدث یعنی اسناد معنی مصدری الی الفاعل ضرروی میباشدلیکن ازتعلق پیدانمودن بالفعل حاصل میشود.طین خزف قرارگرفت یا زید فقیرمالدارشد. این تغیربالفاعل یا ذات وصفات اسم است با آن لازم است لیکن تغیرانتقال من دار الی دار نه برای ذات فاعل لازم است ونه به حیثیت وصف لازم است یک شئ خارجی است.

امسی : دلالت میکندبرای خبراسم هنگام شام ثابت شده است مانند: امسی زید کاتباً زیدشام نوشته.

اضحی: این دلالت میکندبرای خبراسم وقت چاشت ثابت شده است مانند: اضحی زیدٌ حاکماً زید هنگام چاشت حاکم قرارگرفت.

ظل : دلالت میکند که برای خبراسم تمام روزثابت مانند:ظل زیدباکیاً زید تمام روز گریان کرد.

بات : این دلالت میکند که خبرتمام شب برای اسم ثابت مانند: بات زید قائماً زید تمام شب خواب بود.

معنی لیس:لیس برای خبرنفی می آیدازاسم خود درزمانه حال مانند: لیس زید قائم زید زید درزمانه حال ایستاد شونده نیست.گاهی تحت قرینه برای نفی زمانه ماضی واستقبال نیزمی آید مانند: الیس الله بکاف عبده.

معنی مازال وما انفک وما فتی ومابرح:خبراین افعال اربعه بطریق استمرار ودوام برای اسم خودثابت است هیچگاهی منفک نشده است مازال زید امیراً. زید ازوقتیکه قابل امارت شده است همیشه امیربوده.

مافتی، ما زال، ما انفک، مابرح معنی این هرچهارجداشدن، زائل شدن یعنی معنی نفی است.سپس درآغازاینها مانافیه است وچون درنفی داخل شود پس درین معنی اثبات میباشد پس اکنون درین هرچهارمعنی اثبات است.معنی آنهامیباشد همیشه ماندن این هرچهاربرین دلالت میکند که ازوقتیکه اسم خبرراقبول کرده است ازآنگاه خبربرای همیشه ثابت است.

مثال① مافی زید سخیاً زیدهمیشه سخی ماند.② مابرح عمرو صائماً عمرو همیشه روزه داربود.③ مازال زیدٌ مجاهدا. زید همیشه مجاهد بود④ ما انفک بکراميراً.بکرهمیشه امیربود.

فائده: شرط ناقصه بودن آنها اینست که درشروع آنها لایا ما یا لن باشد خواه مذکورباشد یا محذوف وحذف لا درفعل مضارع بعدازقسم قیاسی است مانند: تاالله تفتئوا دراصل تفتئوابود درغیرقسم شاذ است.مثال: ولایزالون مختلفین ولایزال الذین کفروا تفصیبهم بماصنعواقارعة، فلن ابرح الارض قالوا لن نبرح علیه عاکفین.

معنی مادام : فعل یا امری را اینگونه حدبندی نمودن که تاوقتیکه فلان چیز(مثلاً خبرمادام)برای فلان(مثلاً اسم آن)ثابت ماند یا بافلان قایم ماند تا

آنگاه این کارراکردن شما برای شما انجام دادن این کارضروری است. پس درینجا دوچیزشد① آن چیزی که درزمان آن توقیروتحدید نمودن فعل میخواهد②دوم آن چیزیکه تحت مادام برای حدبندی شئ اول ذکر کرده میشود.لذا این ضروری است که قبل مادام جمله باشد خواه اسمیه باشد یا فعلیه زیراکه مادام بحیثیت ظرف زمان آمد. این وقت فعل رامیگوید سپس تاوقتیکه فعل مذکورنباشد صرف باظرف هیچ کلام شده نمیتواند. **اجلس مادام زیدا جالسا** ازمخاطب خواهش جلوس رامیکند یا اورا به جلوس امرمیکند. درچقدروقت؟ تحدید آنراکند **مادام زید جالساً** یعنی مدت جلوس تو اینقدرباشدحتی که جلوس زید نیزیعنی برای شما تانشسته بودن زید نشستن لازمی است.

فائده :①درشروع این که ما است آنرامصدریه حینیه میگویند.حینیه بخاطراین میگویند که این بمعنی وقت وظرف می آیدومصدریه بخاطر این میگوید که این فعل مابعدخودرا بمعنی مصدرمیگرداند.مادام همیشه درمیان دوکلام می آید واینرا میگوید که تاوقتیکه برای اسم آن خبرثابت است آنقدرمدت حکم ماقبل نیزبرای مسندالیه خود ثابت است مانند: **زیدجالس مادام الامیرجالساً** زید نشستنده تاوقتیکه امیرنشستنده است یعنی تاوقتیکه برای امیرجلوس ثابت است آنقدرمدت برای زید نیزجلوس ثابت است.

فائده : درشروع این ما است این را مصدریه حینیه میگویند. حینیه بخاطری میگویند که این بمعنی وقت وظرف می آید ومصدریه بخاطری میگویند که این فعل مابعدخودرا بمعنی مصدرمیگرداند.مادام همیشه درمیان دوکلام می آید واینرا میگوید که تاوقتیکه برای اسم این خبرثابت است همانقدرمدت حکم ماقبل نیزبرای مسندالیه خود ثابت است.

ضابطه : همیشه مادام با اسم وخبرخودیکجاشده بوجه ما مصدریه بتاویل مصدرگردیده بحذف مضاف مفعول فیه میباشد. **ای مدة دوام جلوس زید** پس مادام بافاعل ومفعول به خود جمله فعلیه گردیده بتاویل هذالترکیب.

فائده: گاهی مادام تام میباشد صرف براسم مکمل میشودمانند: خالدین فیها مادامت السموات والارض.

ترکیب مادام:مادام با اسم وخبرخود برای ماقبل مفعول فیه قرارمیگیرد.

طریقه ترکیب اینست که مضمون اسم وخبرمادام جمله کشیده مادام را بمعنی مدت دوام یا وقت دوام نموده بطرف مضمون جمله مضاف کرده شود سپس این مرکب اضافی برای ماقبل مفعول فیه قرارمیگیرد مانند: اجلس مادام زید جالساً. عبارت اینچنین میشود: اجلس مدت دوام جلوس زید.

عاد. آض. غدا. راح: این هرچهاربمعنی صار می آیند مانند: عاد زیدغنیاً زید مالدارگردید وغیره.

فائده : خبراین براسم مقدم میشودمانند: کان قائم زیدا خبرآنهاافعال باشد مقدم میشوند بجز افعال منفیه ومادام.

فائده:گاهی این افعال تامه واقع میشوندآنگاه این فقط یک اسم را بنابرفاعلیت رفع میدهد ومحتاج خبرنمیباشدچنانکه درقرآن مجیداست.

کن فیکون، ان کان ذوعسرة فنظرة الی میسرة، فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون، خالدین فیها مادامت السموات والارض، فخذاربعة من الطیر فصرهن الیک.

فائده: افعال ناقصه برسه قسم اند.

اول: مالایتصرف بحال وهولیس ودام فلایاتی منها المضارع والامر.

الثانی: ماتصرف تصرفات ما یعنی یاتی منه الافعال الثالثة وهوکان، اصبح امسی، اضحی، ظل، بات، صار.

الثالث: مایتصرف تصرفا ناقصا یعنی ثاتی منه الماضی والمضارع لاغیروهو مازال ما انفک مافتی مابرح.

فائده : افعال ناقصه برسه قسم است.① آن افعال ناقصه کهَ درشروع آنها حرف نفی نیست.②آن افعال ناقصه که درشروع آنهاحرف نفی است.③ لیس.خبرتمام افعال ناقصه براسم آن مقدم شده میتواند همچنان آن افعال ناقصه که درشروع آنهاحرف نفی نیست خبرآنها خواه برخودآنها مقدم شده میتواندمانند: قائماً کان زیداً ودرشروع آنهای که ما نافیه است خبرآنها

برآنها مقدم شده نمیتواندزیراکه حرف نفی تقاضای صدارت میکند درین صورت صدارت فوت میشود ودرلیس اختلاف است. بعضی نحویان میگویندکه خبرلیس برآن مقدم شده میتواند وبعضی میگویندکه مقدم شده نمیتواند.

ترکیب: کان زید قائماً (کان) فعل از افعال ناقصه رافع اسم ناصب خبر (زیداً)مرفوع بالضمه لفظاً اسم (قائماً) صیغه صفت معتمد براسم یعمل عمل فعله ضمبردرومستتر راجع بسوی زید. مرفوع محلاً فاعل.صیغه صفت بافاعل خودشبه جمله گردیده خبراست ازبرای کان، کان با اسم وخبرخود جمله فعلیه خبریه.

ترکیب: ان من افضلهم کان زیداً (ان)حرف مشبه بالفعل ناصب اسم رافع خبر(من)حرف جار(افضلهم)مرکب اضافی مجرور.جاربامجرورخود ظرف مستقرخبرمقدم ازبرای (ان) (کان)زائده (زیداً) منصوب بالفتحه لفظاً اسم مؤخر ان با اسم وخبرخودجمله اسمیه خبریه.

ترکیب: اجلس مادام زیداً جالساً (اجلس) صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امرحاضرمعلوم ضمیردرومستتر معبربه انت مرفوع محلاً فاعل(ما) ظرفیه (دام) فعل ناقص رافع اسم ناصب خبر(زید) اسم(جالسا) خبر. مادام با اسم وخبرخود جمله فعلیه خبریه. این ظرف مفعول فیه است ازبرای اجلس. اجلس با فاعل ومفعول فیه خودجمله فعلیه انشائیه.

ترکیب: لوکان اللسان محفوظاً لم یکن القلب محفوظاً.

(لو)حرف شرط غیرعامله کان فعل ناقص.اللسان مرفوع بالضمه لفظاً اسم.محفوظ منصوب باالفتحه لفظاً خبر.کان با اسم وخبرخودشرط ، لم جازمه یکن مجزوم بالسکون فعل ناقص.القلب مرفوع بالضمه لفظا اسم محذوفا منصوب بالفتحه لفظاًخبر. فعل ناقص با اسم وخبرخود جمله فعلیه خبریه جزاء میشود. شرط با جزای خودجمله شرطیه جزائیه میشود.

﴿التمرین﴾

درین مثالها افعال ناقصه ودرمورداسم وخبرآنهابگوئیدو ترجمه وترکیب نیز کنید.

كان الله عليماحكيما، ان تغفرلنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين، ليس الميدان فسيحا،ماانفک القاضی عادلا فی حكمه، اصبحوانادمين، مازال الحر شديدا، منذ شهر، لوكان اللسان محفوظا، لم يكن القلب محذوفا، مابرح المريض، قائما مندعام، لستم باخذيه، اصبتحتم بنعمته، اخواناً، اجلس مادام سعيدجالساً، ليس اليتيم الذى مات والده، بل اليتيم يتيم العلم والادب، انا لن ندخدخلها ابدا، مادامو فيها، لست عليهم بمصيطر، لن ابرح الارض، ما انفک غلام بكرمطلعا، ضلت اعناقهم لها خاضعين، يبيتون لربهم سجدا وقياما.

افعال مقاربه

قوله **فصل بدانکه افعال مقاربه**: افعال مقاربه مانند افعال ناقصه عمل میکنندلیکن فرق اینست که خبرآنهاهمیشه فعل مضارع میباشد.

فائده: افعال مقاربه باعتبارمعنی سه قسم اند.

قسم اول: افعال مقاربه‌ماتدل علی قرب الخیر این سه اند① کاد② کرب③ اوشک.

قسم دوم: افعال الرجاء ماتدل علی رجاء وقوع الخیر. درین متکلم را توقع و امیدحصول خبرمیباشدیقین خبرنمیباشد. برای این سه فعل اند.①عسی② حری③ اخلولق.

فائده: این افعال رجاء انشاء اند وباقی ازقبیلاخباراند.

قسم سوم : افعال الشروع ماتدل علی الشروع فی العمل یقین حصول خبرمیباشدلیکن متکلم میخواهداین رابگویدکه فاعل برایِ تحصیل خبر کوشش را شروع کرد برای این چهار فعل می آیند.①طفق② اخذ③ جعل④ علق وآنکه بمعنی اینهاباشدآن ازقبیل آنهامیباشد مانند: بدء، ابعدء، انشأ وغیره.

فائده : باعتباراقتران وتجربه ان افعال مقاربه برچهارقسم اند.

① اقتران(ان)واجب است. حری اخلولق.
② اقتران (ان) غالب باشد. عسی، اوشک.
③ تجرد(ان) غالب باشد مانند: کاد، کرب.
④ تجرد(ان) واجب است. طفق، جعل، علق،اخذ.

فائده: این همه افعال جامدوغیرمتصرف اند فقط ماضی مستعمل میباشند سوای دوفعل. اوشک، کاد. مضارع آنها نیزمستعمل است واسم یوشک فاعل نیزمستعمل است مانند:یوشک ان یاتینی رسول ربی.

فائده: و کاد یکید ازباب ضرب یضرب مثل باع یبدع این ازافعال مقاربه نیست. چنانکه درقرآن پاک است. انهم یکیدون کیدا.

ترکیب: عسی زیدان یخرج (عسی) فعل ازافعال مقاربه رافع اسم ناصب خبر (زید) مرفوع باضمه لفظاً اسم (ان یخرج) جمله فعلیه خبریه بتاویل مصدرمنصوب محلاً خبر. عسی بااسم وخبرخود جمله فعلیه انشائیه.

ترکیب : عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً عسی فعل مقاربه تامه.ان ناصبه مصدریه یبعث منصوب بالفتحه لفظاًفعل ک ضمیرمجرورمحلاً مضاف الیه. مضاف بامضاف الیه خود فاعل مؤخر. مقامًا موصوف محموداً صفت موصوف باصفت خود مفعول فیه.یبعث فعل بافاعل ومفعول فیه خود جمله فعلیه خبریه بطورمصدرفاعل ازبرای عسی.فعل بافاعل خود جمله فعلیه خبریه.

افعال مدح وذم

افعال مدح وذم: آنست که برای انشاء مدح یا مذمت وضع گردیده باشد که برای تعریف یا بدی کسی وضع گردیده باشد واین چهار است. فعل مدح دو اند.

① نعم② حبذا. فعلِ ذم نیز دو اند① بئس② ساء.

عمل : عمل اینها اینست که مابعدخودرا بنابرفاعلیت رفع میدهندواسمی که بعدازفاعل می آیدتعریف یا مذمت کردن آن مقصود میباشد. اگربعداز فعل

مدح است پس آنرا مخصوص بالمدح میگویند واگربعدازفعل ضم است آنرا مخصوص بالضم میگویند.

فائده : این چهارافعال غیرمتصرف اند. علاوه ازماضی معلوم هیچ صیغه مستعمل نیست این ازمعنی مصدریه وزمانه خالی گردیده درمعنی دارای انشاء استعمال میشوند.

فائده : این افعال ازجهت غیرمتصرف وغیرجامد بودن شان دراینها حرف جار داخل میشودمانند: نعم السیر علی بئس العیر این را چنین تاویل کرده میشود: نعم السیرعلی غیرمقول فی حقه بئس العیر.

فائده : گاهی مخصوص بالمدح ومخصوص بالذم تحت قرینه محذوف میباشدمانند: نعم النصیر،الله یاهو مخصوص بالمدح محذوف است. نعم الثواب پیش الجنة مخصوص بالمدح محذوف است.نعم العبدپیش ازین ایّوب محذوف است.

حبّ : فاعل این همشیه (ذا)میباشدکه درتمام حالات یکسان میماند.

عندالبعض حبذا مبتداء زید خبراست یا برعکس.

باقی برای سه افعال چهارقسم فاعل میباشد.①معرف باللام مانند: نعم الرجل زید. ②مضاف باشد بطرف معرف باللام مانند: ولنعم دارالمتقین.

③ فاعل ضمیرمستترباشد تفسیرآن بانکره واجب است مانند: نعم رجلازید.

④(ما)مانند: فنعما هی، نعم فعل مدح است ما بمعنی الشیٔ فاعل است وعندالبعض ضمیرمستترفاعل است ومابمعنی شیأ تمیزاست بهرحال هی مخصوص بالمدح است بعدازاین افعال یک اسم میباشدکه مخصوص بالمدح یامخصوص بالذم میگویندمانند: نعم الرجل ابوبکرَ،فعل بافاعل خودجمله فعلیه خبریه خبرمقدم ابوبکرمخصوص بالمدح مبتداء مؤخر جمله انشائیه میشود.

فائده :گاهی مخصوص بالمدح یابالذم مقدم میباشد مانند: ابوبکرنعم الرجل. گاهی حذف نیزمیشود مانند: نعم العبدانه اواب.

طریقه ترکیب افعال مدح وذم

تراکیب چهارطریقه دارند.

طریقه اول: اینهارا بامخصوص بالمدح ومخصوص بالذم یکجا نموده یک جمله قرارداده شود مثلا: نعم فعل الرجل فاعل فعل فاعل خبرمقدم زید مبتداء مؤخر.

طریقه دوم:اینست که مخصوص بالمدح یامخصوص بالذم را علیحده جمله قرارداده شود مثلاً: نعم فعل الرجل فاعل. فعل بافاعل خود جمله فعلیه انشائیه شد. زیدخبراست مبتداء محذوف هوسپس این جمله علیحده میشود.

طریقه سوم: در نعم الرجل، الرجل مبین وزید عطف بیان مبین با عطف بیان خود فاعل سپس این جمله فعلیه انشائیه شد.

طریقه چهار: نعم الرجل فعل فاعل جمله انشائیه زید مبتداء است ممدوح خبرمحذوف است.

ضابطه: کل فعل ثلاثی صالح للتعجب منع یجوزاستعماله علی فعل بالاصالة. مانند: شرف، لطف، اوباالتحویل. مانند: ضرب، فهم. اینهارا برای حاصل نمودن معنی مدح وذم فعل مدح قایمقام فعل مدح وذم قرارداده میشودمانند: فهم الرجل زید، خبث الرجل بکر.

ترکیب: حبذا زید راکیاً

حب فعل مدح ذا مرفوع محلاً فاعل فعل بافاعل خودجمله فعلیه خبرمقدم زید مرفوع بالضمه لفظاً ذوالحال راکباصیغه اسم فاعل ضمیردرو مستتر معبربه هوفاعل اسم فاعل بافاعل خودحال وذوالحال مخصوص بالمدح مبتداء مؤخر.باخبرمقدم خودجمله اسمیه انشائیه میشود.

ترکیب: نعم العبد ایوب.

نعم فعل مدح العبدمرفوع بالضمه لفظاًفاعل فعل بافاعل خودجمله فعلیه خبرمقدم ایوب مرفوع بالضمه لفظاً مخصوص بالمدح مبتداء مؤخر. مبتداء باخبرخودجمله انشائیه میشود.

قوله **فعل التعجب**: فعل تعجب آنست که برای انشاء تعجب وضع گردیده باشدبرای این معنی دارای تعجب کلمات بسیاری مستعمل اند مانند: کیف تکفرون باالله وکنتم امواتا، سبحٰن الله ان المؤمن لاینجس حیا ومیتا، الله دوره فارسا لیکن برای معنی تعجب دوصیغه وضع شده اند. فقط ازثلاثی مجرد بشرطیکه معنی دارای لون وعیب نباشد.

قوله **مااافعله**:متصلماافعل متعجب منه منصوب علی المفعولیت میباشد مانند: مااحسن زیدا.

ترکیب : درما اتفاق است اسم ومبتداء است مابعدآن اختلاف است.

ونزدسیبویه مابمعنی شئ نکره تامه مبتداء است. درین تخصیص است ازجهت معنی تعجب ومابعدآن خبراست. احسن زید خبراست.

نزدفراء مااستفهامیه است.

وعندالاخفش ما موصولیه است مابعدصله است یا ما بمعنی شئ موصوف مابعدصفت است درهردوصورت خبرمحدوف است.

فائده افعل: درین اختلاف است نزدبصریین وکسائی این فعل است دلیل اینست که چون درآخراین یاءمتکلم آید پس نون وقایه وارد میشود مانند: ما افقرنی الی رحمة الله. ونزدکوفیین اسم است دلیل اینست که ازین تصغیرمی آید مانند: ما احیسنه.

قوله **وافعل به**: متصل افعل متعجب منه مجرورلفظاً با باء زائده مرفوع محلاً فاعل میشود. این فعل همیشه واحدمیماندبرای جمیع این بالاجماع فعل است.

بصریین: نزدبصریین فعل امراست لیکن درمعنی خبراست زیراکه اصل این فعل ماضی است بروزن افعل سپس تبدیلی نموده افعل را بصیغه امر آورده شد. سپس چونکه نسبت امرحاضرمعلوم بطرف اسم ظاهرقبیح بودلذاً برفاعل آن باء آورد وجوباً تاکه صورت مفعول به پیداشودلیکن این فاعل است. مفعول نیست.

فائده: حذف نمودن متعجب منه جائزاست مانند: اسمع بهم وابصر(شعر)

جزی الله عنی والجزاء بفضله
ربیعة خیرامااعف واکرما

فائده : لعدم تصرف هذين الفعلين امتنع ان يتقدم عليها معمولها وان يفصل بغير ظرف وجارمجرور.

فائده : برای استعمال این هردوصیغه هشت شروط می آیند.

① ان يكون فعلاً.
② ان يكون ثلاثيا مجرداً.
③ ان يكون متصرفا.
④ان تكون تاما.
⑤ ان يكون مثبتاً.
⑥ ان يكون معناه قابلا للتفاضل.
⑦ ان لايكون مبنيا للمفعول.
⑧ ان لايكون صفته على افعل فعلاء.

ضابطه: اگرمعنی دارای تعجب مرادبود پس ازغیرثلاثی مجردیا ازآن ابواب ثلاثی مجرد که درآنها معنی لون وعجیب باشد پس صورت آن اینست که اشد، اکثر، اقوی اینگونه صیغه اسم تفضیل درشروع آورده میشود بعداً مصدرهمان باب را بطورتمیزآورده میشود مانند: ما اشد حمرا وبرای (افعل به) مجروربالباء آورده میشود.

ترکیب : ما اصبرهم على النار.

ما بمعنى اى شئ مبتداء اصبرفعل تعجب. ضمیردرومستتر معبربهو مرفوع محلاً فاعل(هم) ضمیر منصوب محلاً مفعول به علی حرف جاره (النار۹ مجرور بالکسره لفظاً، جاربامجرور خودظرف لغو متعلق به فعل. فعل تعجب بافاعل ومفعول به ومتعلق خود جمله فعلیه خبراست ازبرای مبتداء.مبتداء همراه خبرخودجمله اسمیه انشائیه.

ترکیب : اسمع بهم وابصر.

اسمع فعل تعجرامربمعنی ماضی، به باء زائده است. هم ضمیرمرفوع محلاً فاعل فعل بافاعل خود جمله فعلیه انشائیه معطوف علیه واو عاطفه ابصر فعل

تعجب امربمعنی ماضی. ضمیردرومستترمعبربه هوفاعل. فعل بافاعل خودجمله فعلیه انشائیه.

﴿التمرین﴾

درین مثالها افعال مقاربه، افعال مدح وذم وافعال تعجب را معرفی کنید.
ماکادویفعلون، نعم العبد ایوب، ابصربه واسمع، عسیٰ ان یبعثک ربک مقاما محموداً، ما احسن الدین والدنیا اذا جتمعا، ساء الرجل تارک الصلوة، بئس العبد عبدطغی، یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب، بحذاً زید راکباً، ما اصبرهم علی النار بئس العالم غیرعامل علی علمه، بئس مثوی المتکبرین، نعم الماهدون.

باب سوم درعمل اسماء عامله

قوله **باب سومدرعمل اسماء عامله وآن یازده قسم است**: تا اینجا بحث افعال عامله بود اکنون اسماء عامله را بیان کرده میشود. اسماء عامله یازده قسم اند.

قسم اول اسماء شرطیه بمعنی ان وآن نه است:اسماء شرطیه جازمه نه اند ومانند (ان) شرطیه عمل میکنند. بردوجمله داخل میشوند.اول راشرط ودوم را جزاء میگویند.

ادوات شرط جازمه یازده اند.

① اِن این اصل الباب است یعنی شرطیه جازمه بودن اصل برای اِن است. وباقی ازجهت متضمن بودن معنی اِن اسماء شرطیه قرارمیگیرند. ازهمین جهت این مبنی است بجز ای پس ام الباب این شد سپس اینهابرشش قسم اند.

قسم اول: که محض برمعنی شرط دلالت کند واین دو است.① ان② اذما.

فائده: در اذما اختلاف است. نزدجمهورحرف است.

قسم دوم: که برذوی العقول دلالت کند سپس معنی شرطِ را متضمن باشد آن مِن است.

قسم سوم: آنکه برذوی العقول دلالت کند سپس معنی شرط را متضمن باشد آنها دو اند.ما ومهما.

فائده: درمهما اقوال متعدد اند قول اول مهما بسیط است وزن آن فعلی است.

فائده : بعضی مهمارا حرف قرارداده اند لیکن(مهما) بنابرقول اصح اسم غیرظرف است.

قسم چهارم :آن اسماء که برزمانه دلالت کند سپس معنی شرط را متضمن باشندآنها دو اند. متی و ایان.

قسم پنجم : آنکه برمکان دلالت کنندسپس معنی شرط را متضمن باشند. آنهاسه اند.①این② انا③ حیث ما.

قسم ششم:آنکه درمیان اقسام اربعه سابقه متردد باشد آنهایکی است. ای. مداراین برمضاف الیه است اگربطرف ذوی العقول مضاف شود پس ازباب مِن است مانند:ایهم یقم اقم واگربطرف غیرذوی العقول است پس ازباب ما میباشد مانند: ای الرواب ترکب ارکب اگربطرف ظرف زمان مضاف شود پس ازباب متی میباشد مانند: ای یوم تصم اصم واگربطرف ظرف مکان مضاف است پس ازباب اَینَ میباشد مانند: اَینَ مکان تجلس اجلس.

وجه تسمیه : شرط را بخاطراین شرط میگویندکه معنی شرط علامت است چونکه این نیزبروجودفعل ثانی علامت است لذا این را شرط گفته شده است واجزاء را بخاطری اجزاء میگویندکه این باجزاء اعمال مشابه است چنانکه برعمل جزاء مرتب میشودهمچنا برفعل اول جزاء مرتب میشود.

پس بدانی (من وی ما ای) ز اسماء
شـــــــــــــــــرط
برخـلاف باقی ازمعنی ظرفیه جدا
ای من ه هردو بدانی بهرنو
العقلند خاص
ازبرای غیرذوالعقول آمد
استعمال ما
حیثما، واینما، انی بود ظرف المکان
پس دوب مهما واذما متی ظرف الزمان

فائده:عندالبعض کی ولو گاهی گاهی جزم میدهندلیکن این شاذ ونادر است.

تراکیب اسماء شرط: من ، ما، مهما ترکیب این سه این میباشد که اگرمابعد آنها فعل متعدی باشند واستعداد فعل را داشته باشند یعنی مفعول ذکرنباشد پس اینها مفعول به میشوندمانند: من تضرب، اضرب. واگرقابل عمل نیست یعنی مفعول ذکرباشد یافعل لازمی باشد پس درین هردوصورت اینها مبتداء میشوند.

ودرخبراین سه اقوال است① خبرصرف شرط است ②صرف جزاء است ③ هردو اند.

ای: این لازم الاضافت است ، این تابع مضاف الیه خود میباشد واگر مضاف الیه مصدربودپس برای فعل مابعدمفعول مطلق میباشد خواه فعل تام باشدیا قاصر مثال: ای ضربة ضربت، ضربت واگرمضاف الیه ظرف باشدپس این برای فعل مابعد مفعول فیه میباشد واگرمضاف الیه علاوه ازین هردو بود پس مابعدآن استعدادعمل باشد پس این مفعولبه واقع میشود واگرقابل عمل نیست پس این مبتداء واقع میشودومابعدخبر.

مجروربالحرف الجار مانند: **بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بمن تأکل اکل.**

(اذما) حرف است ومرادف آنست برای آن هیچ اعرب نیست.

وباقی اسماء که برای ظرفیت می آیند اگربعدازآنهافعل تام باشد پس این برای آنهامفعول فیه میباشد واگراین فعل قاصرباشد پس خبرآنرا دیده میشودکه آن جامد است یا مشتق اگرمشتق بودپس این برای آنها مفعول فیه قرارمیگیردواگرجامدبودپس برای فعل قاصرمفعول فیه قرارمیگیردمجبوراً.

(مزیدضوابط نحویه راببینید)

فائده : اذا این غیرجازمه است لیکن گاهی گاهی دراشعارجزم میکند. این همیشه مضاف میباشدبطرف شرط خودوشرط مضاف الیه واقع میشود واین درشرط خود عمل میکندزیراکه مضاف همیشه درمضاف الیه عمل میکند سپس مضاف مضاف الیه برای جزاء مفعول به میشود.

برای فایده شرط شش امورشرط اند:

شرط اول: فعل باعتبارمعنی ماضی نباشد:ان کنت قلته فقدعلمته دریـن تاویل کرده مشیودمعنی آن اینست: ان یتبین انی کنت قلته فقدعلمته.

شرط دوم : فعل خبری باشدطبی نباشدلهذا امر، نهی وغیره شرط واقع شده نمیتوانند.

شرط سوم : فعل جامد نباشد لهذا عسی لیس وغیره شرط واقع شده نمیتوانند.

شرط چهارم : مقرون بتنفیس نباشد یعنی سن وسوف داخل نباشد.

شرط پنجم :مقرون بقد نباشد.

شرط ششم : مقرون بحرف نفی نباشدیعنی مقرون به ما نافیه ولن نافیه نباشد اگربا لم ولا مقرون بود پس جائزاست مانند: وان لم تفعل فمالبغت رسالته.

مثال دوم: الاتفعلوه تکن فتنة فی الارض.

فائده : قانون برای فاء جزائیه: هرآن جزاء کـه شـک قرارگـرفتن آن ممتنـع باشد پس برآن لان فاء واجب است این چندصورت دارد.

① جزاء جمله اسمیه باشد. من جاء بالحسنة فله عشرامثالها.

②خبرجمله طلبه باشدیعنی امریانهی استفهام باشدمانند: ان کنـتم تحبـون الله فاتبعونی.

③ فعل جامد باشدمانند:ان ترنی، انا اقل منـک مـالا وولد فعسی ربی ان یـوتین خیرامن جنتک.

④ماضی مقرون به قد باشدمانند: ان یسرق فقد سرق اخ له.

⑤مضارع مقرون به حرف تنفیس باشد مانند: ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله.

⑥کضتره کمفی بلن باشد مانند: من یبتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه.

⑦ ماضی منفی به ما باشد مانند: فان تولیتم فما سألتکم من اجر.

ودر دوصورت جائزاست① مضارع مثبت باشـدمانند: ان تضربنی اضربـک؛ فاضربک. ② مضارع منفی بالاباشد مانند: ان تشتمنی فلااضربک، لااضربک.

ودریک صورت فاء آوردن جائزنیست.

①جزاء ماضی باشد بغیر(قد)که مانند: من دخله کان آمنا.

ضابطه : گاهی بجای فاء جزائیه اذا آورده میشود مانند: ان تصیبهم سیئة بماقدمت ایدیهم اذا هم یقنطون.

ضابطه:بعدازشرط وجزاء مضارع مقرون بالفاء یا بالواو باشدپس آنراسه وجه خواندن جائزاست مزید ضوابط را درقدوة العامل ببینید.

فائده : کیف معین شرط رامیدهد.بایک شرط هردوفعل آن درلفظ ومعنی متفق باشدمانند: کیف تصنع اصنع لهذا کیف تجلس اذهب گفتن بالاتفاق غلط میباشد. نزدکوفیین این مطلقاً جازم است وعندالبعض اگربا ما مقترن بودپس جازم میباشد(شرح شذورالذهب)

ترکیب : من یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً.

من اسم شرط مرفوع محلاً مبتداء. یؤت فعل مضارع مجزوم بحذف لام، ضمیردرومستتر معبربهو مرفوع محلاً نائب فاعل، الحکمة منصوب بالفتحه لفظاً مفعول به. فعل بافاعل ومفعول به خود جمله خبریه شرط. فاء جزائیه قد حذف تحقیق. اوتی فعل ماضی مجهول ضمیردرومستتر معبربهو مرفوع محلاً نائب فاعل. خیرا منصوب بالفتحه لفظاً موصوف. کثیراً منصوب بالفتحه لفظاً صفت موصوف باصفت خود مفعول به فعل بانائب فاعل ومفعول به خود جمله فعلیه خبریه جزاء. شرط باجزاء خود جمله شرطیه. سپس جمله شرطیه خبراست ازبرای مبتداء. مبتداء باخبرخود جمله خبراسمیه خبریه.

ترکیب : متی تعص الله تسورقلبک.

متی اسم شرط جازم منصوب محلاً مفعول فیه مقدم. تعص فعل مضارع فعل مضارع معلوم مجزوم بحذف حرف علت. ضمیردرومستتر معبربه هو مرفوع محلاً فاعل. لفظ الله منصوب لفظاً مفعول به. فعل بافاعل ومفعول به خود جمله فعلیه خبریه شرط. تسود فعل مضارع معلوم مجزوم ضمیردرومستتر معبربه هو مرفوع محلاً فاعل. قلب مرفوع بضمه لفظاً مضاف. ک

ضمیرمجرور محلاً مضاف الیه مضاف بامضاف الیه خود فاعل. فعل بافاعل ومفعول به خود جزاء. شرط باجزاء خودجمله فعلیه شرطیه.

﴿التمرین﴾

درامثله ذیل شرط وجزاء راتعین کنید وعمل اسماء شرطیه رابگوئید وترجمه وترکیب نیز کنید.

من یطع الرسول فقد اطاع الله، من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً، ما تنفقوا من خیرفلانفسکم من کثر کلامه کثرخطاءه، من حفربیراً لاخیه وقع فیها، من ابصر عیب نفسه فقد شغل عن عیب غیره، من قنع شبع، من سکت سلم، متی تعص الله تسود قلبک، اینما تکونوا یات بکم الله، حیثما کنتم، حیثما کنتم فولوا وجوهکم شطره، اینما تولوفثم وجه الله، انی لک هذا، این تذهبون، ای شیٔ تشتهی، اشتهی علیک بالصبر، شتان زیدوعمرو، حیهل الصلوة، یقولون متی هو، اذا ماتفعل شرا تندم، مهما تنفق فی الخیریخلفه الله، متی تسافراسافرمعه، ایان تناداجیک، این تذهب اصحبک، انی ینزل ذوالعلم یکرم، حیثما ینزل مطرینم الزرع، کیفما تعامل صدیقک، یعاملک، ای بستان تدخل تتبهج.

قسم دوم وسوم اسماء افعال:

فائده : این اصول نحاة است که چون یک شیٔ متضمن معنی شیٔ دیگرباشد لیکن دراحکام لفظیه متحد نباشد بلکه مختلف باشد پس نام آنرا شیٔ دوم میگذارند البته درشروع این نام لفظ اسم زیاد میکنندمثلاً مصدرواسم مصدر همچنان جمع اسم جمع وغیره. درینجانیزهمچنین کرده شده است.

فائده :**مقصد از وضع اسماء افعال:** این اسماء برای چند مقاصد وضع گردیده اند.

① برای حاصل نمودن اختصارچنانکه روید برای مذکرومؤنث، واحد وتثنیه وجمع استعمال میشود بخلاف امهل.

② دوام برای حاصل نمودن معنی دوام واستمرار.چنانکه نزال را ازانزل معزول کرده شده است.

عمل اسماء افعال: اسماء افعال بردوقسم اند.① اسماء افعال بمعنی ماضی این مابعدخودرا بنابرفاعلیت رفع میدهدوسه اند. هیهات، شتان، سرعان.

② اسماء افعال بمعنی امر، این اسم بعدی خودرا بنابرمفعولیت نصب میدهد.

فائده: این اسماء افعال بمعنی هرفعلی که باشندعمل همان رامیکنند.

فرق : اینست که اسماء افعال علامت تذکیروتانیث، تثنیه وجمع را قبول نمیکنند. بحث باعتبارعمل اسماء افعال است.

اسماء افعال درتعدی ولزوم حکم افعال رادارند.

فائده : دراسماء افعال برای ضمیرعلامت ظاهرنمیشود مانند صه واحد، تثنیه جمع مذکرمؤنث وغره برای همه واحداست بازهم صه وتثنیه است بازهم صه ظاهری کدام علامت نیست نه تثنیه ونه جمع.(اشمونی)

احکام اسماء افعال

حکم اول: اسماء افعال مضاف واقع شده نمیتوانند چنانکه فعل آنها مضاف واقع شده نمیتوانند.

حکم دوم: معمول آنها برآنها مقدم شده نمیتواندزیراکه این عامل ضعیف است عمل انا ازجهت نیابت فعل میباشد لیکن نزد امام کسائی تقدیم جائز است.دلیل برآن فرمان باری تعالی است: کتاب الله علیکم همچنان جواب مثال دوم این میباشدکه تعبیریعنی تاویل کرده میشود کتاب الله مفعول به فعل محذوف است.

حکم سوم : فعل مضارع درجواب اسماء افعال بمعنی امر. فعل مضارع مجزوم میباشد لیکن منصوب نمیباشد لهذا صه فاحدثک غلط است. مضارع را منصوب خواندن غلط است.

ترکیب: علیک زیدا ای الزم زیدا (علیک) علی اسم فعل ناصب بمعنی الزم (انت) ضمیردرومستتر مرفوع محلاً فاعل (زیدا) منصوب بالفتحه لفظاً، اسم فعل بافاعل ومفعول به خود جمله فعلیه انشائیه.

ترکیب : شتان زید وعمرو (شتان) اسم فعل رافع بمعنی افترق(زید) مرفوع لفظاً معطوف علیه(عمرو) مرفوع لفضا معطوف، معطوف علیه بامعطوف خود فاعل، اسم فعل بافاعل خود جمله فعلیه خبریه.

قسم چهارم اسم فاعل: آن اسم مشتق است که باآن معنی مصدریه بطور حدث قائم باشد نه بطورثبوت.

فائده: المعنی الحدث هوالامرالطاری الذی یحدث ویزول من غیران یدوم او یطول ثباته وبقاءه حتی یقارب الدائم ومن غیران یشمل الماضی.

عمل : اسم فاعل بردوقسم است.① مقرون باللام ② مجردعن اللام.

مقرون باللام:برای عمل مقرون باللام هیچ شرطی نیست بلکه مانند فعل زمانه ماضی، حال واستقبال وتمام معمولات یعنی فاعل ضمیرباشد یا مفعول مطلق له، فیه، حال، تمیزودرغیره عمل میکند مانند: جاء المعطی المساکین امس اوالان اوغدا.

مجردعن اللام: فاعل اسم علاوه ازاسم ظاهرومفعول به باقی درتمام معمولات بلاشرط عمل میکند. فاعل دراسم ظاهربرای عمل سه شرط اند.

شرط اول : ازشش امور بریکی معتمد باشد.

شرط دوم:اسم فاعل موصوف نباشد.

شرط سوم: صیغه تصغیرنباشد. ودرمفعول به برای عمل دوشرط است.

شرط اول :زمانه حال یا استقبال باشد.

شرط دوم : درشش امور بریکی معتمدباشد.

①مبتداء باشد مانند: زید قائم ابوه.

② موصوف باشدمانند: هذا رجل مجتهد ابناءه.

③موصوف باشدمانند: جاءنی القائم ابوه.

④ ذوالحال باشد مانند: جاءنی زید راکبا غلامه فرساً.

⑤ نفی باشد مانند: قائم زید.

⑥ استفهام باشد مانند: اضارب زید عمراً.

فائده: چنانکه برمذکوراعتمادمیباشد همچنان برمقدرنیزمانند: مختلف الوانه ای صنف مختلف یاطالعا جبلا ای یارجلاطالعا.

فائده : دراسم فاعل هریکی ازضمیرمتکلم مخاطب غائب بمناسبت مقام مسترمیباشد.

فائده : تحول صیغة فاعل للمبالغة الی فعال اوفعول اومفعال بکثره والی فعیل او فعل بقلة فعیمل عمله بشرموطه.

اسم مبالغه: مانند‌اسم فاعل با این شرائط عمل میکنندلیکن عمل فَعَّال وفَعُول مِفعَال کثیراست وعمل فعیل وفعل قلیل است.

ترکیب : مررت برجل ضارب ابنه جارية (مررت) فعل بفاعل (با)حرف جار (رجل) موصوف.(ضارب) اسم فاعل معتمد برموصوف یعمل عمل فعله(ابنه) مرکب اضافی فاعل (جارية) مفعول به اسم فاعل بافاعل ومفعول به خودشبه جمله صفت است.موصوف باصفت خود مجرورازبرای جار. جارهمراه مجرورخودتعلق میگیرد به (مررت) مررت بافاعل ومتعلق خودجمله فعلیه خبریه.

قسم پنجم اسم مفعول : آن اسم مشتق است که دلالت کندبراسم ذات برآن فعل واقع باشد احکامات این مانند اسم فاعل است البته اینقدر فرق است که این بجای فاعل نائب فاعل رارفع میدهد.

ترکیب : زید مضروب غلامه الان اوغداً (زید) مبتداء (مضروب) اسم مفعول معتمدبرمبتداء یعمل عمل فعلیه المجهول(غلامه) مرکب اضاف ینائب فاعل (الان) معطوف علیه (او)حرف عاطفه(غداً) معطوف.معطوف علیه بامعطوف خود معفول فیه ازبرای مضروب مضروب اسم مفعول بافاعل ومفعول فیه خودشبه جمله خبراست ازبرای مبتداء مبتداء همراه خبرخود جمله اسمیه خبریه.

صفت مشبه

قسم ششم صفت مشبه: درینجاچند مباحث اند.

(۱) تعریف صفت مشبه (۲) اوزان (۳) عمل (۴) صورت های صفت مشبه.

تعریف صفت مشبه : صفت مشبه آن اسمیست که ازفعل لازم مشتق میباشدکه دلالت کند برآن ذاتی که باآن این فعل بطورثبوت ودوام قائم است مانند: حسن آن شخصی راگفته میشودکه دروحسن بطوردوام وثبوت قایم باشد همین فرق است دراسم فاعل وصفت مشبه.دراسم فاعل صفت عارضی وصفت مشبه ودرصفت مشبه صفت لازمی میباشد.

وجه تسمیه:مشبه: صیغه اسم مفعول است ازباب تفعیل.بمعنی تشبیه داده شده. چونکه این را بااسم فاعل تشبیه داده شده است ودرآمدن صیغه تثنیه وجمع وتذکیروتانیث ازهمین جهت این راصفت مشبه گفته میشود.

فائده : وزن صفت مشبه، صیغه صفت مشبه،این مخالف صیغه اسم فاعل واسم مفعول میباشد یعنی صیغه صفت مشبه بروزن اسم فاعل واسم مفعول نمی آید. برمسلك جمهورنحویان است وصاحب الفیه میفرمایندکه این درست نیست زیراکه بروزن اسم فاعل صیغه صفت مشبه می اید. علی سبیل قلت مانند: شاهدکان معنی شهید.

فائده: اوزان صفت مشبه بسیارزیاداند تعلق آنها باسمااست قیاس را دخلی نیست لیکن که صفت مشبه بمعنی لون وعیب آن همیشه بروزن افعل می آید مانند: ابیض، اسود، اعور، اعما وغیره. اینها دراوزان قیاسی لهذا این را قاعده کلیه قراردادن درست نیست.

عمل صفت مشبه:صفت مشبه مطلقاً عمل فعل خودرامیکندبرای عمل آن شرط اول اینست که بریکی ازپنج چیزمعتمدباشد.

شرط دوم : صفت مشبه صیغه مصغرنباشد.

شرط سوم : موصوف نیزنباشدلیکن این شرائط را دربحث اسم فاعل گفته شده اند. برای عمل نمودن درفاعل وشبه مفعول وگرنه دردیگرمعمولات برای عمل نمودن شرطی نیست. یاد داشته باشیدکه صفت مشبه برالف لام معتمدنمیباشد زیراکه الف لام بمعنی الذی برصفت مشبه داخل نمیشود.

نیزشرط حال واستقبال نیست زیراکه درصفت مشبه معنی دوام واستمرار میباشد. واین رانیزیاد داشته باشید که عمل صفت مشبه ازفعل خود زائد است زیراکه این معمول خودرانصب نیزمیدهد بنابرشبه مفعول به بودنش لیکن فعل این لازمی آن مفعول بیه خودرا هرگزنصب نمیدهد.

قوله **اسم فاعل وفرق میان صفت مشبه**: ① صفت مشبه لازم است واسم فاعل فعل لازمی ومتعدی ازهردو.

②درصفت مشبه ثبوت ودوام ودراسم فاعل حدوث میباشد.

③فاعل صفت مشبه فقط سببی است واسم فاعل سببی واجنبی هردو اند.

④ معمول صفت مشبه مقدم شده نمیتواندواسم فاعل مقدم شده میتواند.

صفت مشبه هجده صورت دارد

وجه حصر: اینست که صیغه صفت بالام میباشد یامجردعن اللام سپس معمول این هردومضاف میباشدیابالام میباشد یا ازهردوخالی میباشد پس این شش صورت شد. سپس دریں شش صورت مذکوره درهریک صورت سه احتمال اند که معمول آن مرفوع میباشد یا منصوب یامجرور پس سه را در شش ضرب داده شود پس بطورمجموعه هجده صورت میشوند.

صورت اول: صفت مشبه معرف باللام باشد ومعمول آن مضاف باشد ازین سه صورت خارج میشود.

①که معمول مرفوع باشدمانند: زیدالحسن وجهه.

②معمول منصوب باشدمانند: الحسن وجهه.

③ معمول مجرورباشد مانند: الحسن وجهه.

صورت دوم:صفت مشبه معرف باللام باشد ومعمول نیزمعرف باللام باشد پس این نیزسه صورت میشود ازجهت اعراب.

①مرفوع باشد مانند: الحسن الوجه.

②منصوب باشدمانند: الحسن لوجه.

③ معمول مجرورباشد مانند: الحسن الوجه سه وسه شش شدند.

صورت سوم :صفت مشبه معرف باللام باشد ومعمول ازاضافت والف لام ازهردو خالی باشد پس این نیزسه صورت دارد.

① معمول مرفوع باشد مانند: الحسن وجه.

② معمول منصوب باشد مانند: الحسن وجهاً.

③ معمول مجرور باشد مانند: الحسن وجه.

پس درصورت معرف بودن صیغه صفت این صورت ها میشوند.

وهمچنان درصورت مجردبودن عن اللام نیزهمین نُه صورت ساخته میشود.

تفصیل آن اینست که صیغه صفت مجردعن اللام ومعمول مضاف برآن سه اعراب جائزاست.

وصیغه صفت مجرد ازلام ومعمول به.ازین نیزسه صورت حاصل میشود.

وصیغه صفت مجردعن اللام ومعمول معرف بااللام پس برمعمول سه اعراب جائزمیباشد.

احکام هجده صورتها

ضابطه : درآن صفت که یکی ضمیرباشد آن احسن ودرآنکه دوضمیر باشد آن حسن وآنکه خالی باشد آن قبیح میباشد.

وآن صفتی که مجردعن اللام مضاف باشد بطرف مضاف الی الضمیر مختلف فیه است.

وصفت معرف، معرف بااللام مضاف باشد بطرف مضاف الی الضمیر یا صفت معرف بااللام مضاف باشد بطرف نکره این هردو جائزاند.

تفصیل اینست که مسائل وصورت های صفت مشبه باعتبار امتناع واختلاف وحسن وقبیح واحسن برپنج قسم اند.

دوصورت ازآنهاممتنع اند.

صورت اول امتناع: صیغه صفت معرف باللام باشد وآن مضاف بطرف معمول مجرد عن اللام مانند: الحسن وجهه وجه ممتنع بودن آن اینست که

درین ترکیب اضافت معرفه بطرف نکره است که دراضافت معنویه ممتنع بود پس ازجهت این مشابهت نحویان این را نیزممتنع قراردادند.
صورت دوم امتناع: صیغه صفت معرف بااللام مضاف باشد بطرف معمول وآن معمول مضاف باشد بطرف ضمیرمانند: الحسن وجهه وجه ممتنع بودن آن اینست که با این اضافت هیچ تخفیف حاصل نمیشود زیراکه تخفیف یا بحذف تنوین میشود یا باحذف نون تثنیه ونون جمع یاباحذف شدن صفت فاعل ضمیرموصوف مانند: الحسن الوجه دراصل الحسن بود لهذا این اضافت دراین وجوه مذکورهٔ سه گانه فایدهٔ هیچ یکی رانمیدهد پس ازهمین جهت این رانیزچنین ممتنع قرارداد.
دردرین هجده صورتها آنکه باقی مانده بودآن شانزده بود دریک صورت ازین صورت های شانزده گانه مختلف فیه آنست که وآن اینست که صیغه صفت معرف باللام نباشد وبطرف آن معمول مضاف باشدکه بطرف ضمیر موصوف مضاف باشد مانند: حسن وجهه. درین اختلاف است،بصریین وامام سیبویه باقباحت برای ضرورت شعری جائزقرارمیدهند.
وجه قبیح بودن را چنین گفته شده است که اضافت لفظیه برای تخفیف میباشد لهذا بایدکه بدرجهٔ اعلی تخفیف میبودیعنی ازمضاف تنوین ومضاف الیه ضمیرحذف میشد لیکن چونکه درینجا تخفیف بدرجهٔ ادنی است وآن اینست که فقط ازمضاف تنوین حذف شده بود وازمضاف الیه ضمیرحذف نشده بود پس ازهمین جهت تخفیف بدرجه اعلی ممکن نگردیده به تخفیف بدرجه ادنی اکتفاء کردن گاهی قبیح میباشد ونزدکوفیین بغیرقباحت جائزاست.
دلیل ایشان اینست که برای جوازفی الجمله چیزی ناچیزی تخفیف بودن درکاراست وآن درینجاتخفیف ازحذف تنوین حاصل میشود.
بعدازبرآمدن سه ازهجده، پانزده صورت باقی میماند دوصورت ازآنهاکه در آنهایکی ضمیرموجود است خواه آن درصفت باشد یا درمعمول آن

احسن است وچنین صورت ها نُه اند. احسن بخاطری گفته میشودکه برای ربط دادن باموصوف درآنهایکی ضمیرموجود است ویکی بودن ضمیر برای ربط کافی میباشد.
ودرآنکه دوضمیرباشد آنها دوصورت میشوند. آن حسن است وجه احسن بودن آنهااینست که درآنها برای ربط دادن باضمیرموصوف موجوداست.
وغیراحسن بخاطراینست که درین ضرورت یکی ضرورت ضمیربودبرای ربط ودرین دوضمیرموجوداند.
ونُه ویازده باقی چهارصورت اندکه قبیح اندیعنی آن صورت های که درآنها ضمیرموجود نیست آنهاقبیح اند وآنهاچهارمیشوند. آنهابخاطراین قبیح اندکه برای ربط دادن صفت را باموصوف ضرورت ضمیرمیباشد درآنها موجود نیست.

اسم تفضیل

هفتم اسم تفضیل : اسم تفضیل آن اسمی است که مشتق باشد ازمصدر واین رابگویدکه معنی مصدریه درین نسبت به دیگراشخاص زیادتر یابیده میشوند.محمدافضل الانبیاء درین جمله فضیلت ایشان باعتبارتمام انبیاء بخلاف اسم مبالغه درین بیان فضیلت باعتبارذات خودمیباشد درین لحاظ دیگراشخاص نمیباشدمانند: زید ضراب. زیدبسیارزننده است.

عمل اسم تفضیل

عمل اسم تفضیل بردوقسم است.① عمل نصب ② عمل رفع. سپس عمل نصب بردوقسم است ① بنابرمفعولیت ② بنابرحال یاظرف یاتمیز.

عمل اول نصب : این عامل ضعیف است لذا درین معنی مصدربعینه باقی نماندبلکه درین معنی زیادت پیداگردیده است. لذا این درتمام معمولات عمل نمیکند صرف درین معمولات عمل میکند.① تمیز ② حال ③ ظرف مفعول فیه ④ درفاعل مسترمطلقاً عمل میکند.زیداحسن منک الیوم راکبا درین مثال الیوم ظرف است وراکباًحال است.واناأکثرمنک مالا واعز نفرا

درین از تو آرزوی مال زیادتراست وآرزوی نفرزیادغلبه کننده باشد پس درین مالاً ونفراً تمیزاست.

حال وظرف هردومعمول ضعیف اند.لهذا برای عمل کردن دراینها اندکی مشابهت بافعل عامل کافی است و بافعل اسم تفضیل باین حیثیت که آن برمعنی حدثی دلالت میکند مشابهت موجود است وتمیزنیزمعمول آنقدر ضعیف است که درین اسم تام که ازمعنی فعل خالی است عمل میکند مانند: عندی رطل زیتاً پس درین اسم تفضیل که درآن بدرجۀ مشابهت موجود است این بطریقه اولی عمل میکند لیکن اسم تفضیل درمفعول به بالکل عمل نمیکندخواه مفعول به مظهرباشد یا مضمرزیراکه مفعول اسم تفضیل بجزمفضل علیه دیگرچیزی شده نمیتواند ومفضل علیه چون مذکور باشد پس مجرورمیباشد ودرمفعول مطلق له ، معه نیزعمل میکنند.

عمل دوم :رفع این بنابرفاعلیت میباشد. این سه صورت دارد① عمل کردن در ضمیرمستتر② عمل کردن درضمیربارز③ عمل کردن دراسم ظاهر، درضمیرمستتربغیر کدام شرط عمل میکند لذا ضمیرمستتراین هم معمول ضعیف است ودرضمیربارز واسم ظاهربغیرشرط عمل نمیکندزیراکه این هردو معمول قوی اند مگردریک مقام برای آن سه شرط است.

شرط اول : اسم تفضیل باعتبارلفظ صفت یک شئ باشد وباعتبارمعنی صفت متعلق آن شئ باشد وآن متعلق درین شئ وشئ دوم مشترک باشد.

شرط دوم :آن متعلق شئ چنین باشدکه باعتبارآن شئ مفضل باشد وباعتبارشئ دوم مفضل علیه باشد یعنی مفضل هم ومفضل علیه هم لیکن با دو اعتبار.

شرط سوم:قبل از اسم تفضیل نفی یا نهی یااستفهام انکاری.

یاد داشته باشیدکه مفضل بودن متعلق شئ باعتبارآن شئ وباعتبارشئ دیگر مفضل علیه بودن آن این قبل ازداخل شدن نفي است درحالیکه بعداز داخل شدن نفی معنی برعکس میشودمانند: مارأیت رجلا احسن فی عینه الکحل منه

فی عین زیدا درین مثال نخست بلحاظ اثبات معنی کردن میخواهد تاکه معنی کلام ظاهرو واضح شودسپس معنی نفی راکرده شود.
اکنون درین مثال بدانید که درین احسن اسم تفضیل است باعتبارلفظ ازیک شئ یعنی صفت رجلاً است وباعتبارمعنی متعلق رجل یعنی صفت کحل است. واین کحل درمیان رجل وزید وچشم مشترک است واین کحل باعتبارعین رجل مفضَل است وباعتبارعین زید مفضل علیه است ودرین وقت معنی این میشود که من یک رجل را دیدم درچشم او سرمه ازچشم زید زیادبهتربود درین بجزنفی باقی تمام شرائط ظاهر گردید لیکن وقتیکه برین نفی داخل شدپس اکنون اسم تفضیل منفی میگردد هرسه شرط را یابیده میشود وبعدازنفی کحل باعتبارعین رجل مفضل علیه وباعتبارعین زید مفضل است وبعدازنفی مقصود زید تعریف سرمه چشم است.درین ما نافیه است رجل مفعول به است ازبرای رأیت. احسن اسم تفضیل است که درالکحل عمل میکند والکحل اسم ظاهراست که فاعل احسن است.
علت:درین صورت اسم تفضیل فاعل دراسم ظاعرعمل بخاطراین میکندکه درین صورت اسم تفضیل بمعنی فعل حسن شده است قاعده است که چون اسم تفضیل تحت النفی واقع شود پس بمعنی فعل میباشد.
زیراکه قاعده اینست که چون برمقید بالقید نفی داخل شود پس نفی قید میشود لهذا چون براسم تفضیل نفی داخل میشودپس نفی صفت تفضیل میشود اصل فعل باقی میماند. احسن بمعنی حسن فعل گردیده درفاعل خود عمل میکند.
مامن ایام احب الی الله فیها الصوم منه فی عشرة ذی الحجة.
فائده : اسم تفضیل همیشه بروزن افعل می آید قید شرح ، حب نیزدراصل اخیرواشر واشرر واحب بود، همزه را فقط درکلمات حذف کرده میشود ووزن فعلاً برای مؤنث شرط است وگرنه صیغه افعل اسم تفضیل نمیباشد.
احمر، حمراء معنی آن صرف سفید وسرح میباشد.بمعنی بسیارسفید نمیباشد

فائده : این اسم تفضیل نیزازهمان ابواب می آید که ازآنهاتعجب می آید، اگرازچنین ابواب حاصل نمودن معنی اسم تفضیل مرادباشد که ازآنها اسم تفضیل نمی آید طریقه این نیزهمان است که ازفعل تعجب بود. اگرزائد علی الثلاث یعنی ثلاثی مزید یا رباعی مجرد باشد یا رباعی مزید باشدیا آز ابواب ثلاثی مجرد که درآن معنی دارای لون یا عیب باشد،یعنی مراد گرفتن معنی دارای اسم تفضیل که ازآنهااسم تفضیل نمی آید پس طریقه آ اینست که اولاً ازثلاثی مجرد وزن افعل ساخته شود مطابق مقصد خو خواه کثرت شدت یا معنی دارای حسن باشد مثلاً لفظ اسد، لفظ اقوی لفظ احسن. سپس مصدرهمان باب را بطورتمیزبعدازآن آورده شود که منصوب میباشد پس ازین معنی دارای اسم تفضیل مرادمیباشدمانند: اشداستخراجا، اقوی حمرة، اقبح عرجا.

فائده : استعمال اسم تفضیل باسه طریقه میشود.

① استعمال اسم تفضیل بامِن مانند: **زید افضل من عمر.**

② اسم تفضیل بااضافت مستعمل باشدمانند: **زیدافضل القوم.** اسم تفضیل باالف لام عهدخارجی مستعمل باشدمانند: **زیدالافضل .**

③اسم تفضیل با الف لام عهدخارجی مستعمل باشد مانند: **زیدالافضل** اسم تفضیل سه حکم دارد.

حکم اول : اسم تفضیل را مطابق موصوف آن آوردن واجب است صورت آن اینست که اسم تفضیل با الف لام مستعمل باشد.

حکم دوم:عدم مطابقت واجب است یعنی اسم تفضیل رامفرد، مذکر گذاشتن واجب است. این دوصورت دارد.

صورت اول: اسم تفضیل بامِن مستعمل باشد.

صورت دوم: اسم تفضیل بطرف نکره مضاف باشد.

حکم سوم: هردو وجه جائزاندیعنی مطابقت هم وعدم مطابقت هم. صورت آن اینست که اسم تفضیل بطرف معرفه مضاف باشد بشرطیکه معنی تفضیل باقی باشد.

فائده : گاهی اسم تفضیل ازمعنی تبدیلی خالی میباشدمانند: ربکم اعلم بکم. اکثرمن القوم اکبرهم واصغرهم ای صغیرهم وکبیرهم.

ترکیب : انا اکثرمنک مالاً واعز نفراً.

انا ضمیر مرفوع مرفوع محلاً مبتداء. اکثرصیغه صفت دروضمیرمستتر معبربهومرفوع محلاً فاعل. مِن حرف جار ك ضمیرمجرورم جرور محلاً جار بامجرور خودظرف لغو تعلق میگیرد به اکثر. اکثرصیغه صفت بافاعل ومتعلق خود ممیّز. مالاً منصوب بالفتحه لفظاً تمیزممیز باتمیزخود معطوف علیه واو عاطفه اعز صیغه اسم تفضیل دروضمیرمستتر معبربهو مرفوع محلاً ممیز.نفرا منصوب بالفتحه لفظاً تمیزممیز باتمیزخود معطوف. معطوف بامعطوف علیه خود خبرمبتداء. مبتداء باخبرخودجمله اسمیه خبریه.

مصدر

هشتم مصدر:

تعریف مصدر: مصدر آن اسمیست که فقط برحدث دلالت کند، معنی حدث قائم بالغیرمیباشدپس تعریف این مشیودکه مصدراسمیست که دلالت کندبرحدث یعنی برچنین معنی که قائم بالغیرباشد.بفارشی دن یا تن می آید.

وازآن افعال مشتق باشد چنانکه افعال مشتق میشوندهمچنان ازمصدر متعلقات فعل مشتق میشوندزیراکه چون برای افعال مصدراصل باشدپس برای متعلق فعل او نیزمصدراصل شد مانندضرباً چنانکه ازضرباً، ضرب یضرب ضارب.

عمل مصدر: مصدرعمل فعل خودرامیکند یعنی اگرمصدرلازمی باشدپس فقط فاعل را رفع میدهدمانند: اعجبنی قیام زید پس قیام مصدرلازمی است این فقط فاعل زید را رفع داده است. واگرمصدرمتعدی باشدپس فعل را رفع ومفعول به را نصب میدهدمانند: اعجبنی ضرب زید عمراً.

شرائط برای عمل مصدر: شش شرط اند.

①مفردباشد.

②مفعول مطلق نباشد.

③ضمیرنباشد یعنی چنین ضمیری نباشد که راجع باشد بطرف مصدر.

④مصغرنباشد.

⑤تاءوحدت نیزنباشد.

⑥درمیان معمول فاصله نباشد، برای عمل این زمانه شرط نیست.

ضابطه: مصدرچونکه عامل ضعیف است لذامفعول آن برآن مقدم شده نمیتواندلهذا اعجبنی ضرب زیدعمراً را اعجبنی عمراً ضرب زید خواندن جائز نیست.

ضابطه: اضافت مصدربطرف فاعل ومفعول هردو جائزاست چون اضافت بطرف فاعل باشد پس لفظاً مجرور مرفوع معنًامیباشدمانند: کَرِهت ضرب زیدعمراً پس درینجا زید فاعل مصدراست ومعنًامرفوع فاعل است وعمراً لفظاً منصوب مفعول به است واضافت بطرف مفعول به مفعول مجرور لفظاً منصوب بمعنی منصوب میباشد وبعدازآن فاعل مرفوع میباشد مانند: کرهت ضرب عمراً زید.

ومصدرمعرف باللام نیز گاهی عمل میکند.

ضابطه: مصدر در دومقام عمل میکند.

مقام اول : مصدرازلفظ فعل بدل واقع باشد مانند: ضرباً زیداً.

مقام دوم: بجای این مصدر فعل باآن یافعل باماآمدن درست باشد مانند: لولا دفع الله الناس بجای این لولا ان یدفع. صاحب تسهیل با اِن وما با این هردوحرف ان مخففه را نیزذکرکرده است.

چندفرق میان مصدروفعل

① فاعل فعل حذف شده نمیتواندوفاعل مصدرحذف میشود.

②درفعل ضمیرفاعل مستترمیشودودرمصدرضمیرمستترشده نمیتواند.

③ فعل مجهول نائب فاعل را رفع میدهدلیکن مصدر از رفع دادن نائب فاعل عاجزاست یعنی نائب فاعل رارفع نمیدهد.

فائده : درآغازمصدرمیم آورده شودپس مصدرمیمی میشود. مصدرمیمی را اسم مصدر گفته میشودلیکن این عمل هم میکندمانندمصدر. این در حقیقت مصدراست این را اسم مصدر گفتن مجازاً است.

تعریف اسم مصدر : اسم مصدرآنست که برلفظ مصدردلالت کند وتمام حروف فعل درآن موجودنباشدیعنی معنی مصدری باشدلیکن مشتق منه شده نتواند خواه حقیقةً باشد یا تقدیراً.مثال حقیقةً اعطاء،یعطی اعطاءً.

مثال تقدیری قاتل قتالاً اکنون درقتالاً یک حرف نیست لیکن آن مقدر است که قیتالاً است.

عمل اسم مصدرقلیل است وعلم مصدربالکل عمل نمیکند.

ترکیب : اعجبنی ضرب زیدٍ عمراً.

(اعجب)فعل ماضی معلوم (نون) وقایه (یا) ضمیرمتکلم منصوب محلاً مفعول به مقدم(ضرب) مصدر متعدی مضاف(زید) مجرورلفظاً مضاف الیه فاعل(عمراً) منصوب لفظاً مفعول به.مصدر بافاعل ومفعول خود فعل اعجب. اعجب بافعل ومؤخرخود مفعول مقدم خود جمله فعلیه خبریه.

اسم مضاف

نهم اسم مضاف: مضاف ازاضافت است بمعنی نسبت کردن ومضاف کل اسم نسب الی اسم بواسطة حرف الجر تقدیراً که مضاف هرآن اسمیست که منسوب باشدبطرف اسم دیگری بواسطه حرف جرتقدیری.مانند: غلام زید دراصل غلام لزید بود.

ابوحیان اندلسی وابن درستویه قائل حرف جرتقدیری نیستند باقی همه قائل اند. اختلاف دوم که عامل مضاف الیه کدام است. نزد زجاج همان حرف جر مقدرعامل است وجمهورمضاف را عامل قرارمیدهند.

فائده : اضافت بردوقسم است.(۱)لفظیه(۲)معنویه.

تعریف اضافت لفظیه : اینست که صیغه صفت بطرف معمول خود مضاف باشدیعنی اضافت لفظیه آنست که درآن دو امرجمع باشد یک امر

بجانب مضاف که مضاف صیغه صفت باشد وامردوم مضاف الیه که آن مضاف الیه معمول باشد برای صیغه صفت. مراد ازصیغه صفت سه چیزاند.
①اسم فاعل ②اسم مفعول ③ صفت مشبه بشرطیکه زمانه ماضی نباشد. وگرنه اضافت معنوی میشود لذا اسم فاعل واسم مفعول بمعنی ماضی عمل نمیکنند.ومراد ازمعمول فاعل ومفعول است وفائده اضافت لفظیه فقط تخفیف است.

تعریف اضافت عنویه: معنویه آنست که درآن غیرصیغه صفت مضاف باشد بطرف معمول این سه صورت دارد.

① مضاف صیغه صفت نباشدمانند: غلام زیدٍ

② مضاف صیغه صفت باشد لیکن بطرف معمول خود مضاف نباشد مانند: کریم البلد.

③ مضاف صیغه صفت باشد وبطرف معمول خودمضاف باشد لیکن زمانه ماضی باشد مانند: رب العالمین.

لهذا اضافت مصدرواسم تفضیل معنوی است زیراکه این هردو با اضافت معرفه میشوند.

فائده:مصدرنزدجمهورازصیغه صفت خارج است لهذا اضافت این اضافت معنویه میباشد واسم تفضیل نیزنزدجمهور ازصیغه صفت خارج است.

فائده : اضافت معنویه برسه قسم است.①لامی ②منی ③ فوی.

①**اضافت لامیه**: این آنگاه است که مضاف الیه نباشد پس ازجنس مضاف باشد وگرنه برای مضاف ظرف باشد مانند: غلام زید درین لام حرف جر مقدرمیباشد دراصل غلام لزید است.

②**اضافت بیانیه**: که مضاف الیه ازجنس مضاف باشدیعنی برآنکه مضاف صادق می آید برآن مضاف نیزصادق آیدمانند: خاتم فضة درینجا من بیانیه مقدرمیباشد دراصل خاتم من فضة بود این را اضافت بیانیه نیزمیگویند.

③**اضافت ظرفیه**:اضافت درآن وقت میباشد که مضاف الیه لفظ عام باشد ظرف باشد عام ازینکه ظرف زمان باشد یا ظرف مکان مانند: صلوات اللیل درینجا فی حرف جر مقدرمیباشد.این را اضافت ظرفیه نیزمیگویند.

ضابطه : ان یکون المضاف متوغلا فی الابهام کغیر ومثل اذا ارید بهما مطلق المماثلة والمغایرة اگردرمضاف شدت ابهام بود ماننداففظ غیر مثل، لفظ،شبه، جهات سته وباوجود مشابَه آنها بجای اضافت الی المعرفه،مضاف الی النکره میباشد ازین فقط فایده تخصیص برمی آیدلیکن اضافت معنویه میگوئیم ازهمین جهت صفت نکره میشود مانند: مررت برجل ملک اوغیرک. آری البته وقتیکه مضاف الیه آن چنین اسمی باشد که فقط یک ضد داشته باشد که باغیریت مضاف الیه معلوم شود پس درچنین صورت ازجهت لفظ مثل وغیراضافت معرفه میشود مانند: علیک بالحرکة غیرالسکون وهمچنان چون برای مضاف الیه چنین مثلی باشد که درشئی ازاشیاء درمشابهت ومماثلت مضاف الیه مشهورباشد مانند علم وشجاعت پس این اضافت معنویه نیزفایده تعریف رامیدهد. مثلاً امام ابوحنیفه وابویوسف مماثلت ایشان درصفت علم مشهوراست ومماثلت حضرت علی وحضرت خالدبن ولید درصفت شجاعت مشهوراست اگرامام ابوحنیفه راگفته شودجاءمثلک ومراد ازلفظ مثل آن شخصی راگرفته شود که باامام صاحب درصفت علم مماثل ومشابه است پس این معرفه میباشد.

ضابطه: هیچ اسمی بطرف مرادف خودمضاف نمیشودلهذا لیس اسد گفتن غلط است ونه صفت بطرف موصوف مضاف میشود لهذا رجل فاضل وفاضل رجل گفتن غلط میباشد.

واگرکدام مثال بخلاف این قاعده است پس آنرا تاویل کرده میشودمثال: جاءنی سعیدکرز، جاءنی مسمی هذا الاسم، یعنی مرا ازاول مسمی وازثانی اسم است. مسجد الجامع، مسجدالمکان الجامع، صلوة الاولی ای صلوة الساعة الاولی، جرد قطیفة ای شئ جزء من جنس القطیفة.

فائده: برای اضافت کلا و کلتا سه شرط است.

① اضافت الی المعرفه باشد لهذا کلا رجلین گفتن غلط است.

② بطرف تثنیه حقیقی مانند: کلتاالجهتین

③ کلمه واحدباشد لهذا گفتن این غلط است: کلازید وعمرگفتن غلط است.

فائده: برای حسب دومعنی است.

① بمعنی (کاف) درین صورت سه ترکیب شده میتواند ① صفت نکره شود مانند: مررت برجل حسبک من رجل ای کاف لک من غیره.

② برای معرفه حال باشدمانند: هذا عبدالله حسبک من رجل.

③ مبتداء غیره مانند: حسبهم جهنم، فان حسبک الله درهم.

دوم بمعنی (لاغیر) درین صورت مبنی علم الضم میباشد اگرمقطوع عن الاضافت بودپس درترکیب صفت قرارمیگیرد. مانند: رائیت رجلاحسب یاحال قرارمیگیرد مانند: رایت زیداحسب. والتفصیل فی المطولات.

فائده: لفظ (کل) اگربطرف نکره مضاف شودپس معنی مضاف الیه را اعتبارکردن واجب است. مانند: کل رجل اتوک وکل امراة اتتک.

اگربطرف معرفه بودپس لفظ کل را اعتبارنمودن نیزجائزاست وهمین کثیرالاستعمال است مانند: کلهم یقوم وکلهم یقومون.

واگرمقطوع عن الاضافت باشدبازهم هردوجائزاندمانند: قل کل یعمل علی شاکلته، وکل کانوظلمین بحث مضاف بسیارطویل است لیکن عمده نیزاست.

ترکیب: رائیت اصدقائی مشتسبشرین. (رائیت) فعل بافاعل اصدقا منصوب بالفتحه تقدیرا مضاف ی ضمیرمضاف الیه، مضاف بامضاف الیه ذوالحال، مستبشرین صیغه اسم فاعل ضمیردران مسترفاعل. اسم فاعل بافاعل خود حال. حال همراه ذوالحال مفعول به ازبرای رائیت جمله فعلیه خبریه میشود.

﴿التمرین﴾

درین امثله اسماء عامله وعمل آنهارابشناسیدنیزترجمه وترکیب کنید.

انی جاعل فی الارض خلیفة، اشرف الحدیث ذکرالله، کلبهم باسط ذراعیه، ان هولاء متبرماهم وباطل ماکانوا یعلمون، اشرف الموت قتل الشهداء، خیرالعلم مانفع، خیرالاغنیاء منفق ماله فی سبیل الله، جاءنی عمرومعطیا غلامه درهما ان ربی السمیع الدعاء، ان الله غنی حمید، ان ربک لروف رحیم، زید حسن اخوه عمروعالمة ابنته، زید احسن من عمرو، نحن نقص علیک احسن القصص، احسن الهدی هدی محمد، هذا المسجد ارفع واطول من ذالک واکثرهم کافرون، هذا العام اقل، لخلق السموت والارض اکبر من خلق الناس، هواهدی منه، من اصدق من الله حدیثا، هواعلم بکم، ذالکم اطهرلقلبکم، ایذائک امک معصیة کبیرة، زید جائع بطنه وعمروعاربدنه من الثوب، ابوک مغطی راسه، عمرومطهرثوبه.

اسم تام

قسم دهم اسم تام: اسم تام آنست که برحالت موجودهٔ آن اضافت ناممکن باشد.واسم باپنج چیزتام میشود.

① باتنوین ظاهرمانند: مافی السماء قدرراحةسحابا.

②باتنوین مقدرمانند: احدعشررجلاً.

③ بانون تثنیه مانند: عندی قفیزان براً.

④ بانون جمع مانند: هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا.

⑤ بااضافت مانند: ملؤه عسلا.

عمل اسم تام:اینست که تمیز را نصب میدهد زیراکه این مشابهت دارد با فعل چنانکه فعل بافاعل تام گردیده مفعول رانصب میدهد همچنان این اسم نیز باآن اشیاء تام گردیده شبه مفعول یعنی تمیزرانصب میدهد.

اسماءعدد

فائده : عددلغةً بمعنی معدوداست چنانکه قبض بمعنی مقبوض است. براسماء عدد دوقسم بحث میشود.بحث اول رابطه به تذکیروتانیث است. بحث دوم رابطه به تمیزآن میشود.

بحث اول که اسماء عدد برسه قسم است.

بحث اول

قسم اول :برای مذکر،مذکروبرای مؤنث مؤنث واین دولفظ اند. واحد واثنان. برای مذکر واحد وبرای مؤنث واحدة مانند: اله واحد، نفس واحدة.

فائده : همچنان اسماء عدد که بروزن فاعل می آیندحکم آنهانیزهمین است مانند: ثالث، ثالثة رابع رابعة.

قسم دوم : با مذکرمؤنث وبامؤنث مذکرعلی الدوام واینهاهفت کلمه اند. ازثلثة تا عشرة خواه مرکب باشد یا غیرمرکب مانند: ایتک الاتکلم الناس ثلثة ایام و ایتک الاتکلم الناس ثلث لیال سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام. درین مثال هردویکی اند.

قسم سوم : که لفظ عشراست حکم آن اینست که اگراین مرکب شود پس مطابق قیاس یعنی بامذکروبرای مؤنث مؤنث مانند: احدعشرکوکباً و فانفجرت منه اثنتاعشرة عیناً واگرغیرمرکب باشد پس بطرف ثلثة خلاف القیاس.

تمیز اسماء عدد

اسماء عدد باعتبارتمیزبرسه قسم اند.

① **عدد ادنی**: این ازثلاثه این ازثلاثه تاعشراست تمیز این جمع مجرورخلاف القیاس می آید یعنی برای مذکر باتاء مانند: ثلاثة رجال وبرای مؤنث بغیرتاء مانند: ثلاث نسوة.

سخرهاعلیهم سبع لیال وثمانیة ایام.

② **عدد اوسط**: ازاحدعشر تا تسع وتسعون است. تمیزاین مفردمنصوب مانند: رأیت احدعشرکوکبا، وٰعدناموسی ثلثین لیلة واتممنٰهابعشرفتمّ میقات رابه اربعین لیلۃ.

یاد داشته باشید که ,,قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا این اسباط بدل است ازاثنتا عشرة وتمیزمحذوف است ای اثنتی عشرة فرقة زیراکه اگراسَباطاً تمیزمیبود پس اسم عددمذکرمیبود.

③ **عدد اعلی**: مائة و الف وتمیزتثنیه وجمع آن مفرد مجرورمی آید مانند: ثلث مائة سنین.

فائده: از اثنان تاعشرة ازآن اسم فاعل ساختن درست است چنانکه ازفعل ساخته میشود مانند: ثانی ،ثالث، رابع ، عاشر. لیکن برای مذکرمذکر ومؤنث مؤنث یعنی مطابق قیاس البته لفظ واحد وواحدة این بوضع واضع است.

ترکیب : رایت احدعشرکوکباً.

رأیت فعل بفاعل.احدعشر عددمبهم ممیزکوکباً منصوب بالفتحه لفظاً تمیز.ممیزباتمیزخود مفعول به ازبرای رأیت فعل. رأیت فعل بافاعل ومفعول به خودجمله فعلیه خبریه.

ترکیب : غرصت ثلاث شجرات. غرصت فعل فاعل(ثلاث) منصوب ممیزشجرات مجرورلفظاً تمیز. ممیزباتمیزخود مفعول به فعل بافاعل ومفعول به خود جمله فعلیه خبریه.

اسماء کنایه

قوله **یازدهم اسماء کنایه**:اسماء که کنایه اند ازعدد آنهاعامل اند وآنکه از قول اند آنها عامل نیستند. ① کم② کذا③ کأین.

بحث کم

کم بردوقسم است استفهامیه بمعنی ای عدد وکم خبریه بمعنی عددکثیر انشاء تکثیر واین هردومقتضی تمیزاند.

عمل کم استفهامیه:کم استفهامیه تمیزمفرد را نصب میدهدمانند کم رجلاًعندك واگرحرف جرداخل شود پس مجرورنیزمیشودمانند: بکم درهم اشتریت. لیکن نصب فصیح است.

وتمیزکم خبریه ازجهت اضافت کم مفرد مجرورمیباشد مانند:کم مال انفقته وگاهی جمع مجرورمیآید مانند: کم رجال لقیته.

علت: کم استفهامیه را درجۀ عدد اوسط داده شدکه تمیزعدد اوسط مفرد منصوب میباشدپس این همچنان تمیزکم استفهامیه را مفرد منصوب ساخت وکم خبریه باقی بود اسماء عدد دو مرتبه داشت لذا هردورالحاظ نمود درتمیزآن چنانکه تمیزعدداقل مجرورمی آید پس تمیزکم خبریه نیزگاهی

جمع مجرورمیباشد وچنانکه تمیزعدد اعلی مفرد مجرورمی آید پس تمیز آن نیزمفرد مجرورمی آید.

اشتراک درامورخمسه

① هردو کنایه است ازعدد مجهول. جنس ومقدار.

②دراسمیت.

③ درمبنی علی السکون.

④درلزوم تصدیر.

⑤دراحتیاج الی التمیز.

افتراق درامورخمسه

①تمیزکم استفهامیه مفردمنصوب وخبریه مفرد مجروروجمع مجرور.

②کم خبریه باماضی مختص است مانند: کم غلمان سئالتهم بخلاف کم استفهامیه که مانند: کم غلام ستشتریه.

③ درکم خبریه احتمال صدق وکذب میباشد بخلاف کم استفهامیه.

④درکم خبریه مراد ازمخاطب جواب مطلوب نمیباشد بخلاف استفهامیه.

⑤درتمیزکم خبریه بوقت ضرورت جائزاست ودرتمیز استفهامیه بغیر ضرورت نیزجائزاست.

ضابطه: طریقه معرفت کم استفهامیه وکم خبریه اینست که اگربعدازکم صیغه مخاطب باشد پس کم استفهامیه ومتکلم باشدپس خبریه میباشد.

ضابطه: اعراب وترکیب کم محلاً مرفوع ومنصوب ومجرورمیباشد.

①**منصوب محلاً** : درآن فعل استعداد عمل موجود باشد پس آن کم منصوب محلاً میباشد همیشه. سپس درصورت محلاً منصوب بودن سه ترکیب است یا مفعول به میباشد یامفعول فیه میباشد یا مفعول مطلق میباشد. مدارآن برتمیزاست اگرتمیزظرف بود پس مفعول فیه میباشد مانند: کم یوماسرت وکم یوم صمت.

اگرتمیزمصدربودپس مفعول مطلق میباشد مانند: کم ضربةٍ ضربت و کم ضربة ضربت.

اگرتمیزنه ظرف بود ونه مصدرپس مفعول به میباشد مانند: کم رجلاً ضربت وکم غلام مررت.

① **مجرورمحلاً** : برای مجرور محلاً قاعده اینست که پیش ازآن چون حرف جاری موجودبود یامضاف الیه موجودباشدمانند: بکم رجلا مررت وعلی کم رجل حکمت مثال مضاف غلام کم رجلاًضربت و علام کم رجل سلبت.

②**مرفوع محلاً** : برای این قاعده اینست که چون هردو امرسابقه مذکور نباشدیعنی نه درفعل بعدی استعدادعمل موجود باشد ونه برکم آن حرف جار ومضاف داخل باشدپس آنگاه این مرفوع میباشد سپس درصورت مرفوع بودن دو ترکیب است.①مبتداء ②خبر. مداراین نیزبرتمیزاست که اگرتمیزظرف نیست پس کم مرفوع محلاً مبتداءمانند: کم رجل اخوک وکم رجلاً ضربت. واگرتمیزظرف باشد پس این مرفوع محلاً خبرمیباشد مانند: کم یوماً سفرک وکم شهرصومی.

فائده : که برتمیزکم استفهامیه وکم خبریه داخل نمودن مِن نیزدرست است مانند: کم رجل لقیته. بمعنی باچن تن توملاقات کردی ومثال کم خبریه کم من مال انفقته من مال فزون خرج نمودم اکنون درهردو بلحاظ قرینه فرق کرده میشود.

ضابطه: اگردرمیان کم وتمیزآن فعل متعدی فاصل آیدپس برتمیزکم مِن داخل کردن واجب میباشدتاتمیزآنرا بامفعول آن فعل متعدی آن التباس لازم نیاید.

ضابطه : اگرقرینه موجودبودپس تمیزکم استفهامیه وکم خبریه را حذف کردن نیزجائزاست مانند: کم مالک پس تمیزآن دیناراً محذوف است.

اصل عبارت کم دینارمالک ومثال کم خبریه ضربت دراصل اینست: کم ضربة ضربت اول درمثال اول قرینه اینست که کم برمعرفه داخل است حالانکه کم برنکره داخل میشود این دلیل است برین سخن که دریجا تمیز محذوف است ودرمثال دوم قرینه اینست که کم برفعل داخل است حالانکه کم براسم داخل میشود لهذا ازین معلوم شدکه تمیزمحروف است.

بحث کذا

کذا این مرکب است از(کاف)و(ذا) اسم اشاره.

درامورادبعه باکم موافق است

①درابهام②دربنا③دراحتیاج④درافاده تکثیر.

عمل این تمیزرا نصب میدهد. قبضت کذاوکذا درهما.

تمیزکذا : تمیز کذا مفرد منصوب میباشد.

ضابطه : کذا دوقسم دیگرنیزدارد. ①جارمجرور②کذاکنایه از غیر عدد مانند: یقال للعبد یوم القیمب اتذکریوما کذا وکذا وفعلت کذا وکذا(الحدیث) درین صورت ها تقاضای تمیزنمیکند چون کذا کنایه ازعددآنگاه تمیزآن میباشد.

بحث کاین

کأیّن این مرکب است از(کاف)و(ایّ) مع التنوین.این بمنزله کم خبریه است درافاده تکثیرولزوم تکثیروتمیزاین مجرورمیباشدازجهت دخول مِن مانند: وکأین من دابة لاتحمل رزقها وگاهی منصوب میباشدمانند: کاین لنافضلا.

تمیزکاین:تمیزکأین اکثرازجهت مِن ظاهرمجرورمیباشد: وکأین من دابة.

کم وکأین درامورخمسه مشترک اند

①دربهام.

②دراحتیاج الیَ التمیز.

③ درمبنی بودن.

④ درصدارت کلام.

⑤درمعنی تکثیر.

کم وکأین درامورخمسه افتراق است

①کأین مرکب است کم بسیط است.

②تمیز کأین مجرورمیباشد وبرین عموماً مِن داخل میشود.

③کأین بمعنی استفِهام استعمال نمیشود الاعندالبعض.

④خبر کأین همیشه جمله میباشدمفرد شده نمیتواند بخلاف کم.

﴿التمرین﴾

کم استفهامیه خبریه وتمیز آنهارابشناسید واعراب کم رانیزبگوئید.

کم رجلا عندک، کم رجلاعندی،کم رجال عندی، من قریة اهلکناها، قبضت کذا وکذا درهما، کم یوماسفرک، کم یوماً صومی، رایت کذا وکذا درهما، کم ترکوا من جنت وعیون، بکم درهما اشتریت الکتاب، کم زیارة زرت، کم یوماصمت کم ضربة ضربت، کم اسبوعا صمت، کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة، کم یومامضیت فی المدینة، وکأین من قریة عتت عن امرربها فحاسبناها حساب شدیدا.

عوامل معنویه

قوله **بدانکه عوامل معنویه**:درموردعامل مبتداء خبراختلاف است.نزد علامه جارالله زمحشری عامل هردومعنوی است نزدسیبویه عامل مبتداء معنوی است وعامل خبرمبتداء است.

عندالکوفیین مبتداء عامل است درخبروخبرعامل است درمبتداء.

راجح مذهب سیبویه است وحالت مضارع دررفع نزدکوفیین خلومضارع عامل معنوی است وعندالبصریین وقعوه موقع الاسم است.

ونزدکسائی حروف مضارعت حروف اتین است.

تعریف مبتداء : هواسم اوبمنزلته مجردعن العوامل اللفظیة اوبمنزلة مجردا او وصفت رافع الاسم ظاهر مانندالله ربنا، ان تصوموا خیرلکم.ازجهت همزه تسویه مانند: سواء علیهم االنذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون. یا ازجهت ما مصدریه.

تحقیق: تسمع بالمعیدی خیرمن ان تراه. در ان ازحروف مصدریه اصل (ان) است ازین جهت علاوه ازین هیچ چیزی رامقدرپنداشته نمیشودلیکن ان با وجوداین ضعیف العمل است یعنی چون حذف شودپس عمل باقی نمیماند بجزچندمقامات حتی که بعدازلا جحد وغیره نیزنحویان اختلاف دارند یعنی بعضی میگویند ان مقدر وبعضی میگویندنیست بلکه همین حرف ناصب است لذا ضابطه است که: ان عامل ضعیف لایعمل محذوفا. اکنون این مثال تسمع بالمعیدی خیرمن ان تراه درین سه روایات اند.

① لان تسمع بالمعید یخیرمن ان تراه برین هیچ اشکالی نیست.

تسمع رامنصوب خوانده شودازجهت مقدربودن ان این شاذ است بنابرضابطه گذشته. تسمع مرفوع است(ازجهت حذف شدن ان) عمل زائل شد این روایت مطابق قاعده است لیکن پس توجیه چیست بعضی گفته اند که حرف ناصب مقدراست وبتاویل فعل مصدرگردیده مبتداء واقع شده نمیتواند وبعضی گفته اندکه چون ازفعل فقط حدث یعنی معنی مصدریه مراد باشد پس فعل مسندالیه ومضاف الیه واقع شده میتواندرین صورت استعمال لفظ درجزء معنی میشوداین هم درست است زیراکه درین صورت بطرف تقدیرحرف جراحتیاجی هم نیست.

فائده: برمبتداء گاهی باء زائده جارنیزداخل میشود. بحسبک درهم بایکم المفتون، ومن لم یستطع فعلیه بالصوم.

فائده: بایکم المفتون نزدسیبویه بازائده ایکم مبتداء ومفتون خبر ونزد اخفش ایکم خبرمقدم ومفتون مبتداءمؤخراست.

فائده: قسم ثانی مبتداء حرف صیغه صفت بعدازنفی یا صفت باشد واسم ظاهررا رفع دهدمانند: ماقائم الزیدان.

ضابطه: اسمی که بعدازبعدازصیغه صفت ظاهرمیشودآن سه صورت دارد.

①صیغه صفت با اسم ظاهرموافق باشددرذات مانند: اراغب انت ، ماقائم زید. درین دووجه جائزاست.

②مطابقت باشد درتثنیه جمع، مانند: اقائم زیدان درین برصیغه صفت بـودن متعین است.

③ مطابقت نباشد:اقائم الزیدون ماقائم اخوتک درین مبتداءبودن متعین است.

چندمقاماتی که درآنهامبتداء مجرورمیباشد

مبتداء همیشه مرفوع میباشد لیکن درچندجای ها مبتداء جرورمیباشد.

اول: جای اول اینست که بعدازمن زائده مبتدائ مجرورمیباشد مانند: هل من خالقٍ غیرالله.

دوم :که باء زائده داخل باشد سپس مبتداء مجرورمیباشدمانند:بسبک درهم.

سوم : که رب برچنین اسم داخل باشدسپس مبتداء مجرورمیباشد مانند: رب جل کریم لقیته.

چهارم : واو بمعنی رب درچنین اسم داخل باشد سپس مبتداء مجروریاشد.

درین همه مقامات مبتداء لفظاً مجرور ومعناً مرفوع میباشد.

﴿التمرین﴾

درین مثالها مبتداء وخبرراتعین کنید.

الله علیم، تزیدالایمان، اولئک هم الراشدون، النظافة تجب، الحدیقـة فسیحة، قـل هوالله، احدالشراع مزدحم، الحکمة ضالة المومن، الولد یلعب فی البیت، محمدرسـول الله، الله خالق کل شیئ، النواذف مفتوحة، الزجاج مکسور، المطرف ینزل من السماء، یشتدالحرفی إلصیف، الطریقة ضیقة، سعی الجیش الی المیدان، المطرکثیر، المصباح یضیئ.

﴿التمرین﴾

درین صفات مبتداءخبررا تعین کنیدوترکیب کنید.

اقئم ابوک، اماقائمان الرجلان، اقائم انت، اراغب انت، هل ذاهب رجل، ماصـائمون الزیدون، اعابدانتما، مامثمرة شجرة، مامثمرتان شجرتان، مامثمرهـذا الشـجر، هـل مکرمون الزیدون، امکرمان الزیدان، مامکرمون الزیدون، هل مکرم زیداصائم انت.

فصل در توابع

توابع جمع تابع است. تعریف تابع: آنست که بلحاظ لفظ پیش دوم باشد واعراب وجهت اعراب یکی باشد.

فائده : عامل تابع یکی میباشد مگرمتبوع اولاً بالذات عمل میکند درحالیکه درتابع ثانیاً بالغرض.

توابع پنج نوع است. توابع برپنج نوع اند.① صفت② تاکید③ بدل④ عطف بالحرف⑥ عطف بیان.

وجه حصر:تابع ازدوحال خالی نیست مقوی حکم میباشدیانه اگرمقوی حکم بودپس تاکید است واگرنیست باز از دوحال خالی نیست. مبین میباشد یانه اگرمبین بودبازهم ازدوحال خالی نیست مشتق میباشد یانه اگر مشتق بودپس صفت واگرنبودپس عطف بیان واگرمبین نیست باز از دوحال خالی نیست.حرف عطف میباشدیانه اگرحرف عطف بودپس عطف بالحرف واگرنیست پس بدل میباشد.

تعریف تابع :توابع جمع تابع است.تابع آنست که بلحاظ لفظ اول دوم باشد واعراب وجهت اعراب یکی باشند. واعرب عام است خواه لفظی باشد یا تقدیری یامحلی.

ضابطه : اعراب متبوع وتابع یکی میباشد وعامل هردویکی میباشند در متبوع بالذات ودرتابع بالواسطه قائم زیدوعمرو.

اول صفت

صفت:صفت آن تابعی است که برمعنی دلالت کندکه درمتبوع موجود باشد مانند: رجل عالم یا درمتعلق متبوع باشد مانند: رجل عالم ابوه. اول راصفت بحاله صفت حقیقی وثانی راصفت بحال متعلقه صفت سببی میگویند.

صفت حقیقی : حکم صفت حقیقی این صفت ازده چیزبه یک وقت درچهارچیزمطابق موصوف خودمیباشد.

①تعریف وتنکیر.

②اعراب یعنی رفع ونصب وجر.
③تذکیر وتانیث.
④افراد تثنیه وجمع.

ضابطه:ازین دو چیزمستثنی اند.①است تفضیل که مستعمل بمن باشد یامضاف باشد بطرف نکره پس درین صورت اسم تفضیل رامفرد ومذکر گذاشته واجب است مطابقت موصوف جائزنیست مانند: مررت برجل ، افضل من زید، وبرجال افضل شخوص.
دوم آن صیغه صفت که درآن تذکیروتانیث مساوی باشد مانند: فعوض بمعنی فاعل فعیل بمعنی مفعول امرءة صبورامرءة قتیل.

صفت سببی: حکم صفت سببی این در دو ازپنج موافق میباشد.①اعراب ② تعریف وتنکیر.

فائده : آن چیزهای که صفت قرار میگیرندآنهاچهارنوع اند.

قسم اول : مشتق ومراد ازین آن اسم است که برذات مع الوصف دلالت کند مانند: ضارب، مضروب، حسن، افضل.

قسم دوم : اسم جامد که درمعنی مشابه اسم مشتق باشد این چند صورت دارد.

①اسم اشاره مانند: مررت بزید هذا.
②اسم موصول مانند: جاء الرجل الذی اکرمک.
③اسم عددمانند: جاءرجال اربعة.
④ اسم منسوب مانند: رجل دمشقی.
⑤ آن اسم که برتشبیه داخل شودمانندک رأیت رجلاً اسدا.
⑥کل، ای مانند: انت الرجل کل الرجل، جاءرجل ای رجل ای کامل فی الرجولیة گاهی با ای مارا اضافه کرده میشودمانند: ای ما رجل .

ضابطه : برای صفت قرار گرفتن لفظ کل شرط اینست که موصوف معرفه باشد وبرای لفظ ای این شرط است که موصوف نکره باشد.

ضابطه : چون این هردو لفظ صفت واقع شوندپس بمعنی الکامل میشوند.

قسم سوم : برای صفت شدن جمله سه شرائط اند. یک شرط در موصوف است که موصوف نکره محضه باشدمانند: واتقوا یومالاتجزی نفس عن نفس شیئا.

الرابع:المصدر.بشرطیکه نکره صریحه باشدودال علی الطلب باشد. هذارجل عدل ورضا، زور، فطر، والکوفییون یوولون بالمشتق ای عادل راض، زائر، مفطروالبصریون بتقدیرالمضاف.

فائده : اسماء برچندقسم اند.

①آن اسماء که صفت هم واقع میشوندوموصوف هم مانندااسم اشاره مثال: مررت بزیدوبهذاالعالم. اگرصفت جامداین معرف بااللام باشد پس عطف بیان ساختن راجح است مانند: مررت بهذاالرجل.

②آن اسماء که موصوف میشوندصفت نمیشوندمانند: اعلام.

③ آن اسماء صفت میشوند موصوف نمیشوند: ای مررت برجل ای رجل.

④آن اسماء که نه صفت میشوند ونه موصوف مانند: ضمائر.

ضابطه: اصل نعت برای ایضاح وتخصیص می آید لیکن مجازاً برای دیگر معانی نیزمیآید.

①مدح الحمدلله رب العالمین.

②ذم مانند: اعوذبالله من الشیطن الرجیم.

③ بری ترحم: اللّٰهُمَّ انا عبدک المسکین.

④ برای تاکیدمانند: لاتتخذواالهین اثنین.

⑤ برای ابهام مانند: تصدق بصدقة قلیلة اوکثیرة.

⑥برای تفصیلی مانند: ان یحشرالناس الاولین والاخرین.

⑦ برای تعمیم مانند: ان الله یرزق عباده الطائعین والعاصین.

فائده:معانی ایضاح وتخصیص. الایضاح رفع الاحتمال فی المعارف والتخصیص تقلیل الاشتراک فی النکرات.

فائده : نزدجمهورنحات اعرف یامساوی بودن موصوف ازصفت ضروری است ادون بودن درست نیست مانند: مررت بزیدالفاضل مررت بالرجل الفاضل

ضابطه:گاهی گاهی موصوف راحذف کرده میشود: ان اعمل سابغات ای دروعا وگاهی گاهی صفت نیزحذف میشودمانند: وکان وراء هم ملک یاخذکل سفینة غصبا ای سفینة صحیحة.

﴿التمرین﴾

درین مثالها صفت وموصوف را بشناسید.

بسم الله الرحمن الرحیم، رب نجنی من القوم الظالمین، الحمدلله رب العالمین، الرحمن الرحیم مالک یوم الدین، الطفل الصغیرمحبوب، ابوک عالم فی مطفت الورة الجمیلة، تنافسوفی العمل الصالح، عندی قلم ثمین، ینزل المطرالعزیر، اقبال الشاعرطیب، هذا تلمیذ مجتهد، لم طری، المسلمون الصادقون، الامهات الصالحات، رجال صالحون، المنارتان الطویلتان.

دوم تاکید

دوم: تاکیدتابع یدل علی ان معنی متبوعه حقیقی،لادخل للمبالغة فیه ولاللمجاز ولاللهو، اولانسیان.تاکیدآن تابع است که متبوع راپخته کندتاکه معنی غیر منادی یا مجازی واحتمال سهووغفلت نماند. رأیت اسدا.

تاکیدبردوقسم است.① تاکیدلفظی ② تاکیدمعنوی.

تاکیدمعنوی :برای تاکیدمعنوی چندالفاظ اند① نفس ② عین ③ کلا، کلتا④ کل ⑤ جمیع ⑥ اجمع ⑦اکتع ⑧ اصع، جمیع، عامة.

نفس عین:بمعنی ذات این واحدتثنیه جمع.ومذکرومؤنث برای تاکیدهمه می آیدواین همیشه بطرف ضمیرمؤکدمضاف میباشد درمیان این وضمیر مؤکداین مطابقت واجب است درافراد وجمع.

البته درتثنیه سه صورت جائزاند.

①مفردآوردن مانند: جاءنی الزیدان نفسهما.

②تثنیه آوردن مانند: جاءنی الزیدان نفساهما.

③جمع آوردن مانند: جاءنی الزیدان انفسهما.

مفردآوردن حسن وجمع آوردن احسن است زیراکه چون بطرف ضمیر تثنیه اضافت شودمانند: فاقطعوا ایدیهما،فقدصغت قلوبکما.

ضابطه :درالفاظ تاکیدمعنوی لفظ نفس وعین را با باء زائده مجرورخواندن جائزاست واین هم تاکیداست مانند: جاءزید بنفسه.

کلاوکلتا : این را برای تاکیدتثنیه آورده میشود ومضاف میباشدبطرف ضمیرمؤکدمقصود ازین نیزختم نمودن احتمال سهواست. یعنی احتمال مقدر بودن لفظ (بعض) ختم میشود مانند: جاءنی الزیدان کلاهما. اگراحتمال مقدربودن لفظ(بعض) نباشدپس باکلا وکلتاتاکیدآوردن جائزاست لهذا اختصتم الزیدان کلاهما گفتن غلط است.

فائده : زیدوعمر کلاهماقائم گفته میشودیا کلاهماقائمان ابن هشام جواب داد اگر(کلاهما) راتاکیدساخته شودپس قائمان گفته میشودزیراکه خبراست واگر مبتداء ساخته شودپس هردو وجه جائزاست مگرافراد اولی است.

کل : این برای تاکید ذواجزاء می آیدلیکن برای تاکیدقرارگرفتن این نیز همان شرط است لفظ بعض رامقدرپنداشتن صحیح باشدمانند: جاءالقوم کلهم اشتریت العبدکله لیکن جاءزیدکله گفتن غلط است یعنی تاکیدچنین اجزاء درآن افتراق شده میتواند.

فائده:لفظ کل گاهی بطرف مثل مؤکدمضاف میشوددرین صورت صفت میباشد بمعنی تاکیدمانند: رأیت الرجل کل الرجل.

اجمع : جمعاء، جمع، اجمعین این معنی کل یعنی شمول واحاطه رامیدهد نه وقت را. برای تاکید می آیدمانند: فسجدالملئکة کلهم اجمعین. وگاهی بغیر لفظ کل نیزبرای تاکید می آید مانند: لاغوینهم اجمعین لیکن برای تاکید تثنیه نمی آید. نزدکوفیین واخفش جائزاست مانند: جاءنی الزیدان اجمعان والهندان جمعاوان.

اکتع، ابتع، ابصع : این تابع اجمع است. لهذا این ازاجمع نه مقدم واقع میشود ونه بغیراجمع.

ئده : اگربغیرعطف الفاظ متعدده تاکید واقع شوندپس همهٔ آنها تاکید
کد واقع میشوندنه یکی ازدیگری.

میع وعامه :این حکم کل را دارد البته با اینهاتاکیدقلیل است.

ئده : لفظ جمیع عامه اگربغیر اضافت واقع شوند پس حال میشوند.

ئده : تاءعامه تاء تانیث نیست بلکه برای مبالغه است لهذا درصورت
کر ومؤنث برقرارمیماند مثال آن نافلة است. ووهبناله اسحاق ویعقوب نافلة

ابطه : برای تاکیدقرار گرفتن (کل)و (جمیع) و(عامة) شرط اینست که با
ها ضمیرمتصل بودن ضروری است لهذا خلق لکم مافی الارض جمیعاً حال
ت.

ئده : چون ضمیرمتصل را باتاکیدنفس وعین آوردن مقصود باشدپس
ست تاکیدآن را باضمیرمنفصل آوردن واجب است مانند: قومواانفسکم.

ئده : الفاظ تاکیدهمه معرفه اند. نفس، عین، کلاکلتا، کل، اجمع، عام.
ن اضافت ازجهت ضمیرمعرفه میباشد واجمع اکتع افصع این همه معرفه
نزد امام سیبویه وابن مالك ازجهت نیت اضافت الی الضمیرمعرفه اند.
بت النساء جمع دراصل جمیعهن بود.

کیدلفظی : لفظ اول یامرادف آنرادوباره ذکر کرده شود این را
کیدلفظی میگویند. تاکیدلفظی اسم، فعل، حرف، مفرد، مرکب، مضاف،
مله معرفه نکره ظاهرومضمردرهمه واقع میشود. اگرتاکیدجمله بودپس
ثرباحرف عطف میباشدچنانکه: کلاسوف تعلمون ثم کلاسوف تعلمون. اولی
ک فاولی ثم اولی لک فاولی.
گاهی بغیرعطف چنانکه درحدیث است: لأغزون قریشاً البته اگر ازحرف
طف وهم تعددباشد پس ترک عطف واجب است مانند: ضربت زیداً
ربت زیداً اگرحرف عطف ذکرمیکردپس وهم میشدکه شاید مرتبهٔ
گریست.

کیدمفرد: فنکاحهاباطل باطل باطل.

ضابطه : برای تاکیدحرف همراه آن اسم رامتکرر آوردن یا برای آن ضمیر آوردن واجب است. مانند: ان زیدا ان زیدا ان زیدا انه.

فائده : اگرضمیرمتصل را تاکید آورده میشدپس اعادۂ عامل ضروری است زیراکه این بمنزله جزء است مانند: قمت قمت، مررت بک بزید. یااعادۂ ضمیر آن یعنی یاضمیرمتصل را بامنفصل تبدیل کردن ضروری است مانند: ضربت انت نفسک.

﴿التمرین﴾

درین امثله مؤکدوتاکیدرامعرفی نیزبگوئیدکه کدام نوع تاکید است ترجمه وترکیب کنید.

ان الولدنائم، سجدالملئکة کلهم اجمعون، ضرب ضرب سعید، الراشی والمرتشی کلاهمافی النار، جاءت المعلمات انفسهن، هذه خالتک عنها انت نفسک، لم تعط اخالی حقه، صلت المراتان کلتاهما، علم ادب الاسماء کلها، هذا خالد عینه، فنجیناه واهله اجمعین، جاءنی زید نفسه، جاءنی الزیدان انفسهما، جاءنی الزیدون انفسهم، جاءنی عمرعینه، جاءنی الزیدان کلهما، جاءتنی الهندان کلتاهما، لاصلبنکم اجمعین، ان الامرکله لله، جاءالقوم کلهم(انت انت فعلت کذا) قرات الصحیفة کلها، رأیت اخویک کلیهما، مررت حمیدا، قتله المراتان انفسهما.

سوم بدل

معنی لغوی بدل.

تعریف بدل: آن تابع است که ازحکم مقصود بالذات باشد ومتبوع مقصود باالعرض باشد درمیان آن حرف عطف نباشد آن برچهارقسم است.

اول بدل الکل :بدل مطابق آن میباشدکه بدل ومبدل منه مصداق هردویکی باشد. مفهوم اگرچه مختلف باشد مانند: جاءنی زید اخوک.

نام آنرا صاحب الفیه بدل مطابق گذاشت زیراکه نام الله رب العزت نیزهمین بدل میشود. مانند: صراط العزیزالحمید.

واین سخن ثابت شده است که اطلاق کل وجزء برباری تعالی ناجائزاست.

دوم بدل البعض : آنست که مبدل منه را جزء باشد عام ازینکه جزء قلیل باشد یامساوی یااکثرمانند: اکلت الرغیف ثلثة اونصفه اوثلثیه.

فائده : همراه بابدل البعض موجود بودن ضمیرمتصل ضروری است که بطرف مبدل منه راجع باشد خواه مذکورباشدمانند: ثم عمووصموا کثیرمنهم. یامقدرباشدمانند: لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا.ای منهم.

سوم بدل الاشتمال :که نه کل مبدل منه باشد ونه جزء بلکه کلیةً بجز جزئیه درمیان مبدل منه وبدل تعلق باشدمانند: اغجبنی زیدعلمه اوحسنه.

فائده : برای بدل البعض وبدل الاشتمال دوشرط اند.

شرط اول بامبدل منه استغناء درست باشدلهذا قطعت زیداً انفه گفتن غلط است.

شرط دوم بودن ضمیررابط خواه ملفوظ باشد یامقدرباشد لیکن این شرط دربدل الکل نباشد. مثال ملفوظ: ثم عمووصمو کثیرمنهم.

مثال مقدر : ولله علی الناس من استطاع درینجامنهم محذوف است.

مانندبدل البعض درین نیزبودن ضمیرضروری است.خواه مذکورباشد مانند: یسئلونک عن الشهرالحرام قتال فیه.

مثال مقدر: قتل اصحاب الاخدود النار.ای فیه.

چهارم بدل المباین : این برسه قسم اند.

① بدل الغلط که ازجهت سبقت لسانی میباشد.

② بدل نسیان، متکلم ازجهت فراموش نمودن قصدمتبوع را نمود پس بعداز یادآمدن تابع راذکرکرد تعلق بدل الغلط بانسیان وتعلق بدل النسیان با دل میباشد اکثرنحویان درمیان این هردوتفریق نکردندبلکه یکی شمردند.یعنی بدل الغلط.

③ بدل الاضراب، این را بدل البداء نیزمیگویند.

ضابطه:بدل از اسم ظاهرواسم ضمیرعقلاً چهارصورت دارند.

① اسم ظاهربدل واقع شود ازاسم ظاهر.

② اسم ضمیربدل واقع شود ازاسم ضمیر.

(۳)اسم ضمیربدل واقع شود ازاسم ظاهر.

(۴)اسم ظاهربدل واقع شود ازاسم ضمیر.

صورت دوم وسوم جائزنیست وصورت اول وچهارم جائزاند.

ضابطه : یبدل کل من الاسم والفعل والجملة من مثله (اسم ازاسم)(فعل ازفعل) (جمله ازجمله)بدل واقع میشود. مثال فعل: من یفعل ذالک یلق اثاما یضعف.

مثال جمله: امدکم بماتعلمون امدکم بانعام وبنین.

وگاهی ازمفردجمله بدل واقع میشود. شعر

الی الله اشکوبالمدینة حاجة
وبالشام اخری کیف یلتقیان

فائده:بدل ومبدل منه نیزباعتبارتعریف وتنکیرچهارقسم اند.

صورت اول هردومعرفه: اهدناالصراط المستقیم.

(۲)نکره باشد: ان للمتقین حدائق.الخ

(۳) بدل معرفه مبدل منه نکره باشد: الی صراط المستقیم صراطالله الذی.

(۴) بالعکس لنسفعاً بالناصیة ناصیه.

فائده : نزد جمهوردرمیان بدل ومبدل منه درتعریف وتنکیرمطابقت ضروری نیست لیکن عندالبعض ازمعرفه نکره بدل واقع شده نمیتواند تا وقتیکه صفت موصوف نباشد ونزدجمهورجائزاست.

چهارم عطف بحرف

آن تابع است که هردومقصود باشند بشرطیکه درمیان هردو حرف عطف باشد واین راعطف نصب نیزمیگویند.

فائده :برای عطف برضمیرمرفوع متصل شرط اینست که درمیان فاصلۀ باشدخواه ضمیرباشدمنفصل باشدیاغیر. کنتم انتم واباءکم،یدخلونهاومن صلح.

فائده :برای عطف برضمیرمجرور اعادۀ جارواجب است ودرقرآن مجیداکثراعادۀ جار موجوداست: فقال لها وللارض بدرجۀ قلیل نیست.مانند: تساءلون به والارحام.

فائده : یک عامل برمعمولات متعدد بذریعۂ یک حرف عطف عطف جائزاست مانند: اعلم زید عمراً بکراً مقیماً وعبدالله جعفراً عاصماً داحلاً.
فائده : برمعمولات دوعامل بذریعۂ یک حرف عطف جائزاست یاناجائزنیست درین هفت اقوال است. سه ازآنهامشهوراست.
فائده: اسم برفعل وماضی برمضارع، مفرد برجمله وعکس اینها نیزجائزاست. لیکن بالتاویل یعنی اسم مشابه فعل باشدمانند: فالمغیرات صبحاً فاثرن به نقعاً و صافات ویقبضن وعکس این نیزجائزاست مانند: یخرج الحی من المیت ومخرج المیت من الحی.
ماضی بمعنی مضارع باشدمانند: یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار.
مضارع بمعنی ماضی باشدیعنی برای عطف فعل برفعل اتحاد زمان شرط است مانند: انزل من السماء، فتصبح الارض محضراً.
عطف جمله برمفردوقتی جائزاست که چون جمله بتاویل مفردباشدیعنی صفت واقع باشد یا حال واقع باشد یاخبرواقع باشد یامفعول افعال قلوب واقع باشد.
فائده : عکس خبربرانشاء وبرعکس این نزدجمهورناجائزاست استدلال ایشان ازبشرالذین آمنوا وبشرالمؤمنین.
طرف جمهورجواب اینست که درین هردو آیات تاویل کرده میشود عطف هردو برقل، فعل امرحاضرمقدر.
ضابطه : براسم ظاهروضمیرمنفصل وضمیرمتصل بغیرکدام شرط عطف ساختن جائزاست.
لیکن وقتیکه برضمیرمرفوع متصل عطف کردن باشد پس درمیان معطوف علیه ومعطوف فاصله آوردن شئ واجب است خواه فاصله ضمیرمنفصل باشد مانند: لقدکنتم انتم وآبائکم فی ضلال مبین یاچیزدیگرفاصله باشدمانند: جنات عدن یدخلونها ومن صلح، ما اشرکنا ولاآباءنا.
برای عطف برضمیرمجرورشرط اینست که اعادۂ جارراکرده شود خواه آن جارحرف باشدمانند: فقال لها وللارض یا اسم باشد.

مانند: قالونعبد الهک واله ابائک عندالبعض ضروری نیست مانند: وصد عن سبیل الله وکفربه والمسجد الحرام.

پنجم عطف بیان

تعریف:عطف بیان آن تابع غیرصفت است که متبوع خودرا واضح نموده هردو معرفه باشدیادرآن تخصیص پیداکند.اگرهردونکره باشند.

فائده :وجه تسمیه این راابوحیان بیان کرده است که درین برای زیادت بیان تکراراول میباشد لذا این راعطف بیان گفته میشود.

فائده: نزدجمهوربصریین عطف بیان بامعرفه خاص است نزدکوفیین وبعضی بصریین بامعرفه خاص نیست.مانند: کقوله تعالی اوکفارة طعام مسکین.

فائده :شرائط عطف بیان آنست که برای صفت باشدیعنی در ده درچهار چیزموافقت ضروری است.

فائده : ابن عصفوروزمحشری برای عطف بیان این شرط را گذاشته اند که آن ازمتبوع اعرف باشدلیکن این بخلاف تصریح سیبویه است واین خلاف قیاس نیزاست عطف بیان بمنزله نعت است وبرای نعت بالاتفاق اعرف واخص بودن ضروری نیست.

درعطف بیان ونعت چند فرق است

فرق اول :صفت موضیح ذات نیست درحالیکه عطف بیان موضیح ومخصص ذات است.

فرق دوم : صفت حقیقی برضمیرمشتمل میباشد درحالیکه عطف بیان نمیباشد.

فرق سوم:صفت اکثرمشتق میباشددرحالیکه عطف بیان اکثراسم جامد میباشد.

وجه اشتراک : دراینها مابه الاشتراك دوچیزاند.① هردوموضیح مخصص اند. ②درهردوقطع جائزاست.

درعطف بیان وبدل چندفرق است

①عطف بیان ضمیروتابع ضمیرنمیباشددرحالیکه بدل میباشد.

②عطف بیان فعل وتابع فعل نمیباشد درحالیکه بدل میباشد.

③عطف بیان جمله وتابع جمله نمیباشد درحالیکه بدل میباشد.

④ عطف بیان درتعریف وتنکیرتابع متبوع میباشد بخلاف بدل.

⑤عطف بیان بعینه متبوع واقع شده نمیتواند بخلاف بدل که این واقع شده میتواند باین شرط که درتابع بیان زیاد باشد.

⑥درعطف بیان مراد ازمتبوع نیابت نمیباشد بخلاف بدل.

فائده : عطف بیان موافق متبوع خود میباشددرچهارشیئ ازاشیاءده گانه.مانندصفت.

فائده : برای عطف بیان وصفت اسمیت ضروری است لیکن برای دیگر توابع ضروری نیست.

﴿التمرین﴾

درین امثله بدل وعطف بیان رابشناسید.

اقسم باالله ابوحفص عمر، سافرخالد اخوک، جاءنی زید وعمر، رأیت حمارا ظهیرا، اکلت السمک راسه، اعجبنی اخوک علمه، اعجبی سعید درسه، جاءنی زید زیدابوک، قال ابومحمدالحسن، قال نعمان ابوحنیفة، رأیت خالد عملک، فازحمیدحبیبک، الی ثمود اخاهم صالحاً، کیف فعل ربک بعاد، ارم ذات العماد، جاءتنی مریم فتلک زینة الحیوة الدنیا، خدم ابوحمزة انس النبی ﷺ عشرسنة، روی هذا الحدیث خالدبن زیاد، ابوایوب انصاری جاءنی عمرسعید.

فصل درحروف غیرعامله وآن شانزده قسم است اول حرف تنبیه وآن سه قسم است الا. اما.ها :

حرف تنبیه سه است.

① الااین راهلا نیزخوانده میشودمانند: الاانهم هم السفهاء علاوه ازتنبیه نیز دیگربرای چند معانی استعمال میشود.

①برای تمنی مانند: الاتزول عندی.

②توبیخ وانکارمانند: الازید قائم.

③عرض مانند: الاتحبون ان یغفرالله.

④ تخصیص مانند: الاتقاتلون قوما.

دوم : اما این را هما عما نیزخوانده میشود اکثربعدازین قسم میباشدمانند:

اما والذی ابکی واضحی   والذی امات واحیا

سوم : هاحرف تنبیه براسم اشاره واسم ضمیرآنکه مبتداء واقع میشودو بر ایّ بعدازحرف نداء باشد پس داخل میشود مانند: هذا، هاانتم، هولاء،یاایهاالرجل. ودرقسم برلفظ الله نیزداخل میشوددرحالیکه حرف قسم محذوف باشد. مانند:ها الله.

فائده : ها اسم فعل بمعنی خذ نیزمی آیدالف مقصوره والف ممدوده باهردوها، هاء ودرآخرآنها حرف خطاب نیزلاحق میشود هاک، هاءک، هاء واحدمذکر ها، واحدمؤنث هاء ماتینثه هاءم جمع مذکر هاون جمع مؤنث مانند: هاءم اقراؤکتابیه.

دوم حرف ایجاب : وآن شش اصت. حرف ایجاب شش اند(۱)نعم(۲) بلی(۳) اجل(۴) جیر(۵) اِنَّ.

نَعَم واَجَل این برای تصدیق کلام متکلم می آید ونزدبعض اجل باخبر مختص است.نزداخفش بعدازخبراجل احسن وبعدازاستفهام نعم بهتراست.

بلی : این الف اصلی است عندالبعض زائده دراصل بل بود این برای نفی وابطال می آید مانند: زعم الذین کفروا ان لن یبعثواقل بلی ربی.

جَیربروزن اَمسِ وکینَ نیزدرست است.

اَنَّ: چنانکه قولَ یک شخص است: لعن الله ناقة حملتنی الیک جواب این را عبدالله بن زبیرداد: ان وراکبها.

سوم حرف تفسیر : اینها دو اند.

(۱)**ای** : عندی مسجد ای ذهب.غضفرای اسد.

فائده : مابعدای درترکیب عطف بیان یابدل واقع میشود نه معطوف وبرای تفسیرجمله نیزمی آیدعلاوه ازین نیزبرای چندمعانی دیگرنیز می آیدکه درماقبل گذشت.

② **أن**: برای این شرط اینست که درمیان دوجمله باشد ومعنی جمله اول قول باشد مانند: نادینه ان یاابراهیم.

چهارم حرف مصدریه:حروف مصدریه سه اند.

اول ما : مصدریه این بردوقسم است.

①زمانیه مانند: مادمت حیا. بشرطیکه خودبرمعنی ظرفیه دال نباشد وگرنه ما اسمیه میشود.

② غیرزمانیه مانند: غزیزعلیه ما عنتم.

دوم أنّ:ماضی ومضارع برهردوداخل شده بتاویل مصدرمیکندلینک فقط درمضارع عمل میکند.

سوم أنّ : مشدد باشد یامخفف درهرصورت بتاویل مصدرمیکند ودر هردو صورت عمل میکند.

پنجم حرف تخصیص : این چهاراست.الا،هلا، لولا، لوما، این هم برای دیگرمعانی میآید.

ششم حرف توقع : این قد است وبرای چندمعانی می آید.

① توقع عموما برمضارع میباشد: قدیقدم الغائب الیوم.

②تقریب الماضی الی الحال مانند: قدقام زید.

③ تقلیلخواه درفعل باشدمانند: قدیصدق الکذوب وقد یجودالبخیل یامتعلق فعل باشدمانند: قدیعلم ما انتم علیه.

④تقصیر مانند: قدنری تقلب وجهک فی السماء.

⑤تحقیق مانند: قدافلح المؤمنون، قد افلح من تزکی.

هفتم حروف استفهام: واین سه است.① ما② همزه③بل، همزه برای طلب تصوروتصدیق می آید.

هل باطلب تصدیق مختص است وبرای باقی کلمات اصل است.

ماستفهامیه اسمیه است درحروف شامل کردن مسامحت است.

هشتم حرف ردع : وآن یکی است.

فائده : اگر کلا درابتداء واقع شود پس درین سه قول است.

①نزد کسائی ومتبعین وی بمعنی حقًا. ونزدابوحاتم بمعنی الابتدائیه نثربن شمیل.

②نزدفراء بمعنی نعم است.

لیکن صاحب مغنی البیب ابوحاتم راترجیم میدهدمانند:کلاوالقمر.

نهم تنوین : تعریف تنوین: تنوین آن نون ساکن است که درآخر کلمه تابع حرکت میباشدوبرای تاکیدفعل آورده نمیشود.

فائده :این تنوین درتلفظ نون ساکن میباشدلیکن درکتابت این نون نمیباشدبلکه درکتابت بصورت دوزبر،دوزیر ودوپیش نوشته میشود.

دهم نون تاکید: این برای تاکیدفعل می آید.

تعریف نون تاکید : نون تاکیدآنست که برای تاکیدامرومضارع وضع گردیده باشد بشرطیکه درمضارع معنی طلب باشد زیراکه نون تاکیدبرای تاکیدچیزی آورده میشودکه درآن طلب باشد.

نون تاکید بردوقسم است.①خفیفه②ثقیله

نون خفیفه ساکن میباشد ونون ثقیله این مشدد ومفتوح میباشد.

ضابطه:گفتن میخواهدبرای آوردن نون تاکید این درکدام مقامات می آیدحاصل آن اینست که نون تاکیدثقیله وخفیفه درآخرامرمی آید ودرامرتعمیم است که معلوم باشدیامجهول همچنان حاضرباشدیاغائب درآخرهمه می آید.

② درآخرنهی می آید.

③درآخراستفهام میآید.

④درآخرتمنی میآید.

⑤درعرض می آید.

یازدهم حروف زیادت وآن هشت قسم است:

ان مکسوره : مخفف بعداز ماناصیه ومصدریه ولمّازائده میباشد.

ان مفتوحه : مفتوحه مخففه بعدازلما ودرمیان لو قسم زائده میباشد و اول کثیراست.

ما : این بعدازاذا، متی، ای، این، ان شرطیه زائدمیباشد وبعدازبعضی حروف جاره نیززائدمیباشد.

لا : این بعدازواو عاطفه وان مصدریه وپیش ازقسم زائدمیباشد.من، باء، کاف، لام حروف جاره زائده نیز می آیند.

دوم ازدهم حروف شرط:

اما: این برای شرط وتاکیدهمیشه می آید وبرای تفصیل غالباً وابرای استیناف قلیل است. اماشرطیه قایمقام مهماميباشد شرط آن همیشه محذوف میباشدودرجزاء این آوردن فاء ضرروی است لیکن جزاء این متصل آن نمیباشدبلکه درمیان این وفاء جزائیه آوردن فاصله یکی ازپنج اشیاء ضروری است.

(۱)مبتداء مانند: امازید فمنطلق.

(۲)خبرمانند: امافی الدارفزید.

(۳) جمله شرط مانند: اما ان کان من المقر بین فروح وریحان وجنته نعیم.

(۴)ی منصوب علی شریطة التفسیر مانند: امازیدفاضربه.

(۵) منصوب بمابعد مانند: امااليتيم فلاتقهر.

لو: این برسه قسم است.

اول: مصدریه مرادف آنست. اکثربعد از ودَّيوَدّ می آید.مانند: وَدُّوا لوتدهن فیدهنون، یوداحدهم لویعمرالف سنة. اگربرماضی داخل شود پس برمعنی خود باقی میماند واگربرمضارع داخل شودبااستقبال مختص میکند.

دوم: تعلیق فی المستقبل این مرادف است با ان شرطیه مانند: ولوتلتقی اصداء نابعدموتنا اگردرین صورت برماضی داخل شودپس بامستقبل خاص میشود مانند: واليخش الذين لوتركوا.

سوم: تعلیق فی الماضی همین کثیرالاستعمال است واین برامتناع شرط دلالت میکند. باقی ماند جواب آن پس تفصیل آن اینست که اگرعلاوه از شرط کدام سبب دیگرنباشدجواب نیزمنفی میباشد. برهمین گفته میشود لولا نتفاء الثانی بسبب انتفاء الاول مانند: لوهئنا لرفعنا، لوکانت الشمس طالعة کاز النهار موجود واگربرای جزا وجواب سبب دیگری هم شده میتوانست بازهم جواب منفی نمیباشدمانند: لولم یخف الله لم یعصه.

اگربرمضارع هم آیدپس بتاویل ماضی میشود.یطیعکم فی کثیرمن الامر لعنتم.

فائده: لوهمیشه برفعل داخل میشودلیکن قلیلاً معمول فعل برین نیز داخل میشود.

الی الله اشکولاالی الناس اننی
اری الارض تبقی والاخلاء تذهب
اخلای لوغیرالحمام اصابکم
عتبت ولکن ماعلی الموت معتب

ضابطه: لو وضع آن برای انتفاء ثانی بسبب وجوب اول است این بردوجمله داخل میشود. جمله اول اسمیه میباشد ودوم فعلیه مانند: لولاعلی لهلک عمر.

چهاردهم لامفتوحه برای تاکید: لام غیرعامله برچندقسم است.① ابتدائیه ② لام جوابیه که(لولا) یا درجواب قسم می آید.③ محض برای تاکید.

پانزدهم ما : بحث این درحروف مصدریه گذشته است.

شانزدهم حروف عطف وآن ده است:

① **واو**: این برای مطلق جمع می آید.

② **فایه**: این برای ترتیب وتعقیب می آید.

③ **ثم**: برای ترتیب وتراخی می آید.

...حتی:برای عاطفه بودن این چهارشرط است.①اسم باشد② اسم ...هرباشد③ بعض معطوف معطوف علیه باشد④ ازماقبل زیادتی باشد ...ند: مات الناس حتی الانبیاء یاازماقبل نقص باشدمانند: المؤمن یجزی ...حسنات حتی مثقال الذرة.

...) ام:این بردوقسم است.متصله، این دوصورت دارد بعدازهمزه تسویه ...د مانند: سواء علیهم اانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون، سواء علیکم ادعو ...وهم ام انتم صامتون.

...رای طلب تعین باشدمانند: اانتم اشدخلثاً ام السماء.

...منقطعه این بمعنی اضراب میباشدوغیرعاطفه میباشد.

...) او: این برای طلب تاخیریا اباحت یا ابهام یاتفصیل یا تقسیم ونزدکوفیین ...ای اضراب نیزوبمعنی واو نیز.

...) اما: تفصیل این نیزمانندحرف اَو سابقه است.

...) بل : برای این دوشرط است:① معطوف مفرد باشد② بعد از اثبات یا ...ی یا امریا نهی باشد مانند: قام زید بل عمرو.

...) لا: برای عاطفه بودن یان چهارشرط است.①معطوف مفرد باشد یا ...جمله محل اعراب باشد② بعدازاثبات یا امر یادعاء یا تخصیص باشد. ...③حرف عطف متصل نباشد④درمیان معطوف ومعطوف علیه عنادباشد ...انند: جاءنی رجل لا امرءة. این شرائط راخوب یادکرده شود اگرشرطها ...وجود شد پس این حروف عاطفه میباشدوگرنه نمیباشدلهذا درهرجا این ...ا حرف عطف پنداشتن غلط است.

...۱۰) لکن : برای عاطفه بودن این سه شرط است①معطوف مفرد باشد② مقرون ...لواو نباشد③ بعدازنفی یا نهی باشدمانند: مامررت برجل صالح لکن طالح.

﴿التمرين﴾

وف غيرعامله راتعين كنيد.

انهم هم السفهاء، هولاء قمنا، امازيدقائم، قالو نعم، الست بربكم، قالوبلى، قال وربى انه لحق، اجل انه قائم، جاءنى زيد اى ابوعمرو، ضاقت عليهم الارض رحبت، ان تصوموخيرلكم، الم يعلموا ان الله يعلم سرهم ونجوهم، عجبت ان ب زيد عمراً، لولا اذسمعتموه قلتم مايكون لناان نتكلم بهذا، هلاتصلى الصلوات تها، الاتصوم رمضان، لوماتحج البيت، ماهذا التماثيل التى انتم لهاعاكفون، احق ، هل انتم شاكرون، كلا ان الانسان ليطغى، فلما ان جاء البشير القاه على وجهه، انتم الامفترون، مامنعک ان تسجد، ليس كمثله شئ، مازيد بقائم، ازيدعندك عمر، جائنى زيد ثم عمرو، قال الم اقل لک، ام يقولون افتراه، اكلت السمكة حتى سها، ماكنالنهتدى لولا ان هداناالله، لوكان فيهما الهة الاالله لفسدتا.

مثال های نهایت عمده وعلمیه برای طلباء کرام

(۱)انَّ زَیْدٌ کَرِیْم: **سوال:** (زیدباخالدمخاطب گردیده) چه حل داردجمله انَّ زَیْدٌ کرِیْمٌ که این راظاهراً شنیده غلط گفته میشودزیراکه درین اسم ان مرفوع وخبران مجرورواقع است. ودرابتداء کلام نیز انَّ بفتح همزه واقع استحالانکه جمیع امورمذکوره خلاف اصول نحواست.

جواب: عزیزگرامی !حل این اندکی دشواراست. بعدازتتبع لغت اینگونه درخاطرمی آیدکه درحقیقت جمله فعلیه است اسمیه نیست. انَّ فعل ماضی از انینٌ ماخوذ است بمعنی ردنا وزید فاعل آنست ولفظ کریم مرکب است ازکاف تشبیه ولفظ ریم (بمعنی بچهٔ آهو) یعنی زید مانند بچهٔ آهوگریه کرد.

(۲) لِزیدا :**سوال:** برادرم ! بگوئیدکه کسی ازنحاة قائل منصوب بودن جار است، وگرنه درجمله صحیحه مذکوره ناصب لفظ زیداً چیست؟ همچنان مجرورلام جاره کجاشد؟

جواب:برادرمحترم! لله درالقائل که او کمال بزرگی آشکارنموده است. درجمله مذکوره لام ازحرف جاره نیست بلکه آن صیغه امراست بروزن قیل ماخوذ است ازولایت ولفظ زید ازجهت اینکه مفعول به آنست منصوب است یعنی ای مخاطب تو متولی زیدشو.

(۳)لاَتُصَلُّوْاعَلَی النَّبِیِّ: **سوال:** دوست بزرگوار ! بگوئیدکه معنی این جمله صحیح چیست لاَتُصَلُّوْاعَلَی النَّبِیِّ که موافق حکم شرعی نیزباشدحالانکه این جمله بظاهرمخالف قول تعالی صلواعلیه است، اجوکم علی الله تعالی.

جواب:جناب عالی! پریشان مشو! ازتتبع واستقراء لغت معلوم میشودکه نبی بمعنی طریق واضح است نه بمعنی پیغمبر علیه السلام پس معنی جمله مذکوره اینست که ای مخاطبان ! درراه (یعنی رهگزر) نمازمگذاریدزیراکه با این عمل متحمل دشواری میگردد.

(۴)قَدَّمَتْنِیْ زَیْدٌفِیْ الْمِحْرَابِ:**سوال** : جناب محترم! برای من معلوم میشودکه جمله مذکوره هیچ صورتی نداردزیراکه فاعل قدّمتنی اگر زید باشد پس تانیث فعل چگونه درست شد واگرفاعل آن زید نباشدپس فاعل آن چه

د؟نیزلفظ زیـد درترکیـب چـه واقـع اسـت؟اگرذهن شمامیرسـذ پـس
رئیدکه صحت این چه صورت دارد؟
واب: عزیزگرامـی !درحقیقـت قـدّمتنی ازتقـدیم ماخوذنیسـت بلکـه
حقیقت دولفظ است قد فعل ماضی بمعنی کـوه ومتنـی (مرکـب اضـافی
نی شکم من) مفعول به است ازبـرای قـدفعل وزیـد فاعـل آنسـت یعنـی
.شکم مرا درمحراب پاره کرد.

)**بَطْنُ زَیْدٍ کَبِیْرٍ**:**سوال**: عزیزجان! درموردجمله مذکوره دعوی مـن اینسـت
درین بغیرازمحذوف پنداشت جزءجمله اسمیه اسـت اکنـون بگوئیدکـه
ظ کبیرخبراست ازبرای مبتداء یـا صـفت اسـت ازبـرای زیـد؟ بهـر تقـدیر
رمجرورچگونه است، وبرتقدیرصفت تعین خبرمبتداءمطلوب است.
واب:آری یار ! صورت اشکال البته تمویه خیزاست مگرازیک طالب علـم
آموزنیزجواب این ممکن است که لفظ کبیرازکـاف تشـبیه وبیـر(بمعنـی
اه) مرکب است وایـن خبراسـت ازبـرای مبتـداء پـس هـیچ اشـکالی برپـا
واهد شدیعنی شکم زیدمانندچاه است.

)**یُوْسُفِ زلیخا**: **سوال**:برادرمحترم! جمله مـذکوره درترکیـب عربـی داخـل
ست یانیست؟ بتقدیراول مرکب مفید است یامرکب اضافی؟برای من ظاهراً
علوم میشودکه آن درترکیب عربـی داخـل نیسـت زیراکـه نبـودن مرکـب
سافی ظاهربخاطراینکه لفظ یوسف معرفه است **والمعرفـة لاتضـاف** ومرکـب
یدنیزشده نمیتواندزیراکه زلیخاعلم است وحمل علم صحیح نیست.
واب: برادرمن ! طرزاشـکال یقیناً همـت شـکن اسـت مگربعـدازنظرعمیق
اهرشدکه آن مرکـب مفیدجملـه فعلیـه ندائیـه اسـت درآغـازقول مـذکور
رف نداء محذوف است ودرلفظ یوسف فِ صـیغه امـر بـروزن قِ مـاخوذ
ست ازوفا بمعنـی وفـاداری کـردن ویـوس منـادی مـرخم اسـت ازیوسـف
تقدیرعبارت اینچنین اسـت کـه**یـا یـوس فِزلیقخـا** یعنـی ای یوسـف زلیخـا
زلیخا وفاداری کن.

⑦قَالَ رَجُلٌ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَانْتَقَضَ وُضُوْئَهُ:**سوال** : این چقدر کلام حیرت انگیز است زیراکه کلام درهیچ جای ناقض وضوءنیست باوجودآن دریـن جملـه کلام راناقض وضوءقرارداده شده است پس بگوئیدکـه ایـن چگونـه کـلام میباشد؟

جواب: برادرم ! هیچ سخنی حیرانی نیست لکل اشکال حل قـال چنانکـه ازقـولاً (بمعنی کلام کـردن)مـاخوذ میباشـد ازبـاب نصرهمچنان ازقیلولـه (بمعنـی خواب چاشت) نیزمشتق میشود ازباب ضرب ودرکـلام مـذکورقال ازفعـل ماضی قیلوله مشتق است وشکستن وضـوء باخوابیـدن سـخن اجنبـی نیست یعنی یک شخص زیرسایۀ درخت خوابیدپس وضوء اوشکست.

⑧اَبَاحَنِيْفَةَ شطرنجيا وهوشافعي:**سوال** : چه کلام تعجب وحیرت انگیزاسـت. اباحنیفةَ شطرنجیا وهوشافعی که دریـن مبتـداء وخبرهردومنصـوب واقـع انـد ولفـظ حنیفـه نیزغیرمنصـرف رابلاضـرورت منصـرف وابوحنیفـه راشـافعی قرارداده شده است. آیا صحت این هم کدام صورتی دارد؟

جواب:واقعۀ این کلام بسیارتعجب خیزوحیرت انگیزاست مگر:

هرکجامشکل جواب آنجارود

درحقیقت این کلام برظاهرخودمحمول نیست بلکه اباحنی فعل بـامفعول از اباحت ماخوذاسـت وفتـی فاعـل آن اسـت بمعنـی جـوان واودریـن عطـف تفسیری است وجمله هوشافعی تفسیرلفظ فتی است دراصل اینچنـین اسـت اباحنی فتیً شطرنجیا وهوشافعی یعنی یک جوانمردبرای مـن بـاذی شـطرنج مباح قرارداده است وآن امام شافعی است.

اذا اشتدت بک البلوٰی ففکرفی الم نشرح

فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح

سوال:یـامکرّم ! کـرم فرمـا،لله درالقائـل کـه ایـن شعرتسـلی بخـش راشـنیده پریشانی بالکل زائل میگردد مگرافسوس است که باتفکراین شعرباسوره الم نشرح منطبق نمیشـودزیراکه درسـوره مـذکوره مثـل یُسرعسـرنیز دو اسـت.

ونیزمثل یسرنیز بین عسرین است. کمالایخفی. شما اگر کدام صورت تطبیق کشیده میتوانید پس تاحیات ممنون خواهم بود.

جواب:برادرم! بظاهرهمین معلوم میشودمگرشعرمذکور بریک اصل وقاعده مبنی است چنانچه درنحو واصول فقه تصریح است که المعرفة اذا اعیدت معرفة یرادبه عین الاولیٰ والنکرة اذا اعیدت نکرة یراد به غیرالاولیٰ. پس درسورهٔ مذکوره لفظ عسردرهردوجامعرفه است بنابرین درعسرثانی عین اولی است بخلا ف یسرکه این درهردوجانکره است پس مراد ازیُسرثانی غیراولی است.

⑩عَلٰی مُوْسٰی عَلٰی فِرْعَوْنَ:**سوال** : ترکیب این چیست؟علیٰ هردوحرف جراند.

جواب :برادرم ! علی اول فعل ماضی معلوم است وعلی دوم حرف جر است معنی اینست که موسی علیه السلام برفرعون غالب شد.

⑪اِنَّ فِرْعَوْنَ وَمُوْسٰی فِیْ النَّارِ: **سوال** : این مثال بالکل غلط محسوس میشود. حل این چیست؟

جواب : فِرعَونَ اسم اِنَّ است وفِی النَّارخبراست ودرمیان واو قسم است این جارمجرور متعلق اُقسِمُ فعل محذوف است. ترجمه: بیشک فرعون درآتش است قسم است به موسی علیه السلام.

⑫مَنْ قَالَ قَالَ اللهُ فَقَدْ كَفَرَ: **سوال**:این مثال کفریه محسوس میشود زیراکه این هم راه حلی دارد؟

جواب : برادرم! چرا پریشان میشوید؟ این مثال بالکل درست است، درین قال دوم ازقیلوله بمعنی خواب چاشت ماخوذ است اکنون معنی این میشود که هرکه گفت که الله تعالی قیلوله میکنداویقینًاکافرمیشود.

⑬مَنْ اَحَبَّ مُحَمَّداً فَقَدْكَفَرَ: **سوال** :حضرت جناب! این جمله بالکل باطل است این حلی ندارد.